جمال ۱۳ – ۱۸ – ۴۵ – ۷۵ – ۲۱۲

الملاوہ ۱۳ – ۲۱۳ – ۲۲۴

معاشرت ۲۰ – ۱۱

عمل ۲۲ – ۳۶

کلمہ نفس ۴۰

اخلاق و اسلام

رسول، تبلیغ اسلام صبر ۵۰

زکوٰۃ ۴۴

الاصول سادہ ۴

سالمیت ۵

شورت ...

صدقہ ۳۰، ۷۰ – ۱۱۹ – ۱۲۱

۸۵

موعظہ ۵۵

شریعت ۶۸

دوا ۸۷

قبر ۹۱

دعا ۹۶

استغفار ۱۱۰

۱۲۰

متقین ۱۳۴

گنجینه گهر

یا

سخنان پیمبر «ص»

با ترجمه به نثر و نظم

گردآورنده حضرت آیت الله آقای

آخوند ملا محمد جواد «صافی»

گلپایگانی دامت برکاته

چاپ سوم

هو

گنجینه گهر

یا

سخنان پیمبر

مشتمل بر هزار کلمه از کلمات قصار پیغمبر خاتم صلی الله

علیه و آله وسلم با ترجمه به نثر و نظم فارسی گردد

آورنده و مترجم حضرت آیة‌الله

آخوند ملا محمد جواد (صافی)

گلپایگانی دامت برکاته

چاپ سوم با تجدید نظر و بعض اصلاحات

بسعی و اهتمام کتابفروشی محمدی - قم

چاپخانه قم

سنه ۱۳۷۴

هو

بسم الله الرحمن الرحیم

سر نامه بنام ایزد فرد • که نام او دوا آمد بهر درد
بنام نامی یکتا خداوند حکیم صانع بی مثل و مانند
بنام نامی فیاض مطلق پدید آرندهٔ چرخ مطبق
بنام آنکه این دیر معلا بنام نامی او هست بر پا
خداوند قدیم حی بیچون فرح بخشنده دلهای محزون
پدید آرنده هر چار گوهر نگهدارنده هر هفت پیکر
منور ساز قلب اهل بینش منظم ساز وضع آفرینش
زامرش ماسوی را اشتقاق است بفضلش عالمی را اتفاق است
زهر چیزی وجود اوست مشهود به پیش او بود هر بود نابود
مبرا ذات او از خویش و پیوند مبرا وصف او از چون و از چند
کفیل رزق مرغ و مور و ماهی نظام خلق بر علمش گواهی
نموده خلق هر چیزی که باید جهان آراسته آنسان که شاید
چنان داده نگارش این جهانرا که زان بهتر نهی آید گمانرا
از او عالم شده آنسان منظم که نه در او زیاد و نه در او کم
ز درک عقل ذات اوست بیرون ز حد فکر وصف اوست افزون
بنام او کنم این نامه آغاز نمایم قفل این گنجینه را باز
پی نشر احادیث پیمبر زبحر طبع ریزم در و گوهر

حمد و سپاس بی قیاس واجب الوجودی را جل شانه سزا است که باب حمد خود را بر بندگان خود بر گشود و جهانیان را بفرستادن آخرین پیمبران خود هدایت نمود و ستایش و ثنای فزون از شمار و حساب غیب الغیوبی

راعزاسمه بجا وروا است که درگاه ستایش وشکر حضرتش برنعمت و الطاف خود. برفزودو بواسطه تبلیغات کافیه و کلمات مبارکه وافیه فرستادهٔ اکرم خویش خلقرا بسوی خوددعوت فرمود

ثنای بی شمار وحمد بسیار　　خدائی راست بیوسته سزاوار
که آلای وی ازاحصا افزون است　　زحدوحصر نعمایش برون است
بما اول عطا فرمود هستی　　پس آنگه داد عقل وتندرستی
برای آنکه مازی خویش خواند　　رهشرا عارف و عامی بداند
رسالت داد ختم انبیا را　　رهین منت خود ساخت مارا
چنان حمدیکه اوراهست شایان　　چنان حمدیکه اورانیست پایان

درود نامحدود و صلوات نا معدود بر پیغمبر خاتم مسعود و شفیع یوم الورود وظل الله الممدود ابوالقاسم محمد محمود و بر آل طاهرین اخیار و سادات ابرار صلوات الله علیهم اجمعین ما دامت السموات و الارضین

تحیات و درود بی تناهی　　زما بر اولین فرد الهی
یگانه اختر برج رسالت　　در خشان گوهر بحر جلالت
نخستین عقل واصل آفرینش　　دلیل راه حق مصباح بینش
شهی کو انبیارا قبله گاه است　　زایمائش مشق قرص ماه است
طفیل حضرت او خلق کونین　　مقام اندک او قاب قوسین
سر شاهان مکین تخت لولاک　　سرکوش مطاف همت افلاک
خدیو جم غلام عرش درگاه　　شه مسند نشین لی مع الله
نبی مصطفی شاه مؤید　　سراج حق ابو القاسم محمد
تحیات فزون از حد احصا　　بر آل طاهرینش باد ازما

فروزان اختر آن برج ایمان
درخشان گوهر آن بحر عرفان

همه روشن کن شمع هدایت
همه بنیان کن نخل غوایت

همه برهان با اتفاق توحید
همه آثار پر انوار تجرید

خصوصاً واقف اسرار لاهوت
نگهبان ارندهٔ ارکان ناسوت

امیرالمؤمنین حیدر که یزدان
شدش اندر کتاب خود ثناخوان

دیگر ختم ملوك ملك هستی
غرض از خلقت بالا و پستی

سپهر دین و دانش قطب امکان
امام آخرین سلطان دوران

ولی قائم موعود مسعود
صفی خاتم درگاه معبود

وبعد پوشیده نیست که مواعظ حسنه برای پرورش روحیات و اخلاق جامعه و کسب معنویات وسوق بسوی سعادت و تحصیل شرافت یکی از وسایل مهمه ایست که مردمان اصلاح طلب سعادت جوی وقائدین ملل و امم همواره به آن تمسك جسته اند واز این جهة پیغمبر اکرم صلی اله علیه و آله وسلم نیز این طریق را رعایت کامل فرموده و دعوت مردمرا بسوی کمالات و مقامات معنویه بحکم (ادع الی سبیل ربك بالحکمه والموعظة الحسنه) ازراه اندرز و پند و بیان معارف حقه وظیفهٔ مهم خود قرار داده و چون هر سخنی که از منبع با حقیقتی صادر شده درشنوندگان تأثیر وافی بخشیده ودر دل های آنان نفوذ کامل خواهد نمود و روح انسانی را ازحالت سقوط رهانیده وبه اوج کمال میرساند که (الموعظة اذا خرجت من القلب وقعت فی القلب) بدیهی است سخنان آنحضرت را که بمدلول (وماینطق عن الهوی) فقط برای ارشاد ازمشکوة هدایتش صادر گشته دربیداری وتکمیل خلق نوع تأثیری است که پس از کلام خدا هیچ سخنی را آنچنان تأثیر متصور نباشد والی یوم القیامه

سر عشق جامعه در اخلاق فاضله و ملکات حمیده است چنان که در اندك روز کاری سخنان عالیهٔ آن بزرگوار نه تنها در قلوب صافیه بلکه دردل های قاسیه کارگر گردید وبطوری تخم صفات پسندیده در قلوب خلق کاشته شد که بزودی ازمیوهٔ آن برخوردارشدند بهاین لحاظ این ناچیز محتاج بتاییدیزدانی (محمدجواد بن عباس صافی گلپایگانی) پس از اتمام کتاب گنج عرفان در ترجمه هزار کلمه از کلمات قصار امیر مؤمنان بیاری و توفیق ایزد منان هزار کلمه از کلمات عالیهٔ مرویهٔ از آن قدوهٔ اولین و آخرین را در این مجموعه گرد آورده و نظماً و نثراً ترجمه نموده تقدیم برادران ایمانی خود مینماید امید است که مطلوب ومطبوع ارباب معارف و کمالات گشته وهنگام مطالعه ازمندرجات آن بهرهمند وباگوش دل احادیث شریفه این مجموعه را از لب های مبارك آن پیشوای مقدس اسلام‌اصغا نمایند ونام نهادم آنرا به گنجینه گهر یا سخنان پیمبر

بصبحی باصفا چون‌عارض‌حور
که‌شد ظلمت‌ازاین‌مناسرادور

فروغ آفتاب عالم آرا
مزین کرده کوه‌ودشت وصحرا

نسیم جان فروز صبح گاهی
خبر می داد از لطف الهی

مرا فرزنــد (لطف‌الله صافی)
که بادش از سعادت حظ وافی

چنین‌درخواست‌کاندرحکمت‌وپند
بنظم آرم ز نو من گوهری چند

زگفتار قصار غوث ابرار
شهنشاه رسل سلطان اخبار

تمام راه و رسم ترجمت ساز
در عرفان کنم بر عالمی باز

ز شرح گفتهٔ پیغمبر پاك
نمایم پر ز دانش خطه خاك

پذیرا گشتم ازآن‌قرة العین
بامیدی که یابم سود کونین

خدا ازندا بده توفیق وافی هدایت کن سوی تحقیق (صافی)
که تا این نامه را آرد بپایان بماند یادگار ازوی به دوران

۱- قال صلی الله علیه وآله وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب (۱) من شهر دانشم و علی در آن شهر است پس کسیکه خواست علم ودانش را باید بابن درآید وازآن علم ودانش فرا گیرد

رسول هاشمی سلطان بطحا چنین فرمود از لعل گهر زا
منم بر علم شهر و شد در آن علی رخشنده مهر برج عرفان
هر آنکس علم جوید پس ازاین در بجوید تا رساند بر فلك سر
عجب نیکو سخن شد صافیا این که هر کس خواند کامش گشت شیرین
زهر چیزی که شد نقل از پیمبر حدیثی نیست اینسان روح پرور

۲- اقضاکم علی- قاضی ترین شما ودانا تر بعلم قضا وحکومت علی است.

بود اندر شما قاضی ترین مرد علی کاندر قضا وحکم شد فرد

۳ انا خاتم الانبیاء -من خاتم پیغمبران و آخر ایشانم

بمن شد ختم آئین نبوت دیگر ناید رسولی تا قیامت

۴- آدم ومن دونه تحت لوائی _آدم وهر کس دون اواست از نسل اودر زیر علم و لواء منند.

۱- این حدیث احادیثی است که علاوه بر آنکه جمیع محدثین شیعه آنرا درجوامع خود روایت نموده اند بزرگان علماء عامه ومحدثین وحفاظ آنان هم آنرا درصحاح ومسانید خودروایت نموده وبیش ازیکصد وچهل نفراز آنها این حدیث رابطوراوسال مسلم در کتب خودذکر نموده اند

چو آدم عالی ودانی سراسر | بزیر پرچمم هستند اندر
بلی جمله ورا زیر لوابند | وگر شاهند نزد او گدایند

۵- انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لانبی بعدی
(۱)(به علی علیه السلام فرمود) تو ازمن به جای هرونی ازموسی جز آنکه پس ازمن پیغمبری نیست.

چنین گفتا علی آن شاه بطحا | نواز من همچو هرونی زموسی
بجز پیغمبری کز سوی داور | زبعد من نمی آید پیمبر

۶- انت اخی ووصیی وخلیفتی من بعدی وقاضی دینی
(۱)(به علی علیه السلام فرمود) تو برادر من ووصی وجانشین من پس ازمن و حاکم در دین من (بنابر کسر دال) یا ادا کننده وام وقرض من (بنابر فتح دال)

مرا تو یاعلی هستی برادر | وصی و جانشین و یار و یاور
بدین من توئی از مهر قاضی | خداوند است چون من از تو راضی

۷- انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی ما ان تمسکتم بهمالن تضلوا ابداً وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض -
(۲) همانا میگذارم درمیان شما دوچیز بزرگ سنگین را بحسب مقام و

---

(۱) این خبر شریف ازاخبار متواتره است و اعاظم محدثین و علماء عامه آنرا درکتب خودروایت کرده اند وازنصوص صریحه برخلافت امیرالمؤمنین علیه السلام است زیرا بجز پیغمبری جمیع جهات فضائل وکمالات که ازآنجمله پیشوائی وریاست کلیه دراموردین ودنیای مردم است برای آن حضرت باین حدیث ثابت است.

۲- این حدیث یکی ازسندهای قطعی صحت مذهب شیعه وحجیة اقوال ائمه اهل بیت ودلیل وجوب متابعت ایشان و وجود امام معصوم درهر عصرو زمان است وتواتر آن عندالفریقین مسلم است

منزلت کتاب خدا وعترت خودرا مادامیکه باین دو متمسك باشید هرگز گمراه نخواهید گشت وبدرستیکه این دوچیز ا.هم جدا نخواهند شد تا وارد برحوض شوند یاوارد برمن در کنار حوض گردند

چنین گفتا پیمبر شاه کونین | که انی تارك فی الناس ثقلین
کتاب الله و دیگر عترت من | نگه داران شرع وسنت من
زنید ارچنك برقرآن وعترت | نمی افتید هرگز در ضلالت
چه بین این دو ازحکم خدائی | نخواهد اوفتاد هرگز جدائی
که تاوارد شوند این هر دو رهبر | بمن اندر کنار حوض کوثر

۸- العلماء امناءالرسل- علماء و دانشمندان امینان پیغمبرانند

امین انبیا دانشورانند | چو آنان رهنما و رهبرانند

۹- الحسن و الحسین سید اشباب اهل الجنة و ابوهما خیر منهما- حسن وحسین دو آقای جوانان اهل بهشتند وپدرشان بهتر از ایشان است .

دو سبط من حسن و آن قرة العین | که باشد بر شهیدان جملگی زین
دو آقای جوانان بهشتند | چه ازدل غیر یزدانرا بهشتند
پدرشان باشد ازاین هردو بهتر | بقدر ومنزلت شد برهمه سر

۱۰- المهدی من ولدی وجهه کالکوکب الدری- مهدی موعود ازاولاد من است صورت اومانند ستارهٔ درخشان است .

چنین گفتا نبی سلطان امجاد | که مهدی مرمرا باشد زاولاد
برخسار است چون نجم درخشان | بعدل خود کند از جور بنیان

۱۱ المهدی من عترتی من ولدفاطمه- مهدی ازعترت من است ازاولاد فاطمه .

زولد فاطمه مهدی هویدا | شود سازد اساس عدل برپا

۱۴- افضل جهاد امتی انتظار الفرج-افضل جهاد امت من انتظار فرج وظهور قائم آل محمد علیه السلام است.

چنین فرمود سلطان مؤید | حبیب اکرم یزدان محمد
فرج را انتظار افضل جهاد است | کزو برپا اساس دین وداد است
چه شد واجب بنص قول احمد | ظهور قائم آل محمد
فرج پس خلق را آنگاه باشد | که آنشه هم بظاهر شاه باشد
زمین را پر کند ازدانش و داد | کند از سطح دل جهل و بیداد
وجودش فی المثل چون آفتابست | که گاهی حاجت رویش سحاب است
اگر خورشید گاهی گشت پنهان | نماید تربیت انسان و حیوان
فرج آنگه بودکان روی تابان | شود از پردهٔ غیبت نمایان
خوشا آن دور و آن اوقات وایام | که گیتی گیرد ازعدل وی آرام
خوشا آن مردمانی کزسر مهر | همی سایند برخاك درش چهر
خوشا آن واقفان خاك کویش | خوشا آنان که می بینند رویش
بسی ما انتظارش را کشیدیم | دریغا تاکنون رویش ندیدیم
خداوندا دیگر مپسند این غم | بدیدارش دل ما ساز خرم
شها دلها ز هجرت پر زغم شد | جهان تاریك ازظلم وستم شد
بیا ای آفتاب عالم آرای | درشادی بروی خلق بگشای
اساس شرك را زیر وزبر کن | زمین را پرز عدل ازیکنظر کن
بیا ای پادشاه پادشاهان | بیا ای دستگیر بی پناهان
دمی ای قبلهٔ امیدواران | ببین برحال زار دوستداران
دل (صافی) شها میکن مصفا | فراغت ده ورا از قید دنیا

بد یداریش کن شاد و سرافراز | در الطاف خود بروی نما باز

۱۳- العلم خزائن ومفاتیحه السئوال فسلوا رحمکم الله فانه یوجر اربعة السائل والمتکلم والمستمع والمحب لهم- دانش گنجها است و کلید آن پرسش است پس بپرسید خدا رحمت کند شمارا به درستیکه چهار نفر در آن اجر داده میشوند یکی سئوال کننده و دیگری گوینده یعنی جواب دهنده سیم شنونده چهارم دوستدار ایشان است

نبی مصطفی سلطان دوران | چنین گفتا زلعل گوهر افشان
که گنج معنوی علم و کمال است | کلید آن ز دانایان سئوال است
شمارا باد رحمت پس به پرسید | که نادانسته را ز آنان بفهمید
کز آن بهره بود مرچار تن را | یکی سائل یکی صاحب سخن را
سه دیگر مستمع چارم از آنان | کسی باشد که دارد دوست آنان

۱۴ اکثر ذکر الموت یسلك عن الدنیا وعلیك بالشکر یزید فی النعمة واکثر فی الدعاء فانك لاتدری متی یستجاب لك وایای والبغی فان الله قضی انه من بغی علیه لینصرنه الله- بسیار یاد کن مرك را تا تورا از اندیشه و اندوه دنیا برهاند و برتو باد بشکر خداوند تا در نعمت توزیاد کند و بسیار دعا کن زیرا که نمیدانی چه زمانی دعا مستجاب میشود برای تو تا در آنوقت دعا کنی و به پرهیز از جور بر خلق و فساد بدرستیکه خداوند حکم فرموده که کسی که براو ستمی شود البته اورا نصرت نما بد .

چنین فرمود سلطان معظم | نبی اکرم و الای اعظم
نما دریاد مرك خویش اکثار | که تا سهل آیدت ادنیای دشوار
بکن پیوسته شکر حی منان | که تا گردد بتو نعمت فراوان

بکوش اندر دعا تا می توانی　　چه گاه استجابت را ندانی
زنفی وجور برمردم به پرهیز　　دراین زنجیر چون مجنون میاویز

۱۵ ایها الناس انما بغیکم علی انفسکم وایاکم والمکر فان الله قضی ولا یحیق المکر السئی الا باهله - بمردم اینست وجز این نیست که فساد وظلم شما برزیان شما است وبپرهیزید از مکر بامردم که خداوند حکم فرموده که نرسد شومی مکر بد مکر بر اهل آن .

برای پند مرد و زن پیمبر　　گشود از گنج حکمت اینچنین در
فسادی گر کنی ایمرد نادان　　نکو بنگر که باخود کردهٔ آن
در خدعه مکن برهیچکس باز　　مشو با اهل مکر و حیله انباز
قدم زاین وادی مهلك برون نه　　ولا المکر یحیق الا باهله

۱۶ - العلماء اذا فسدوا - (کسی پرسید از شر ناس) فرمود دانشمندانند زمانی که فاسد شوند

یکی پرسید از خلق نخستین　　که شر مردمان باشد کدامین
جوابش داد کان دانای فاسد　　که علمش را فسادش کرده کاسد
بلی باشد غرض از علم اصلاح　　که باید شد بره با نور مصباح
بود دانش بی کردار و ارشاد　　نه پیمودن ره اغوا و افساد
زبی علمی نشد ابلیس مطرود　　زعصیان از در حق گشت مردود

۱۷ - اذا ذکرت اعانك واذا نسیت ذکرك - درحضرتش عرض شد که چه کس را فضلت زیاد است فرمود کسیکه چون یاد کرده شدی ونامت بر زبانها رفت تورا یاری کند و زمانی که فراموش شدی تورا یاد آورد

یکی پرسید زان بحر افادت　　که کی را فضل باشد برزیادت

بفرمود آنکه چون در یاد باشی	زعون و نصرتش آباد باشی
و گر باشی فراموش او نو را یاد	کند از مهر و سازد خاطرت شاد

۹۸ اوصانی ربی بتسع اوصانی بالاخلاص فی السر والعلانیة والعدل فی الرضا والغضب والقصد فی الفقر والغنی وان اعفو عمن ظلمنی واعطی من حرمنی واصل من قطعنی وان یکون صمتی فکراً و منطقی ذکراً و نظری عبراً پرورد گار من مرا به نه چیز وصیت فرمود به اخلاص درعمل چه درپنهان چه در آشکارا و به عدل هنگام خشم ورضا ومیانه روی درفقر وغنا واینکه عفو نمایم از کسیکه بامن ستم کرده باشد وعطا کنم کسیرا که محرومم ساخته و پیوند کنم با کسیکه از من بریده است واینکه خاموشی من درفکر خیر و سخن کردنم دریاد خدا ونظر کردنم عبرت باشد

شه ملك رسالت خسرو دین	پی اندرز با اصحاب گفت این
به نه چیزم وصیت کرد یزدان	یکی اخلاص اندر فاش و پنهان
دیگر گاه رضا و خشم عدل است	که از اهل خدا آسان و سهل است
که فقر و غنا پس اقتصاد است	که از قصد آدمی پیوسته شاد است
تجاوز کرد گر بامن ستمکار	کنم عفو و نسازم مرورا خوار
مرا آنکو کند محروم از خویش	دهم از حد و مقدارش عطابیش
کنم پیوند اندر راه ذوالمن	به آنکس که بریده مهر از من
بود درخواموشی پیوسته ام فکر	و گر در نطق آیم باشد آن ذکر
بچشم عبرت اندر خلق بینم	بهر چیزی رضای حق گزینم

۹۹ـ ارحموا عزیزاً ذل وغنیاً افتقر وعالماً ضاع فی زمان جهال

(۱) ـ رحم کنید عزیزی را که خوار شده و بی نیازی را که محتاج شده و

دانائی را که ضایع شده است در زمان مردم نادان

نبی بر گزیده قلب امکان　　چنین فرمود زامر پاك یزدان
ترحم بر سه کس باید نمائید　　اگر خواهان الطاف خدائید
عزیزی که بدوران خوار گشته　　زدست این و آن افتار گشته
دیگر آن بی نیاز بافر و جاه　　که شد محتاج و بر او بسته شد راه
سیم آن عالم آشفته احوال　　که ضایع شد میان قوم جهال

۴۰- ان الله یحب الجواد فی حقه - خدا دوست دارد کسی را که
جود و بخشش در حق او روا دارد نماید

بود محبوب در درگاه معبود　　هر آنکس میکند اندر رهش جود
بمردم خواه عالی خواه دانی　　نما احسان خدا دا با توانی
که از نیکی بجز نیکی نزاید　　خدا ارباب احسان را ستاید

۴۱- الجمال فی اللسان - جمال در زبان است .

نبی ابطحی سلطان محمود　　دفاد این سخن با جان فرمود
جمال مرد در حسن بیان است　　دلیل خیر و نیکوئی زبان است
اگر گردد به نیکی گنج یابی　　و گرنه جای گنجش رنج یابی
چنانکه خیر انسان در لسانست　　زیان آدمی که هم زبان است

۴۲- الاناة من الله والعجلة من الشیطان - تانی و ترك شتاب در
کارها از خداوند است و تعجیل در امور از شیطان

تانی از خداوند رحیم است　　شتاب از کار شیطان رجیم است
تانی جو مکن تعجیل در کار　　شتاب آرد پشیمانی بسی بار

۴۳- العبادة سبعة اجزاء افضلها طلب الحلال - عبادت هفت

---

(۱) ودر بعض نسخ است (وعالما یلعب به الجهال

جزء است افضل آنها طلب روزی حلال است

عبادت هفت جزء است و نکوتر از آنها جمله نزد حی داور
طلب بنمودن رزق حلال است که غیر از آن همه وزر و وبال است

۴۴- اجبلت القلوب علی حب من احسن الیها و بغض من اساء علیها (۱) آفریده شده است دلهای مردم بر دوستی کسیکه به آنها نکوئی نماید و دشمنی آنکه با آنها بدی کند

جبلی هست مهر آنکه احسان کند با تو چه درفاش و چه پنهان
چه بغض آنکه در سر او ضرا ببوید با تو راه کین و بغضا
قلوب بندگان را حق مقرر چنین کرد است از اول تا به آخر

۴۵ النبیون ثم الا ماثل فالاماثل و یبتلی المومن علی قدر ایمانه و حسن عمله فمن صح ایمانه و حسن عمله اشتد بلائه و من نحف ایمانه وضعف عمله قل بلائه- درپاسخ کسیکه سؤال کرد از آنجناب که بر چه کس بلا سخت است فرمود به پیغمبران پس کسانیکه مانند آنها هستند در بندگی و پیروی حق پس اشخاصیکه مانند اشانند و مبتلا میشود مؤمن بقدر ایمانش و نکوئی کردارش پس هر که صحیح و سالم شد ایمانش و نیکو شد عمل او سخت میشود بلای او و کسیکه نحیف وضعیف شد ایمانش و اندك شد عمل او اندك میشود بلای او

یکی پرسید روزی از پیمبر که ای بر انبیا سالار و رهبر
کدامین کس فزون اندر بلا شد براو دشوار رنج و ابتلا شد
بگفتا آن کسان پیغمبر اند که در رنج و محن اندر جهانند
چه در اصلاح و در ارشاد نادان برای جمع احوال پریشان

---

(۱) باز از آنحضرت نقل شده که فرمود ان الله جعل قلوب عباده علی حب من احسن الیها و بغض من اساء الیها

بسی بایست زحمت ها کشیدن | تمام عمر درد و رنج دیدن
پس از آنها اماثل پس اماثل | که بعد از انبیا هستند کامل
کند مؤمن بلا مقدار ایمان | بقدر کار نیك وفضل واحسان

۳۶ـ اذا ساد القوم فاسقهم وكان زعيم القوم اذلهم واكرم الرجل الفاسق فلينتظروا البلاء زمانی که آقای قوم فاسق ایشان شد وسر پرست وزمامدار قوم خوار وپست ترین ایشان وگرامی شد مرد فاسق پس منتظر بلا باشند

چو فاسق درجهان فرمان روا گشت | ذلیل قوم صاحب اعتلا گشت
مکرم گشت مرد معصیت کار | با نزال بلا با چشم میدار

۳۷ الا ادلكم علی خير اخلاق الدنيا والاخرة تصل من قطعك وتعطی من حرمك وتعفو عمن ظلمك آگاه باشید دلالت بکنم شمارا بربهترین اخلاق دنیا وآخرت پیوند میکنی باکسیکه ازتو بریده است عطا میکنی کسی راکه تورا محروم ساخته عفو میکنی از کسیکه برتو ستم کرده است.

چنین گفتا نبی پاك یزدان | رسول آخرین حی سبحان
هما نا من شما را رهنمائی | نمایم محض فرمان خدائی
باخلاقی که در دنیا و عقبا | چه آنها نیست خاصی نیك وزیبا
نخستین با کسی پیوند کردن | که دارد بانو اوعزم بریدن
دیگر کردن عطا آن ناروا را | که سازد منع زاحسانش شمارا
سیم عفو است زان مرد ستمکار | که با شد انتقام از او سزوار

۳۸ اشدكم من ملك نفسه عند الغضب و احلمكم من عفی بعد القدرة سخت تر و پرزور ترین شما کسی است که نزد خشم و غضب مالك نفس خود باشد وبرد بارترین شما کسی است که گذشت نماید

بس از قدرت بر انتقام .

نبی مصطفی سلطان آفاق   چنین گفت از پی تهذیب اخلاق
ز دیگر مردمان در قدرت آن بیش   که در وقت غضب شد مالك خویش
کسی را هست افزون حلم و همت   که سازد عفو در هنگام قدرت

۲۹ـ الایدی ثلاثة سائلة و منفقة و ممسكة فخير الایدی المنفقة
دستها بر سه قسمند دستی است سؤال کننده و دستی است بخشنده و انفاق کننده و دستی است بالامساك پس خوب دستها انفاق کننده است

چنین گفتا شه ملك رسالت   سپهر مکرمت بحر نبالت
سه قسم است آنچه باشد در جهان دست   یکی دستی که راه جود بربست
دیگر آن دست گیرنده که از آز   بسوی این و آن باشد همی باز
سیم آن دست بخشنده که از جود   کند تحصیل قرب حی معبود
بهر دستی چنین دستی مهین است   اگر فاخر بود دستی همین است

۳۰ـ افضلکم ایماناً احسنکم خلقا (۲) افضل شما بحسب ایمان نیکوترین شما است از جهة خلق .

کسی افضل بود بی شك در ایمان   که خلقش نیکتر باشد ز اقران
عجب نبود گر انسانی مسخر   بحسن خلق سازد ملك سنجر

۳۱ـ الحیاء حیاء ان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل العلم وحیاء الحمق الجهل ـ حیا دو حیا است حیاء عقل و حیاء حماقت پس حیاء عقل علم است و ناشی از دانائی و حیاء حمق جهل است و ناشی از نادانی .

حیا اندر زمانه بر دو قسم است   حیاء عقل کان بسته به علم است

---

(۱) و باز نقل شده از آنحضرت که فرمود (اکمل المومنین ایمانا احسنهم خلقا)

حیاء حمق قسم دو یمین است | که آن باجهل و نادانی قرین است
بموقع گر حیا شد هست محبوب | و گر نه هست حمق وغیر مرغوب

۳۲ - الامانة تجلب الرزق والخیانة تجلب الفقر - امانت جالب رزق است وخیانت جالب فقر

شه ملك رسالت خسرو دین | پی اندرز گفتا حاصل این
امانة جالب رزق است وبیشك | نشد روزی زروزی هیچ منفك
بمال وجان خلق آنکو امین شد | سزاوارا هزاران آفرین شد
خیانت موجب فقر است وخواری | بخائن لعنت است از حی باری
خیانت هر کجا برزد پر و بال | زخائن میربابد بخت و اقبال
خیانت هر زمان آتش فروزد | خیانت کار از آن اول بسوزد

۳۳ - اذامدح الفاجر اهتز العرش - زمانی که نابکار ستایش شد عرش به لرزه درمی آید

زمان مدح فاجر عرش لرزد | رضای او بخشم حق نیرزد
چه بستائی ستایش کن کسیرا | که شد لایق نه هر خار وخسی را

۳۴ - اقربکم غداً منی فی الموقف اصدقکم للحدیث واداکم للامانة واوفاکم بالعهد واحسنکم خلقا واقربکم للناس - نزدیکترین شما بمن درموقف (یعنی روز قیامت) راستگوترین شما است در حدیث و نقل وکسی که امانت را ادا کننده تر باشد و وفا کننده ترین شما است بعهد و نیکوترین شما است از جهت خلق و کسی که نزدیکترین شما باشد بمردم ازجهة جود وصفات پسندیده

نبی پاك یزدان رکن توحید | چنین گفت از پی ارشاد وتسدید
بکسی اقرب بمن شد روز محشر | که شد درچند چیز از خلق برتر
بصدق وراستی در قول و گفتار | ادا کردن امانت را چه اینار

نه دیگر هست زآنها خلق نیکو　　　که باشد جالب مردم زهر سو
بعهد خود وفا کردن بدوران　　　بقرب مردمان باجود و احسان

۳۵- الجلوس فی المسجد انتظار الصلوة عبادة مالم یحدث قیل یا رسول الله وما یحدث قال الغیبة- نشستن درمسجد بانتظار نماز عبادت است مادامیکه حدیث نکند گفته شد ای پیغمبر خدا چه را حدیث کند (یعنی غرض از این حدیث که فرمودید چیست) فرمود غیبت

عبادت هست درمسجد نشستن　　　پی ذکر و نماز و توبه بستن
نسازد غیبتی گر مردمان را　　　نیالاید به عیب کس دهان را

۳۶- الصائم فی العبادة وان کان نائما علی فراشه مالم یغیب مسلما روزه‌دار پیوسته درعبادت است واگرچه درفراش خود بخواب باشد مادامی که غیبت مسلمانی را نکند

بود هر روزه داری در عبادت　　　گر از غیبت نگردد بی‌سعادت
بصائم از خدا لطف و ثواب است　　　اگرچه درفراش خود بخواب است

۳۷- اربع من علامات الشقاء جمود العین وقسوة القلب وشدة الحرص فی طلب الدنیا والاصرار علی الذنب چهارچیز از علامات بدبختی است خشکی چشم وسختی دل ووفور حرص درطلب دنیا واصرار بر گناه

علامات شقاوت هست بسیار　　　از آنها گفت آنحضرت بود چار
جمود چشم وناگردیده گریان　　　زخوف آنکه داند فاش وپنهان
دوم زان جمله میباشد قساوت　　　که برهانی است قاطع بر شقاوت
سیم برحرص و آز خود فزودن　　　پی جمع منال ومال بودن
چهارم بر گنه بنمودن اصرار　　　نکردن شرم از قهار جبار

۳۸- استعینوا علی امورکم بالکتمان فان کل ذی نعمة محسود یاری بخواهید در امور خود بکتمان زیرا که هر صاحب نعمتی مورد

حسداست وحاسدین درصدد تهیهٔ زوال نعمت اوهستند

طلب سازیدای ارباب ایمان   بکار خویشتن یاری ز کتمان

کههر بانعمتی محسود باشد   ز کتمان آدمی راسود باشد

۳۹ـ الایمان نصفان نصف فی الصبر و نصف فی الشکر ـ ایمان بردو نصف است نصفی درصبراست و نصفی درشکر

شه ملك نبوت اصل عرفان   چنین گفتا که الایمان نصفان

بود نیمی از آن صبر وتحمل   دیگر نصفیش شکر منعم کل

۴۰ـ الطاعم الشاکر افضل من الصائم الصامت ـ طعام خور شکر گذار بهتراست از ساکت روزه دار

بشکر حق هر آنکس کرده اقدام   ولی روزه بسر نا برده تا شام

بود افضل یقین ز آن روزه داری   که باشکر خدایش نیست کاری

۴۱ـ ان الله رحیم یحب کل رحیم ـ خدا مهربان است وهر مهربانی را دوست میدارد

خدائی کو بخلقش مهربان است   محب مهر با نان جهان است

۴۲ اکمل الناس عقلا اخوفهم لله و انقص الناس عقلا اخوفهم للسلطان واطوعهم له ـ کاملترین مردم از جهة عقل ترسناکترین ایشان است ازخدا و ناقص ترین مردم بحسب عقل ترسناکترین ایشان است از سلطان و آنکه بیشتر از او پیروی میکند

کسی باشد بعقل ازخلق برتر   که بیمش بیش شد ازحی داور

بعقل اندکتر است آنمرد نادان   که ترسش بیشتر باشد زسلطان

برد فرمان او بیش از خداوند   برداز کردگار خویش پیوند

۴۳ اذا غضب الله علی امة لم ینزل علیهم العذاب غلت اسعارها و قصرت اعمارها ولم تربح تجارتها ولم تزك ثمارها ولم تغزر انهارها وحبس عنها امطارها وسلط علیها اشرارها ـ هنگامیکه خدا غضب کند

برطایفه وقومی برایشان عذاب نازل نمیفرماید بلای گرانی نرخها برایشان پدید آید وکوتاه شود عمرهای ایشان وسود نه بخشد تجارتشان و نرسد میوه‌های آنها ووافر نمیشود نهرهای ایشان و باران قطع شود و برایشان اشرارشان مسلط گردند

غضب بر امتی گر کرد یزدان | عذابش می نشد نازل برایشان
ولی کوته شود اعمار ایشان | ترقی می کند اسعار ایشان
تجارتهایشان بیسود گردد | درختان را ثمر نابود گردد
نمی یابد وفوری آب انهار | برایشان حبس خواهد گشت امطار
بر آنها سلطنت یابند اشرار | و ز آنها دور میگردند اخیار

۴۴ ان لله عباداً یفزع الناس الیهم فی حوائجهم اولئك هم المؤمنون من عذاب الله یوم القیامة ـ بدرستیکه از برای خدا بندگانی است که مردم در حاجتهای خود بسوی ایشان پناهنده شوند (از ایشان در بر آوردن حوائج آنها کوشش کنند) اینگونه مردم کسانی هستند که ایمنند از عذاب خدا در روز قیامت

خداوند جهان را بندگانی است | که با ایشان ورا لطف نهانی است
بجز خدمت بمردم کارشان نیست | پی حاجات خلق آزارشان نیست
قیامت چونکه میگردد پدیدار | چنین مردم مصون هستند از نار

۴۵ احب الطعام الی الله ما کثرت علیه الایدی ـ محبوب ترین طعام ها بسوی خدا طعامی است که دستها بسوی او بیشتر باشد

طعامی نزد حق محبوبتر شد | که سویش دست مردم بیشتر شد

۴۶ ان المؤمن یاخذ بادب الله اذا اوسع الله علیه اتسع واذا امسك علیه امسك ـ بدرستیکه مؤمن فرامیگیرد بادب خداوند و بذیرای فرمان و ارادهٔ او است زمانی که خدا براو گشایش داد نعمت او را ضایع

نسازد و بخود وسعت دهد واگر خداوند در باره او امساك نمود ملالت نگیرد وبقناعت کوشد

بود مومن کسی کو گشت خرسند | بهر چیزی که داد اورا خداوند
اگر وسعت دهد وسعت پذیرد | وگر فقرش دهد غم بر نگیرد
که وسعت خدا را میستاید | که سختی قناعت می نماید
غنا وفقر نزدش هست یکسان | نباشد در رهی جز راه یزدان
نبیند شادی وغم دره دوست | که داند هرچه از او هست نیکوست
ز تسلیم ورضای خود نکاهد | جز آنچه دوست میخواهد نخواهد

۴۷ اقل مایکون فی آخر الزمان اخ یوثق به اودرهم حلال ـ کمتر چیزی که در آخر الزمان است برادری است که محل وثوق واطمینان باشد یادر همی که از ممر حلال بدست آید

ز هر چیزی که در آخر زمان است | بسی کمتر صدیق مهربان است
حلالی از دراهم آن زمان نیست | وگر باشد بجز از نادر آن نیست

۴۸ احترسوا من الناس بسوء الظن ـ حراست ومحافظت کنید خودرا از شر مردم ببدگمانی ودور اندیشی

بدور اندیشی ای مرد خردمند | در رنج وعنا بر خویش بربند
چه باشد حزم از شرط تیقظ | بسوء ظن نما خود را تحفظ

۴۹ انما یدرك الخیر کله بالعقل ولادین لمن لاعقل له ـ همانا ادراك میشود خیر تمام آن بخرد ودین ندارد کسی که خرد ندارد

چنین گفتا رسول ایزد پاك | که هر خیری شود باعقل ادراك
هر آنکس را خرد یار و معین نیست | براهل خرد پیشهٔ دین نیست

---

(۱) البته ترسب اثر بدگمانی دادن مانند کینه ودشمنی واذیت ناپسندا ست ومقصود اینست که بآن مراقبت وتحفظ خوب است

۵۰ ان الاحمق یصیب بحمقه اعظم من فجور الفاجر وانما یرتفع غداً فی الدرجات وینالون الزلفی من ربهم علی قدر عقولهم

بدرستیکه احمق میرسد از کار احمقا نه خود بزرگتر ارفسق فاجر را و خداوند ما لا میبره درجاب مردم را فردای قیامت و میرسند به قرب پروردگار خود با ندازه عقلها یشان

چنان احمق بدنیا گر کند کار | که بالاتر بود از فسق فجار
بقدر عقل فردای قیامت | کند هر کس بقرب حق اقامت

۵۱ ان من الشعر حکماً و ان البیان لسحرا (۱) بدرستیکه پاره از شعرها حکمت است و بدرستیکه برخی بیانات مانند سحر است

زشعر آمد گهی حکمت پدیدار | بشعر خویش بس کن حکمت اظهار
بیان را گاه آثار آنچنان شد | که سحر دلفریب اندر گمان شد

۵۲ احفظ لسانك - نگهدار زبان خودرا از بد گفتن مردی عرض کرد مرا وصیتی فرما فرمود احفظ لسانك باز عرض کرد بازفرمود احفظ لسانك درکرت سیم فرمود ویحك وهل یکب الناس علی مناخرهم فی النار الاحصائد السنتهم - وای برتو آیا مردم را بروی درآتش می اندازد جز آنچه را زبانهای ایشان درو کرده است

وصیت خواست شخصی دانش افزا | زختم انبیا سلطان والا
بگفتا در جوابش شاه ابرار | که از لغزش زبانت را نگهدار
دیگر باره وصیت کرد درخواست | جوابش داد بازاین بی کم و کاست
به بار سیمین بعد از عتابش | چنین فرمود آن شه درجوابش
که آیا اندر آتش خلق بر روی | همی افتند ازاینسوی و آنسوی
مگر از آنچه ناشی اززبانهاست | درو گردیدهٔ داس لسان هاست

۱- و نقل شده (ان من الشعر لحکمة)

٥٣ ان الله یحب اذا انعم علی عبده ان یری اثر نعمته و یبغض البؤس والتباؤس - خدا دوست میدارد که زمانیکه انعام فرمود بر بنده خود اثر نعمت او در او دیده شود و دشمن دارد سختی و سختی را بخود بستن

به نعمت حق چو بر کس روی آرد | از او اظهار نعمت دوست دارد
بنزد خلق عرض حاجت و درد | بود مبغوض حی داور فرد
بخود سختی و فقر و فاقه بستن | بود مکروه در درگاه ذوالمن

٥٤ الحیا من الایمان - حیا از ایمان است

چنین گفتا رسول پاك یزدان | که در انسان حیا باشد ز ایمان

٥٥ اذا کان یوم القیامة لم تزل قدما عبد حتی یسئل عن اربع عن عمره فیم افناه و عن شبابه فیم ابلاه و عما اکتسبه من این اکتسبه و فیم انفقه و عن حبنا اهل البیت - روز قیامت که میشود قدم هیچ بنده بر داشته نمیشود تا اینکه سؤال شود از چهار چیز از عمرش که در چه فانی کرده است اورا و از جوانی او که در چه چیز به پیری رسانیده است اورا و از مالی که کسب کرده است که از کجا کسب کرده و در چه چیز خرج نموده و از دوستی ما اهل بیت

چو مردم را خدا در محشر آرد | قدم بنده ز جایش بر ندارد
که تا پرسش شود ز آن بنده از چهار | کند بر کرده‌های خویش اقرار
ز عمر او که کرد اندر چه فانیش | دیگر در چه به پیری شد جوانیش
سه دیگر زانچه کرده کسب اموال | که آورد از کجا و چون نمودش حال
کجا انفاق کرده خیر یا شر | نموده بهر حق یا نفس کافر
چهارم حب اهل بیت اطهار | که این از اهل ایمان آمده یار

٥٦- المؤمن حرام کله عرضه وماله ودمه - مؤمن همه چیز مؤمن حرام

است چه عرض او باشد چه مال او چه خون او

زمؤمن عرض و مال و خون حرام است — که مؤمن را بسی قدر و مقام است

۵۷ - اذا امرتکم بشیٔی فأتوا منه ما استطعتم - زمانی که شما را بچیزی امر کردم بیاورید از آن آنچه را توانائی دارید

به آنچیزی که من ازسوی یزدان — شما را داده ام از مهر فرمان

بیارید آنچه دارید استطاعت — که لازم شد بقدر وسع طاعت

۵۸ - الایمان عقد بالقلب وقول باللسان وعمل بالارکان - ایمان عبارت است از عقد قلب و گفتن بزبان و عمل به ارکان (۱)

بعقد قلب با کردار ارکان — دیگر قول زبان میباشد ایمان

۵۹ اقیلوا ذوی الهیئة عثراتهم - از لغزشهای ساده دلان در گذرید

از آن لغزش که شد از مرد ساده — گذشت آرید با روی گشاده

۶۰ - الزهد فی الدنیا قصر الامل وشکر کل نعمة والورع عن کل ماحرمه الله

زهد در دنیا کوتاهی آرزوست و شکر هر نعمتی و پرهیز از هر چه خداوند آنرا حرام کرده است

بود زهد حقیقی قصر آمال — دیگر شکر خدا در کل احوال

سیم کردن تحفظ از مناهی — پی تحصیل مرضات الهی

۶۱ - انما اخاف علی امتی ثلثا شحاً مطاعاً و هوی متبعاً و اماما ضلالا اینست و جز این نیست که میترسم بر امت خود از سه چیز بخیل مطاع

---

(۱) مراد ایمان کامل است چه که برحسب آنچه از مجامع آیات و اخبار استفاده میشود ایمان تصدیق قلبی است یا تسلیم قلبی یا عدم جحود اقلا اگرچه بزبان در بعض موارد منکر و جاحد گردد که (الامن اکره وقلبه مطمئن بالایمان) چنانکه تحقیق آنرا در مصباح الفلاح وغیره نموده ام

وهوای پیروی شده وپیشوای گمراه

باین امت مراخوف ازسه چیز است — که رنج باتمیز و بی تمیز است

بخیلی کو بر مردم مطاع است — هوای نفس کانرا اتباع است

سه دیگر پیشوای گمره دون — که اورا نیست شرم از حی بیچون

۶۲ - الا ان شر امتی الذین یکرمون مخافة شرهم الا ومن اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی - آگاه باشید که شر امت من وبدان ایشان کسانی هستند که اکرام میشوند برای ترس و بیم از شر ایشان آگاه باشید کسیکه مردم اورا اکرام بنمایند برای پرهیز ازشر او از من نیست

هر آنکس راکه مردم خاص باعام — کنند ازخوف او توقیر واکرام

بود او شر این امت بتحقیق — شده مسدود براو باب توفیق

نمیباشد زمین ایگونه آدم — جدا باشد زمن درهر دو عالم

۶۳- ایاکم وتخشع النفاق وهوان یری الجسد خاشعا والقلب لیس بخاشع - به پرهیزید از تخشع نفاق که عبارت است از اینکه دیده شود جسد آدمی خاشع وشخص خودرا با خشوع جلوه دهد وبه دل خاشع نباشد

نفاق در تخشع را اثر نیست — که تن خاشع ولی دلرا خبر نیست

بپرهیزید زین گونه تخشع — رها سازید چون سکان تصنع

۶۴- المحسن المذموم المرحوم - نیکو کاری که اورا مذمت نمایند مورد رحمت است

چه نیکو کار روزی گشت مذموم — بود نزد خدا بی‌شبهه مرحوم

۶۵ - احثوا التراب فی وجوه المداحین - بصورت سنا پش کنندگان و چاپلوسان بی‌مورد وبدروغ خاك بپاشید

چه‌دیدی وضع مداحان نادان　　که‌از کذب‌است‌ناشی‌مدح‌ایشان
بصورتهای ایشان خاك میپاش　　نمادر نزد مردم کذبشان‌فاش

الشدید من‌غلب نفسه- محکم وتوانا کسی است که برنفس خود پیروز شود

نباشد‌سخت‌ومحکم آنکه‌درزور　　بود مانند مردان سلحشور
شدی‌گر مالك نفست رشیدی　　هوا مغلوب گر کردی شدیدی

٦٧- السلام مرآت المومن- سلام آئینه مومن وحاکی‌ازحال او است

سلام از قلب پاك مهر خیزد　　زکوزه‌آنچه‌در آن هست ریزد

٦٨- المرء کثیر باخیه -مرد بسبب برادر خود بسیار است

حو انسان را است دردنیا برادر　　کثیراست وبود قلبش قوی تر

٦٩- اب من والدك واب‌من زوجك واب من‌عامك - پدری است ترا که از او متولد شدهٔ وپدری که دختر خود را بتو تزویج کرده و پدری که تو را علم آمو ختة

بنص او لین خلاق خداوند　　پدر باشد سه‌کس‌ابجان‌فرزند
یکی آنکس که‌زان گشتی تومولود　　بامر حق از او گشتی تو موجود
دیگر زیشان بود آنمرد هم‌کیش　　که تزویجت نموده دختر خویش
سیم آنکس که عامت کرد تعلیم　　باین هرسه نما تکریم و تعظیم

٧٠- الفقر فخری- فقر افتخار من است

چنین گفتا نبی‌سرخیل خوبان　　که باشد فقر فخر من بدوران
بسویش بس‌مرا‌شوق‌ونیازاست　　که‌در آن‌یاد‌حق کارساز است
ویا مقصود باشد فقر بالله　　که‌باشد فخر آن‌سلطان ذیجاه

٧١- اول ما خلق الله روحی- اول چیزی که خدا آفرید روح من

است ودر بعض روایات بجای (روحی)(نوری) است وباز فرمایند (اول ما خلق الله اللوح) وفرماید (اول ما خلق الله العقل) و فرماید (اول ما خلق الله درة بیضاء) وباز فرماید (اول ماخلق الله نور نبیك یا جابر) ومراد از تمام یکی است وباعتبارات به عبارات مختلفه وارد شده

بود نور من آن خلق نخستین | که او را داد خالق عز وتمکین
بلی بی شبهه اول آفریده | بود آن جان پاك و نور دیده
ز لوح و از قلم و از دره عقل | بدان مقصد یکی هستی اگر اهل

۷۲- الید العلیا خیر من الید السفلی- دست بالا که دهنده است بهتر از دست زیر است که گیرنده است

هر آن دستی که بخشنده است و عالیاست | نکوتر باشد از دستی که سفلی است

۷۳- الاعمال بالنیات- عملها بقصدها منوط و مربوط است

به نیت بسته باشد جمله اعمال | بنیت درك شد ادبار و اقبال
به نیت هست نیك و زشت کردار | گهی زان لاله روید گه از آن خار

۷۴- ای داء ادوی من البخل- چه دردی دردناکتر از بخل است

چنین فرمود شاه کبریا فر | کدامین درد از بخل است بدتر

۷۵- الخیل معقود بنواصیها الخیر- پیشانی اسبها خیر بسته شده است

بود خیرات در پیشانی خیل | کند انسان عاقل سوی آن میل

۷۶- ارحم من فی الارض یرحمك من فی السماء- رحم کن کسی را که در زمین است تا رحم کند تورا کسیکه در آسمان است

باهل ارض آنکو مهربان است | بوی رحمت ز اهل آسمان است

۷۷- المرء من احب وله مااکتسب- مرد باکسی‌است که درست‌میدارد
و برای مرد چیزی است که کسب کرده است

هرآنکس بر زمین پامیگذارد بود با آنکه او را دوستدارد
بگیتی مرد آنچه کسب‌سازد برای او بود از نیك یا بد

۷۷- المستشار موتمن - کسیکه طرف مشورت شد باید امین باشد و
خیانت نکند

بر آنکو مستشار آمد خیانت روا نبود بود لازم امانت

۷۹- الدال علی الخیر کفاعله- راهنما بر نیکی مانند کننده آن‌است‌در
اجرو ثواب

هرآنکس سوی خیری رهنماشد بمثل فاعلش نزد خدا شد

۷۰- المسلمون عند شروطهم الا مااحل حراماً اوحرم حلالا- مسلمانان
نزد شرطهای خود میباشند (یعنی باید بشرط خود وفا کنند) مگر آن
شرطی که حلال کند حرامی یاحرام کند حلالی را

مسلمانان‌بنزد شرط ومیثاق همه هستند زامر پاك خلاق
مگرشرطیکه‌مانع‌ازحلال‌است ویا جائزکن وزرو وبال است

۸۱- الرجل احق بصدر مجلسه وصدر دابته- مرد سزاوارتر است‌بصدر
مجلس خود ومرکوب‌خود

بصدر مجلس ومرکوب‌خوددان بود اولی زهرکس صاحب آن

۸۲- الظلم ظلمات یوم القیامة- ستم تاریکی روز قیامت است

ستم شد ظلمت روز قیامت ستم بار آورد رنج و ندامت

نماید عدل حق قهر ستمکار بچشمش روز روشن میکند تار

۸۳- التائب من الذنب کمن لاذنب له- توبه کنندهٔ از گناهان مانند کسی است که گناه نکرده باشد

نماید توبه گر شخص گنه کار بود چون بیگنه از خیل اخیار

۸٤ - امنك من عتبك- ایمن ساخت ترا از اذیت خود کسی که باتو عتاب کرد و گله نمود زیرا که اگر در مقام اذیت بود عتاب نمی کرد

عتاب کرد آنکو دوستانه زخود ایمن نمودت درزمانه

۸۵- المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه والمؤمن من امن جاره بوائقه وما آمن بی من بات شبعا ن و جاره طاو - مسلمان در حقیقت کسی است که مسلمانان از دست و زبان او بسلامت باشند و مؤمن کسی است که همسایه وجار خودرا ایمن سازد از زحمتهای خود بر او یا از زحمتهای وارده بر او که دفع یا رفع نماید و ایمان نیاورده است بمن کسیکه شب را صبح کند با شکم پر و حال اینکه همسایه او گرسنه باشد

مسلمان باشد آنکو از کرامت زوی باشد مسلمان درسلامت
چه از دست وچه از تیغ زبانش چه درسراچه در فاش وعیانش
کسی مؤمن بود از مرد یازن که ازشرش بود همسایه ایمن
بمن ایمان ندارد آن که شبعان بروز آرد سب خود شادوخندان
ولی جارش بودسر گرم زاری زدرد جوع وحال فقر وخواری

۸٦- البلاء موکل بالنطق- بلا موکل بسخن کردن است (یعنی گاهی سخن باعث بلا میشود

بتصریح شه دین عقل اول بلابر نطق انسان شد موکل

چه اینسان است بس درگاه گفتار　　زبان خویشتن از بد نگهدار

۸۷- اعط الاجیر اجره قبل ان یکشف رشحه- مزد اجیر را بده پیش از آنکه عرق او بخشکد (۱)

عطا کن مزد مزدورت از آن پیش　　که خشکاند عرق از چهرهٔ خویش

۸۸- اتقو النار ولو بشق تمرة- بپرهیزید از آتش اگر چه بپاره خرما باشد (یعنی آنرا هم غضب نباید کرد یا اینکه با کار نیك و احسان بمردم از آتش پرهیز کنید اگر چه در کمی مانند پارهٔ خرما باشد)

بپرهیزید زآتش در گناهان　　وگر باشد بشق تمره عصیان

۸۹- الکلمة الطیبة صدقة- سخن پاك و بی آلایش صدقه است

تصدق باشد آن پاکیزه گفتار　　که چون بخشش دراو شد سود بسیار

۹۰- الدعاء سلاح المومن- دعا سلاح مؤمن است ٠

دعا حاجات را راه نجاح است　　برای مؤمنین نیکو سلاح است

مهین طاعات یزدانی دعا شد　　دعا کردار خیل اولیا شد

۹۱- اذا اتاکم الزائر فاکرموه- زمانی که آمد شما را زیارت کننده او را گرامی دارید

تورا گر زائری گردید مهمان　　گرامی دار اورا از دل و جان

۹۲- اشفقوا تحمدوا و توجروا - شفقت و مهربانی نمائید تا ستایش کرده شوید ومزد داده شوید

بمردم شفقت ورحمت نمائید　　ره مهر و محبت را سپارید

---

(۱) در بعض کتب (قبل ان ینشف رشحه) نقل شده

که تا محمود اندر دهر باشید بر خلق و خدا با اجر باشید

۹۳- الایمان الصبر والسماحة - ایمان صبر است و جود

بهصبر وجود ایمان شد محقق خوش آنکو گشت بر این در موفق

۹۴- الندامة توبة- پشیمانی توبه و باز گشت بخدا است اگر از جهة قبح معصیت ومخالفت خداوند باشد

بود توبه ندامت از مناهی پی تحصیل مرضات الهی

خوش آنکو از گنه گردد پشیمان خوش آنکو باز گردد سوی یزدان

۹۵- آفة الحسب الافتخار والعجب- آفة حسب وشرافت خاندان افتخار وخود بینی است

حسب را افتخار و عجب آفت بود در نزد مرد بافتوت

۹۶- المرء علی دین خلیله وقرینه- مرد بردین دوست وقرین وهمنشین خود است .

سرشاهان نبی پاك معبود پی ارشادخلق اینگونه فرمود

بدنیاهر که باياری قرینست بمانندوی اورارسم ودینست

اگر با نیك یا بابد نشینی صفات وخلق رادرخویش بینی

وزد باد صبا گردر گلستان کند بوی خوششزنده دل وجان

وگرشد مزبله اورا گذرگاه بگیرد بوی ناخوش سربسر را

نشین پس بانکویان ای برادر مگیر ازمردم بد یار و یاور

۹۷- الارتیاب من الکفر- شك کردن در عقاید اسلامی وضروریات آن کفر است

بود از کفر شك وریب آدم در آنچیز یکه از دین شد مسلم

۹۸- الخمر جماع الاثم وام الخبائث و مفتاح الشر - شرب خمر مجمع گناهان ومنشاء آن ومادر خبائث و کلیدشر است

زشرب خمر عقل و دین تباه است　　که مجمع بهر هر ه زرو گناه است

بود ام الخبائث خمر و بر شر　　کلید وائمها در او است اندر

۹۹- النساء حبالة الشیطان- زنها دامهای شیطانند

زنان هستند دام مکر شیطان　　بپرهیز از زن بد کار نادان

۱۰۰- الخیر عند حسان الوجوه - خیر و خوبی نزد نیکو رویان وخوش صورتان است

بنزد نیکوان درخلق ورخسار　　بود نیکی زیاد و خیر بسیار

۱۰۱ السعید من وعظ بغیره- نیك بخت کسی است که بسبب غیر خود پند گیرد

کسی کو پند میگیرد زاغیار　　سعیداست و باو بخت آمده یار

زوضع مردم و تصریف احوال　　بگیر اندر ز نیکو ساز اعمال

۱۰۲ اعجل الشر عقوبة البغی- کیفر وعقاب ستمکاری از کیفر بدیهای دیگر زود تر میرسد

عتاب جور از جمله گناهان　　شتابان تر رسد برصاحب آن

۱۰۳- الصحة والفراغ نعمتان مکفورتان- (۱) صحت وفراغت دو نعمتی هستند که کفران میشوند

دو نعمت در زمانه گشت کفران　　فراغ و صحت انسان یقین دان

درابن دوای بسا اشخاص مغبون　　که ناکردند شکر حی بیچون

چو صحت داری ایجان بافراغت　　غنیمت دان که شد هنگام طاعت

(۱) وباز نقل شده که فرمود (الصحة والفراغ نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس) صحت وفراغت دو نعمتی هستند که اکثر مردم در آنها غبن دارند ازجهة اینکه قدر این دو نعمت را ندانسته و عبادت خدا را که شکر این دو نعمت است بجا بیاورده اند ونیز در بعض نقلها بجای جمله (کثیر من الناس) (جمیع الناس) است

دریغا (صافیا) با نا مرادی زمان بندگی از دست دادی
نه‌حال و نه فراغت هست‌دیگر شدی پیرو جوانی رفت برسر
چه گوئی ددجواب پاك یزدان که کردی نعمتش پیوسته کفران
غریق بحر عصیانم خدایا سرا پا جمله طغیانم خدایا
دراین بیچارگی وضعف‌وپیری بجز لطفت ندارم دستگیری

۱۰۴ـ الکذب یجانب الایمان ـ دروغ ایمان‌را به‌دورمی افکند

دروغ ایمان‌زانسان دور سازد خنك آنکو بکذبش‌دین نبازد

۱۰۵ المؤمنون الهینون اللینون ـ مومنان کسانی هستند که بامردم بطریق سستی ونرمی رفتار می‌کنند نه‌به غلظت ودرشتی

هر آنکس گشت‌مومن هست‌لین ندارد غلظتی و هست هین

۱۰۶ـ ایاکم والتسویف وطول الامل فانه کان سبب الهلاك الامم

بپرهیزید از تاخیرانداختن اعمال صالحه وطول آرزو وآمال که آن‌سبب هلاك امتها بوده است

نگه‌دارید خود ازروی اقبال زتاخیر عمل وز طول آمال
که بر باد فنا داد از امم گرد بمردم آنچه آمدجمله آن‌کرد

۱۰۷ـ الکیس من‌دان نفسه وعمل لما بعدالموت کلکم راع و کلکم مسئول عن‌رعیته ـ زیرك کسی است که‌نفس‌خودرا پست سازدوتواضع پیشه نماید وعمل کندبرای پس‌از مرك خودتمام شماشبانیدوهریك‌ازشما مسئولید از جهة رعیت‌خود که اعضا وجوارح شما هستند

بود زیرك کسی‌درپیش وجدان که‌سازد پست‌نفس‌خود بدوران
نماید بهر بعداز مرك‌خود کار طلب‌سازد همیشه حسن کردار
براعضا جمله راعی وشبانید همه‌مسئول ز آنها بی گمانید

۱۰۸ـ السعادة کل السعادة طول العمر فی طاعة الله ـ سعادت تمام سعادت

طول عمری است که در طاعت خداوند باشد

سعادت کل آن عمر طویل است — که اندر طاعت رب جلیل است

تمام بخت خوش عمر دراز است — که اندر آن درطاعات بازاست

١٠٩- اول ما تفقدون من دینکم الامانة وآخر ما تفقدون الصلوة

اول چیزیکه شما فاقد شوید از دین خود امانت است و آخر چیزی که فاقد شوید نماز است

شما فاقد شوید اول امانت — زدین خویش و اوضاع دیانت

نماز است آنچه مبسازید مفقود — درآخر زآنچه شد دستور معبود

١١٠- الرزق اشد طلباً للعبد من اجله - روزی در طلب بنده سخت تر است از اجل او

زروزی هیچکس رامنع نتوان — رسد همچون اجل روزی بانسان

که طالب تر بود روزی بانسان — بدنیا از اجل ای نیك وجدان

١١١- النظر الی الخضرة یزید فی البصر والنظر الی المرئة الحسنا کذلك

نظر کردن بسوی سبزه زار زیاد میکند روشنی چشم را و نظر بسوی زن نیکو هم چنین است ٠

فزاید سبزه دیدن دیده را نور — چه دیدن عارض زنهای چون حور

نظر هم گاه سهوی شد زشیطان — کشاند آدمی راسوی نیران

محل این و آن بشناس وهشدار — که ازروی هوا نبود تورا کار

١١٢- السلطان ظل الله فی ارضه - سلطان سایه خدا است در زمین او ٠

بود اندر زمین شه ظل یزدان — اگر شد حامی ارباب ایمان

شهی کزاو رواج عدل و دینست — براو از حق تعالی آفرین است

١١٣- ایها الناس ان افضل الناس من تواضع عن رفعة وزهد عن

غنية وانصف عن قوة وحكم عن قدرة - ایمردم همانا افضل مردم کسی است که فروتنی کند باوجود رفعت و برتری ، و ترك دنیا نماید با وجود بی نیازی و انصاف دهد باوجود قوت و حلم ورزد با وجود توانائی و قدرت .

شهنشاه جهان عقل نخستین — بمردم ازدر اندرز گفت این
بود افضل کسی از مردمان کو — تواضع هست گاه رفعتش خو
نماید با وجود مال دنیا — به دنیا زهد پیشه بهر عقبا
ده انصاف بود گاه قوت — مدارا پیشه سازد گاه قدرت

۱۱۴ - اكثر اهل جهنم المتكبرون - بیشتر اهل دوزخ متکبرانند

زاهل دوزخ آنانند اکثر — که ایشان راست شور کبر بر سر

۱۱۵ - الشيخ شاب في حب اثنين في حب طول الحيوة و كثرة المال

پیر مانند جوان است در دوستی دو چیز در دوستی درازی زندگی و زیادتی مال

دو چیز است آنکه مانند جوانان — بآنها ما بلند و دوست پیران
یکی طول حیات و زندگانی — دیگر زان دو وفور مال فانی

۱۱۶ - الرغبة في الدنيا تكثر الهم والحزن والبطالة تقسي القلب

رغبت و میل در دنیا زیاد می کند هم و غم را و بیکاری دل را سخت می نماید -

زرغبت کردن انسان بدنیا — وفور حزن و غم گردد هویدا
شود دل سخت گر باشد بطالت — بطالت خوی افتد در ضلالت

۱۱۷ - الزنا يورث الفقر - زنا باعث فقر و احتیاج است .

زنا شد باعث فقر ای برادر — از این کار شنیع زشت بگذر
برابر کی شود یك حظ آنی — بفقر و فاقه در مدت زمانی

۱۱۸ - الرجل في ظل صدقته حتى يقضي بين الناس - مرد در سایه صدقه

خود ترقی میکند تاحدی که در میان مردم حکمفر ما شود

رسی تا بر مقام حکمرانی
بکن در ظل احسان زندگانی

۱۲۹ــ العلما امناء الله فی خلقه علماء و دانشمندان امینان خدا هستند درخلق او

کسی کو عالم احکام دین است
زحق در بین مردم او امین است.

۱۳۰ــ المؤمن للمؤمن کالبنیان یشد بعضه بعضا ــ مؤمن برای مؤمن مانند بنیان است که محکم میکند بعض او بعضی را بواسطه اتصال بهم.

برای مرد مومن مرد مومن
ظهیر و پشت غمخوار است و آمن

کند بعضی از ایشان بعض دیگر
چه بنیان محکم و سخت و تناور

۱۳۱ــ المسلم اخ المسلم لا یظلمه و لا یسلمه ــ مسلمان برادر مسلمان است نه او را ستم میکند و نه او را و میگذارد

مسلمان را برادر شد مسلمان
نه آن بیند ستم زاین و نه این زان

بروز سختی او را کار آید
در نصرت برویش بر گشاید

۱۳۲ــ الویل کل الویل لمن ترک عیاله بخیر و قدم علی ربه بشر

وای تمام وای بر کسیکه بمیرد و بگذارد عیال خود را بخیر و خوشی و خود وارد شود بر پرورد گارش بشر و بدی یعنی وسائل راحتی و آسایش بازماندگان خودرا فراهم نماید اما خداوند را با کارهای نیک خوشنود نکرده باشد

تمام وای بر آنکو زدنیا
رود باحسرت بی‌حد به عقبا

گذارد بهر اطفال و عیالش
تمام آنچه مالک بد زمالش

ولی بر کردگارش روز محشر
شود وارد بگردن نامهٔ شر

۱۳۳ــ اطلبوا الفضل عند الرحماء من امتی تعیشوا فی اکنافهم.

طلب سازید فضل و احسان را از مهربانان امت من تاعیش کنید در پناه ایشان

طلب سازید فضل از مهربانان ... ازاین امت که دراکناف ایشان
بامر زندگی باشید مشغول ... بوضع دلپسند وطرز مقبول

۱۳۴ـ اتقوا دعوة المظلوم فانها تحمل علی الغمام یقول الله تعالی وعزتی وجلالی لانصرنك ولو بعد حین ـ بپرهیزید از نفرین مظلوم که حمل میشود برابر یعنی ببالا رفتن از ابر بالاتر است یااینکه ازاو سریع السیر تراست « میفرماید خداوند تبارك وتعالی قسم بعزت و جلال خودم هر آینه نصرت ویاری میکنم تورا اگرچه پس از مدتی باشد.

بترسید ازدعای شخص مظلوم ... که میبایند ستم برظالمان شوم
دعایش برستمگر مستجاب است ... بسرعت پیش ازابر وسحاب است
خدای عادلش دلشاد دارد ... قسم بر عزت خود یاد آرد
که در موقع نماید یاری او ... ترحم آورد بر زاری او

۱۳۵ـ ان الله یحب الرفق کله ـ بدرستی که خدا دوست میدارد رفق و مدارا را بتمامی

مدارا را خداچون دوست دارد ... بصاحب رفق عزت میگذارد

۱۳۶ـ ان هذه القلوب تصدء کما تصدء الحدید قیل فما جلائها قال ذکر الموت وتلاوة القرآن ـ بدرستیکه این دلها زنگ میگیرد چنانکه آهن زنگ میگیرد یعنی از جهت اعمال ناشایسته و اخلاق و افکار ذمیمه عرض شد پس جلا وروشنی و پاکی آن بچه چیز است فرمود بیاد مرگ وتلاوت قرآن

دل انسان چو مرآت مصفا است ... که بر هر چیز آن حاکی ومجلی است

گهی مانند آهن زنك گیرد　　غبار معصیت بر خود پذیرد
زقرآن خواندن و با یاد مردن　　بدل باید جلا و نور دادن

۱۲۷- الخلق کلهم عیال الله فأحبهم الیه انفعهم لعیاله - خلق عیال خدا هستند پس محبوب ترین ایشان نافع ترین ایشان است برای عیال او

عیال حق تمام انس و جانند　　همه رزی خور سلطان جانند
بدرگاهش پس آنکس بیشتر شد　　که سودش بر عیالش بیشتر شد
بخلق از جان و دل خدمت نمودن　　در احسان بر آنها بر گشودن
بود نزد خدا بهتر عبادت　　خوشا آنکس که یابد این سعادت

۱۲۸- التاجر الجبان محروم - بازرگان ترسناك در کار تجارت از سود محروم است

اگر تاجر بکار خود جبان است　　شود محروم و سودا وزیان است

۱۲۹- العالم و المتعلم شریکان فی الاجر دانا و فرا گیرنده دانش هر دو در خیر شریکند

بود با مرد دانا دانش آموز　　شریك خیر و اجر و بهشت پیروز

۱۳۰- اکثر ما یلج امتی الجنة تقوی الله و حسن الخلق - بیشتر چیزی که انسان را داخل بهشت مینماید پرهیزکاری و حسن خلق است

فزون تر آنچه داخل امت من　　کند اندر بهشت حی ذو المن
دو چیز است آن به پیش پاك خلاق　　یکی تقوی و دیگر حسن اخلاق

۱۳۱- اکثر ما یلج امتی فی النار البطن و الفرج - بیشتر چیزیکه داخل می کند امت مرا در آتش شکم و فرج است

زهر چیزی نماید پیش داخل　　در آتش بطن و فرج شخص جاهل
از این دو آدمی اندر عذابست　　در عالم زین دو غول ره خرابست

۱۳۲ـ افضل الناس من عشق العبادة فعانقها واحبها بقلبه وباشرها بجسده ویفرغ لها وهو لایبالی علی من اصبح الدنیا علی عسر ام علی یسر

افضل مردم کسی است که عاشق عبادت باشد پس با او دست بگردن شود و اورا بدل دوست دارد و با او ببدن بچسبد و فراغت پیدا کند برای او پس باك ندارد که برچه صبح کند از دنیا بر تنگی و عسرت یا بر گشایش و فراخی

زمردم جمله برتر آنکه عاشق — بود بر بندگی وان را معانق
عبادت را بود از جان و دل دوست — سراپا خاضع است و طاعتش خواست
کند تن فاغ از بهر اطاعت — کند کوشش پی کسب عبادت
ورا باکی نه از اوضاع عالم — ززشت و نیك و خیر و شادی و غم
چه اندر عسر و چه در یسر باشد — غبار غم بروی دل نباشد
خوش آنمردم که صافی اینچنینند — بفرمان خداوندی رهین اند
خوشا آن مردم پاکیزه جانی — که باشد بند گیشان کامرانی
خوشا آن بندهٔ کاندر سحرگاه — کند زاری همی من خشیة الله
خوش آنکو رغبتش اندر نماز است — زحق بروی در توفیق باز است
خوشا آن بنده کاندر گاه و بیگاه — زشوق حق بود در ناله و آه

۱۳۳ـ ان الله یحب الحلیم العفیف المتعفف ـ بدرستیکه خدا دوست دارد بردباری را که پارسا است و اشتیاق بعفت دارد

حلیمی کو عفیف و پارسا شد — یقین محبوب درگاه خدا شد

۱۳۴ـ انی کنت اول من آمن بربی و اول من اجاب حیث اخذ الله میثاق النبیین واشهدهم علی انفسهم الست بربکم فکنت اول نبی قال بلی فسبقتهم بالاقرار بالله عزوجل ـ منم اول کسی که ایمان آورد بپروردگارم و اول کسی که جواب داد در زمان اخذ میثاق پیغمبران وقتی که خداوند ایشان را برخود شاهد قرار مبداد از فرموده

(الست بربکم) پس من اول‌اپیغمبری بودم که تصدیق کردم پروردگاری وخدائی اورا وسبقت گرفتم پیغمبران را باقرار بخداوند عزوجل

منم اول کسی کو را بخلاق — شد ایمان‌روزاخذ عهدومیثاق
منم اول مجیب او چو فرمود — الست ربکم آن حی معبود
سبق بردم تمامی را دراقرار — بوحدانیت بیچون قهار

۱۳۵ـ القرآن‌هو الدواء ـ قرآن دوااست

دواء درد مردم هست قرآن — ازآن ماعمر باشد رو مگردان

۱۳۶ـ الهم نصف الهرم ـ هم نصف پیری است (یعنی ضعف وپیری وشکستگی ازآن حاصل است

بودهم نصف پیری‌ای خردمند — مخور بیهوده غم‌دل‌درخدابند

۱۳۷ـ الصوم جنة من النار (۱) ـ روزه سپراست‌ازآتش

بود روزه سپر بی‌شبهه ازنار — خوشاآنکس که باشدروزه‌اش کار

۱۳۸ـ الناس مسلطون علی اموالهم ـ مردم براموال خود سلطنت دارند

چنین گفتا نبی سرخیل‌خوبان — که براموال خود خلقندسلطان

۱۳۹ـ انا وعلی ابواهذه الامة ـ من وعلی دوپدر ومربی این امتیم

من وصهرم علی سلطان والا — براین امت‌پدر هستیم واولی

۱۴۰ـ الحیاء لایاتی الابخیر ـ حیانمی آورد مگر خیرو خوبی‌را

منه ازملك استحیا برون پا — که‌هر جاشد حیاخیراست آنجا

۱۴۱ـ الصحبة تمنع الرزق ـ خواب‌صبح‌منع میکند روزی را

زخواب صبح گرددمنع‌روزی — مکن‌این‌خواب‌بدراهیچ‌روزی
بلی این‌خواب میباشد زشیطان — بدبهاا‌ندراین خوابست پنهان
دراینده‌م مغتنم میدان عبادت — که‌باشدموجب نیل سعادت
چه‌نیکو آنکه‌دربین‌الطلوعین — بودبیدار و گردد سود کونین

---

(۱) درطریق دیگر نقل‌شده (الصوم جنة)

چه نیکو آنکه اندر صبحگاهان بود مشغول ذکر و فکر و قرآن
بطاعات و عبودیت برد سر سراسر تا زند سر مهر خاور

۱۴۲ـ آفة العبادة الفترة ـ آفت عبادت سستی وفتور است

عبادت راز سستی هست آفت مکن سستی ببر از خویش کلفت
ز سستی آدمی واماند از کار بدا آنکو ز سستی شد گرفتار

۱۴۳ـ الدین شین الدین ـ اندوه قرض ریان دین است

زدین و هم او دین درزیان است بمدیون تیره و تار اینجهان است

۱۴۴ـ التدبیر نصف العیش ـ تدبیر نصف عیش است

بود تدبیر نصف عیش انسان بتدبیر است قائم دور دوران

۱۴۵ـ التودد نصف العقل ـ بامردم دوستی کردن نصف عقل است

بمردم دوستی و مهربانی بود نصف خرد گر نیك دانی

۱۴۶ـ السلام قبل الکلام ـ سلام پیش ازسخن کردن است

سلام اول بود آنگه کلام است ز انواع تحیت به سلام است

۱۴۷ـ آفة الصدقة المن ـ آفت صدقه منت گذاشتن است .

تصدق را بود آفت چو منت منه منت که دور است از فتوت

۱۴۸ـ آفة الدین الهوی ـ آفت دین هواست

هوای نفس باشد آفت دین براو بوسنده عقل خویش بگزین
هوای نفس اول غول راه است از آن حال نبی آدم تباه است
مکن بانفس خود هر گز مدارا چو مردان خدا میکش هوا را

۱۴۹ـ الدعاء بین الاذان والاقامة ـ زمان دعامیان اذان واقامه است (یعنی
این وقت از مظان استجابت دعا است

دعا بعد از اذان پیش از اقامه دهد نیل مقاصد را ادامه

۱۵۰ـ العلم لایحل منعه ـ منع ازعلم حلال نیست .

نمودن منع مردم را زدانش حرام آمد بر ارباب بینش

۱۵۱- المؤمن کیس فطن حذر - مؤمن زیرك است و با فطانت و حذر کننده

کسی کو هست از اهل دیانت خبیر وزیرك است وبافطانت
حذر پیوسته دارد از گناهان براو گردیده غالب خوف یزدان

۱۵۲- الصبر نصف الایمان - صبر و برد باری نصف ایمان است

نبی هاشمی سلطان دوران بگفتا صبر باشد نصف ایمان

۱۵۳- الیقین الایمان کله - یقین ایمان است بتمامی

سراسر حاصل عرفان یقین است تمام آنچه شد ایمان یقین است

۱۵۴- الود یتوارث والبغض یتوارث - (۱) دوستی و دشمنی را آدمی بارث میبرد .

بمردم حب وبغض اهل دنیا رسد میراث ازاجداد وآبا

۱۵۵- الزهد فی الدنیا تریح القلب والبدن - زهد و اعراض از دنیا دل و بدن را براحت می اندازد

کسی کوزهد می ورزد بدنیا بود راحت بدل مانند اعضا

۱۵۶- التاجر ینتظر الرزق والمحتکر ینتظر اللعنة - تاجر فروشنده منتظر روزی است و محتکر حبس کنندهٔ ارزاق مردم منتظر لعنت

فروشنده برزق امیدوار است ولیکن محتکر ملعون وخوار است

۱۵۷- ان دین الله الحنفیة السمحة - دین خدا خالص وسهل و آسان است .

بود دین خدا آسان نه دشوار زسختی هست خالص نزد هشیار

۱۵۸- ان اکثر اهل الجنة البله - بیشتر اهل بهشت مردمان ساده اند

---

(۱) وباز نقل شده که فرمود (المودة والعداوة یتوارثان)

بجهت بیشتر ساده دلانند	که مکر وخدعه وحیلت ندانند

۱۵۹- الضحك هلاك- خندهٔ بیمورد باعث هلاکت است

بود در خنده بیجا هلاکت	دراو درج است انواع فلاکت

۱۶۰- ان لله عباداً خلقهم لحوائج الناس- از برای خداوند کانی است که آفریده است ایشانرا برای حوائج مردم (یعنی برآوردن حاجات آنها و مدد کردنشان در رسیدن بمقاصد

برای حق تعالی بندگانی است	که در حاجات مردم زندگانیست

خداشان آفرید از بهر اینکار	که تا باشند مردمرا مدد کار

۱۶۱- اول مایرفع من هذه الامة الحیاء والامانة- اول چیزی که برداشته می شود ازاین امت وآنرا رها میسازند حیا و امانت است

شود برداشته زین امت اول	دو چیز نیك مرغوب مجلل

یکی باشد حیا دیگر امانت	که بی ایندو ضعیف آمد دیانت

۱۶۲- اربع من کن فیه وکان من فرقه الی قدمه ذنوب بدلها الله حسنات الصدق والحیا واداء الامانة وحسن الخلق- چهار چیز است که درهر که باشند واز فرق تاقدم او گناه باشد خداوند تبدیل میفرماید آن گناهان را بحسنات راستی وحیاء وامانة وحسن خلق

چهاراست آنکه چون شد مرد دارا	نموداز خویشتن راضی خدارا

وگر از پای تا فرقش گناه است	به نیکوئی مبدل ازاله است

یکی صدق ودیگر رد امانت	سه دیگر خلق نیکو از دیانت

چهارم شد حیا چون بی حیائی	بود مبغوض درگاه خدائی

۱۶۳- اذا لاقیتم فتلاقوا بالتسلیم والتصافح واذا تفرقتم تفرقوا بالاستغفار- زمانی که بایکدیگر ملاقات کردید پس ملاقات کنید به سلام کردن ومصافحه نمودن وزمانی که ازهم جدا میشوید جدا شوید باستغفار کردن

به تسلیم و تصافح در ملاقات نمائید ابتدا اندر مقامات
جدا ازهم چو میگردید غمران طلب سازید از درگاه یزدان

۱۶۴- المؤذنون اطول الناس اعناقاً یوم القیامه- اذان گویندگان گردنشان بلند تراست ازمردم در روز قیامت

اذان گو ازشرف درروز محشر بطول گردن است ازخلق برتر

۱۶۵- الزکوة قنطرة الاسلام- زکوة پل اسلام است که تا انسان ازاو گذر ننماید باسلام نمیرسد.

پل اسلام در عالم زکوة است که نافع درحیات ودرممات است

۱۶۶- الصدق طمانیة والکذب ریبة- راستی سکون نفس است وباعث بران ودروغ شك وحیرت است.

بصدق اندر طمانینه است وراحت بکذب اندرهمه ریب است وحیرت

۱۶۷- الایمان بالقدر یذهب الهم والحزن- ایمان بقدر الهی هم واندوه را ازمیان میبرد

بیار ایمان بنهد رخداوند که تاحزنت بردایجان فرزند

۱۶۸ النظر سهم مسموم من سهام ابلیس- نظر کردن تیریست مسموم از تیر شیطان

نبی گفتا نظر کردن بنسوان بود زهر آبداده تیر شیطان
مبین هرگز بنیکو یان مهوش مزن بر عقل خود ازشهوت آتش
برادر جان ازاین دیدن بپرهیز که دیدن آتش شهوت کند تیز
کند که دیدنی ازمرد بنیاد چه خوش گفت آنکه دادشاعری داد
زدست دیده ودل هرد وفریاد که هرچه دیده بیند دل کند شاد

۱۶۹- اتانی ملك فبشرنی ان فاطمة سیدة نساء اهل الجنة- ملکی مرا آمد و بشارت داد که فاطمه سیدهٔ زنهای اهل بهشت است

ملك دادم بشارت روزی اینسان که باشد فاطمه مولاة نسوان
سر وسر خیل زنهای بهشت است زنور پاك مراورا سرشت است

۱۷۰ـ اکرموا اولادکم واحسنوا ادابهم ـ گرامی دارید فرزندان خود را و آداب واخلاق ایشان رانیکو نمائید.

گرامی دار فرزندت بدنیا	به آداب نکو سازش محلی
که چون فرزندتو گردد نکوخوی	بمیدان سعادت میبرد کوی

۱۷۱ـ استغنوا عن الناس ولو بشوص السواك ـ بی نیازی جوئید از مردم اگرچه بشوص سواکی باشد

زجز حق چون نیاید کارسازی	بجوئید از خلایق بی نیازی
غنی کن خویش کرداری دلی پاك	زهرچه ور بود آن شوص مسواك

۱۷۲ـ المتشبع بما لا یملك کلابس ثوبی زور ـ کسیکه سیر کند خود را بچیزیکه مالك نیست مانند کسی است که بپوشد درجامهٔ بطلان ودروغ را

هر آنکس سیر شد ازمال اغیار	بدون وجه چون مردیست زاشرار
که پوشد جامهٔ از کذب و بطلان	برد در این عمل فرمان زشیطان

۱۷۳ـ اطعموا طعامکم الاتقیاء واولوا معروفکم المؤمنین ـ اطعام کنید طعام خود را به پرهیزکاران و نزدیك کنید نیکی خود را به اهل ایمان

کنید از مهر اطعام اتقیا را	کنید از خود رضا در آنخدا را
باحسان مؤمنین راشاد سازید	در آن قرب خدا را یاد دارید

۱۷۴ـ اغتنموا الدعاء عند الرقة فانها رحمة ـ غنیمت دانید دعا را در نزد رقت دل که آن رحمت است

غنیمت دان دعا را نزد رقت	که در رقت نهان گردیده رحمت

۱۷۵ـ ان اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم ـ ثواب آنطاعتی که شتابان تر میرسد صلهٔ رحم است

ثواب وصل با ارحام اعجل	بود از غیر آن وهست اکمل

۱۷۶ـ ان الحکمه تزید الشریف شرفا ـ بدرستیکه حکمت زیاد می کند شرف آدم باشرافت را

چنین گفتا شه ملك نبوت شرف افزون شود از علم وحکمت

۱۷۷ـ ان مکارم الاخلاق من اعمال اهل الجنة ـ بدرستی که مکارم اخلاق از اعمال اهل بهشت است .

زکار اهل جنت خلق نیکو است خناك آنکس که اینش عادت وخواست

۱۷۸ ـ ان المسئلة لاتحل الا لفقر مدقع اوعزم مفظع ـ سئوال حلال نیست مگر از جهت احتیاجی سخت یا وامی که آنرا بشدت مطالبه نمایند

سئوال از خلق میباشد محرم دراو بس پستی وخواریست مدغم

مگر ازروی فقر سخت و بسیار ویا قرضی که رسوائی دهد بار

۱۷۹ـ ان لکل شیئی معدنا ومعدن التقوی قلوب العارفین ـ برای هرچیز معدنی است ومعدن تقوی دلهای مردم بامعرفت است .

برای هرچه بینی معدنی هست بهر گوهر که یابی مخزنی هست

بتقوی هست معدن قلب عارف که بر اسرار حق گردیده واقف

۱۸۰ـ ان لکل شیئی قلبا و قلب القرآن یس ـ بدرستی که برای هرچیز قلبی است و قلب قرآن یس است

بهرچیزی دلی باشد بدوران بود یس دل پر نور قرآن

۱۸۸ ـ ان اکثر ما یدخل النار الاجوفان الفرج والفم ـ بیشتر چیزی که داخل میکند آدمی را در آتش دو چیز میان تهی است فرج و دهان (یعنی شهوت فرج و شکم)

زهرچیزی که سازد مرد داخل درآتش بیشتر ای مرد عاقل

یکی فرج است وآندیگر دهانست که درآنها مفاسدها نهان است

۱۸۲- ان اکثر مایدخل الناس الجنة تقوی الله و حسن الخلق (۱)
بدرستیکه بیشتر چیزی که مردم را داخل بهشت میکند پرهیزکاری
و حسن خلق است

بجنت بیشتر چیزی که داخل کند خلق وشود مقصود حاصل
بود تقوی وپرهیز از گناهان دیگر خلق نکو باخلق دوران

۱۸۳- ان قلیل العمل مع العلم کثیر و کثیر العمل مع الجهل قلیل - بدرستی
که عمل اندك باعلم ومعرفت بسیاراست وعمل بسیار بانادانی اندك است

عمل گرشد کم و باعلم توام بود بسیار ونبود آن عمل کم
وگر بیعلم شد ورهست بسیار بود اندك بر دانا بمقدار

۱۸٤ - الصلوة عمود الدین ان قبلت قبل ماسویها وان ردت رد ماسویها
نماز عمود دین است اگر پذیرفته شد اعمال صالحهٔ دیگرهم پذیرفته می
شود واگر ردشد ماسوای او نیز ردمیشود

عمود استوار دین نماز است که در آن قرب حی بی نیاز است
اگر مقبول شد طاعات دیگر شود مقبول هم در روز محشر
وگر مردود شد هر چیز جز آن شود مردود از درگاه یزدان

۱۸٥- اذا اتاکم شریف قوم فاکرموه - زمانی که آمد شمارا شریف قومی
پس گرامی دارید او را

شریف قوم گر آمد شمارا کنید اکرام او را آشکارا

۱۸٦- ان العین لتدخل الرجل فی القبر و تدخل الجمل القدر - بدرستیکه
چشم زخم مرد را داخل قبر وشتر را داخل دیك میکند

زچشم شور انسان در خطرهاست ازاو بر هرچه را بیند ضررهاست
کند از آدمی خاك سیه پر دهد در دیك کوچك جای اشتر

---

(۱) ودرجامع الاحادیث است (اکثر مایلج به امتی الجنه لتقوی)

۱۸۷_ ان الذی یجر ثوبه خیلاء لا ینظر الله الیه یوم القیامه _ کسی که دامن جامهٔ خودرا متکبر وار برزمین میکشاند خداوند در روز قیامت براو نظر رحمت نمی افکند .

کسی کو برزمین دامن کشانست | برش پست از تکبر آسمان است
برحمت ایزد قیوم دانا | نظر بروی نخواهد کرد فردا

۱۸۸_ ان الله جمیل یحب الجمال _ بدرستی که خداوند جمیل است وجمال رادوست میدارد وشاید مراد جمال معنوی باشد که جمال حقیقی است یااعم ازصوری و معنوی

خداوندی که دراوج کمال است | جمیل است وطرفدارجمال است
جمال مرد باشد حسن اخلاق | که محبوبست آن در نزد خلاق
بعلم وبندگی انسان جمیل است | عزیز است ونبیل است و جلیل است

۱۸۹_ ان الله لیؤید هذا الدین بالرجل الفاجر _ خداوند این دین را تقویت می فرماید بمرد نابکار یعنی گاهی اتفاق می افتد که مردی فاجر دینرا تایید میکند

گهی بافاجر وبدخواه وبدبین | خدا تایید خواهد کرد این دین

۱۹۰_ ان الله یستحیی من العبد ان یرفع الیه یدیه فیردهما خائبین

بدرستی که خدا حیامیکند ازبندهٔ که بردارد بسوی او دستهای خودرا بدعا پس رد فرماید دستهای اورا ناامید

بر آرد بندهٔ مخلص اگر دست | بسوی کردگار عالی و پست
زرد دست او مایوس یزدان | نماید شرم و بدهد حاجت آن
بشارت باد ایمردم شما را | که باشد رحمت واسع خدارا
اگرخوانیش او نعم المجیب است | وگرجوئیش نزدیک وقریب است

۱۹۱_ ان الله عند لسان کل قائل _ خداوند نزد زبان هر گوینده است یعنی (ان خیراً فخیر وان شراً فشر)

خدا نزد زبان قائلان است | چه خوب و زشت غالب در زبان است
بنیکی گر زبان گردش نماید | در نیکی زسوی حق گشاید
و گر گردد به بد آرد بدی بار | که بد را جز بدی نبود سزاوار

۱۹۲-ان الله نهاکم عن قیل وقال و اضاعة المال و کثرة السؤال-خداوند نهی فرموده است شمارا ازقیل وقال وتضییع مال و بسیاری سؤال.

نموده نهی ایزد مر شما را | زقیل و قال و ناکردن مدارا
دیگر نهی وی از تضییع مالست | سیم نهیش زتکثیر سؤال است

۱۹۳-ان من شر الناس عند الله یوم القیامة عبداً اذهب آخرته بدنیا غیره
بدرستیکه بدترین مردم نزد خدا روز قیامت بنده ایست که آخرت خود را برای دنیای غیر ازمیان ببرد

بدا آنکس که دین خود بدنیاش | فروشد خواه پنهان خواه درفاش
ازاین کس بدتر آنکس درجهانست | که دین بهر دنیا دیگران است
بدنیا غیر آنکو آخرت داد | چه او بد مادری دردهر ناژاد

۱۹۴- ان من شر الناس عند الله یوم القیامة من فرقه الناس اتقاء فحشه
بدترین مردم در نزد خدا روز قیامت کسی است که مردم ازاو جدائی جویند برای نگاه داشتن خود از فحش وسوء اخلاق او

زاشرار است فردا پیش یزدان | کسی کز بیم فحش وزحمت آن
جدائی خلق زو جویند از آن | که از شرش شوند آسوده ایشان

۱۹۵ ان اشقی الاشقیاء من اجتمع علیه فقر الدنیا وعذاب الاخرة
بدرستی که بدبختترین بدبختان کسی است که بر او جمع شده است فقر دنیا و عذاب آخرت

به پیش خالق یکتای داور | بود از اشقیا آنکس شقی تر
که در دنیا فقیر است و بعقبا | بود از بهر او آتش مهیا

چه‌صبر خویشتن ازدست داده   پی شکوی زبان خود گشاده

۱۹۶- ان‌من السنة ان‌یخرج الرجل مع ضیفه الی باب الدار بدرستیکه از سنت است اینکه خارج شود مرد با مهمان خود تا در خانه برای احترام او

بود ازسنة‌حق، آنکه انسان   گرامی دارد ازهرباب مهمان
چه‌خارج‌شدچه‌باجاه‌وچه بیجاه   کند تشییع او را تا بدر گاه

۱۹۷- ان‌الله‌اذااراد‌بقوم‌خیراً ابتلاهم- خداوند هر گاه‌اراده فرمود بقومی خیر را مبتلا میسازد ایشان را (زیرا که اگر از نیکانند موجب زیادتی اجروثواب ایشان است واگر ازبدان واهل عصیانند کفارهٔ گناهان ایشان است

چه خواهد خیر برقومی خداوند   بز نجیر بلا شان میکند بند
اگر باشند بد دفع عذاب است   وگر نیکند ایشانرا ثواب است

۱۹۸-ان‌المصلی یقرع‌الباب‌الملك‌وانه‌من یدم قرع‌الباب‌یوشك‌ان یفتح‌له بدرستیکه نماز گذار میکوبددرسلطان‌را(اگر بکسر لام‌ملك گوئیم) یادر سلطنت اخروی را (اگر بسکون لام و ضم میم گوئیم) و کسیکه ادامه دهد کوبیدن دری‌را امید است که بزودی برای‌او بازشود

مصلی باب حق ازشوق کوبد   هم از او مقصد و مطلوب جوید
کسی بابی اگر پیوسته کوبید   گشود او بر ایش هست امید

۱۹۹- ان‌ربی امرنی‌ان‌یکون نطقی‌ذکراوصمتی‌فکراًو نظری‌عبرة بدرستی که پروردگار من مرا امر فرموده است که‌باشد سخن ونطقم ذکر ویاد او وسکوت وخاموشی من فکر درصنایع وبدائع او ونظر من عبرت گرفتن از اوضاع عالم و حوادث

مرا داده است خلاق جهانبان   چنین فرمان زروی‌فضل واحسان

که باشد نطق من یاد خداوند   نظر کردن ز بهر عبرت و پند
سکوتم فکر در آثار یزدان   کز آن بسیار گردد نور عرفان

۲۰۰- انا رحمة مهداة- منم رحمت الهی که هدیه و فرستاده شده‌ام بسوی خلق

چنین فرمود خیر نسل آدم   منم مهداة و رحمت بهر عالم
بلی او رحمة للعالمین است   زسوی حق هدی للمتقین است

۲۰۱- انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (۱) اینست وجز این نیست که بر انگیخته شدم برای اینکه تمامیت دهم مکارم اخلاق را

شدم مبعوث من ازجانب دوست   پی تتمیم اخلاقی که نیکو است
شدم مبعوث من ازسوی خلاق   که تا تکمیل سازم حسن اخلاق
بدارم اهل خلق خوش گرامی   کنم تهذیب اخلاق تمامی

۲۰۲- انما اخاف علی امتی الائمة المضلین- میترسم بر امت خود از پیشوایان گمراه کننده

برامت ترسم از آن پیشوایان   که میسازند گمره خلق نادان

۲۰۳- انما الاعمال بالنیات والخواتیم- اینست و جز این نیست که عملها بر نیات وختم آنها است (یعنی بخلوص نیت وختم کردن آنها خالی از ریا و عجب)

بود وابسته نیات اعمال   به نیت نیک و بد میگردد افعال
عمل گردد بختم خود ممین   که مقبول است یا مردود ذوالمن

۲۰۴- انما الغنی غنی النفس- بی نیازی بی نیازی نفس است از غیر خداوند

غناء نفس میباشد در انسان   غنا نه جمع اموال فراوان

۲۰۵- ان خیر ثیابکم البیاض- بهترین جامه های شما جامهٔ سفید است

---

(۱) در بعض طرق ابن خبر بدون کلمه (انما) نقل شده

بود بهتر لباس آنکو سفیداست　　　که درروی رحمت ایزد امیداست

۲۰۶- ان اول ماعصی الله به ستة حب الدنیا وحب الریاسة وحب الطعام وحب النوم وحب الراحة وحب النساء. بدرستی که اول چیزی که خدا بسبب آن معصیت شده ومیشود شش چیز است دوستی دنیا و دوستی ریاست ودوستی طعام ودوستی خواب و دوستی راحت ودوستی زنها

بود شش چیز مبنا بهر عصیان　　　که مبغوضند هریك نزد یزدان

یکی شد حب دنیا پس ریاست　　　دیگر حب طعام و حب راحت

سپس حب زنان وحب خوابست　　　کزاین شش دوستی دنیا خرابست

۲۰۷- ان افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر- بدرستی که افضل جهاد ها کلمهٔ عدل است نزد پیشوای جور کننده (والبته این درصورت امن از ضرر وجواز تا ثیر است)

به پیش ظالمی کو پیشوا شد　　　بجای عدل و انصافش جفاشد

سخن از آنچه خیر وعدل وداداست　　　اگر گوید کسی افضل جهاداست

۲۰۸- الحلم حجاب الافات- حلم حجاب است از آفات

به آفت حلم انسانی حجاب است　　　هر آنکس صاحب آن شد مصاب است

۲۰۹- الدنیا متاع وخیر متاعها المرأة الصالحة- دنیا متاع است و مورد تمتع ولذت وبهترین متاع های آن زن صالحه است

متاع زندگی در دار دنیا　　　بسا چیزاست لیك جمله بالا

زن صالح بود کان یار همدم　　　بکار آید تورا در هر دو عالم

بلی آنزن که نیك وپارسا شد　　　بمردش لطف مخصوص خدا شد

بروز غم نماید غمگساری　　　نماید صبر اندر فقر و خواری

ز نامحرم سر ورویش بپوشد　　　بکشف زینت و زیور نکوشد

ازاین زن مرد را بس سرفرازی است — که باوی ازجهانش بی نیازی است
وگر بدشد کند از مرد بنیاد — دهد زوخرمی یکبار ه برباد
گریز از آن زنی کو پارسا نیست — نه در بندت که دربند خدا نیست
زن بد در سرای مرد نیکو — سرایش را نماید دوزخ او

۲۱۰- الوحدة خیر من جلیس السوء - تنها ئی بهتر است از هم نشین بد

پی اندرز مرد و زن سرا سر — مفاد این سخن گفتا پیمبر
زتنها گر تو تنهائی گزینی — از آن بهتر که تابابد نشینی
خوشا آنکسکه باخوبان قرین است — بدا آنکسکه بابدهمنشین است

۲۱۱ - املاء الخیر خیر من السکوت والسکوت خیر من املاء الشر بیان کردن امر خیر بهتراست از سکوت وسکوت بهتر است از بیان شر .

کند گر خیری املا هست بهتر — که ناساکت شود مرد هنرور
ولیکن خوامشی باشد نکوتر — از آن گفتن که باشد موجب شر

۲۱۲- الیتیم اذا بکی اهتز له عرش الرحمن- زمانی که یتیمی گریه کند برای او عرش خدا بلرزد

شود طفل یتیمی چونکه گریان — بلرزد از برایش عرش رحمن

۲۱۳- افضل الصدقة اصلاح ذات البین- افضل صدقه و خدمت بخلق اصلاح میان برادران دینی است

ز انواع تصدق نزد داور — بود اصلاح ذات البین برتر
دهی اصلاح گر در بین اخوان — زدی برهم اساس مکر شیطان

۲۱۴-اسرع الدعاء دعاء غائب لغائب- سریعتر دعا دراجابت دعای غائب

است برای غائب دیگر

شتابان تر دعا در استجابت | که میباشد سزاوار اجابت

دعاء غائب است از بهر غائب | که نبود صاحبش بیشبهه خائب

٢١٥- الا انبئكم باكبر الكبائر الاشراك بالله وعقوق الوالدين وقول الزور- آگاه باشید خبر میدهم شمارا ببزرگترین معاصی کبیره شرك ورزیدن بخدا وعقوق پدر ومادر وقول دروغ که یامقصود شهادت دروغ است یا مطلق دروغ

سه چیز است از کبائر جمله اکبر | بتصریح رسول پاك داور

یکی شرك است بر یکتا خداوند | که نه او را بود ضد و نه مانند

دوم زان سه عقوق والدین است | که بر فرزند دفعش فرض عین است

سه دیگر زان کلام و قول و زور است | که زان چشم و دل گوینده کور است

٢١٦ اولکم اسلاما علی ابن ابی طالب (١) اول شما از جهة اختیار اسلام علی بن ابیطالب است

علی اول کسی بود آنکه اسلام | پذیرفت و شد ایمانش بهنگام

٢١٧- ایاکم و الظلم فانه ظلمات یوم القیامة- بپرهیزید از ظلم زیرا که آن تاریکی روز قیامت است

بپرهیز از ستم کانرا وخامت | بود تاریکی روز قیامت

٢١٨- الصبر کنز من کنوز الجنة صبر گنجی است از گنجهای بهشت

بود صبر از کنوز باغ رضوان | رسد بر صابران الطاف یزدان

(١) این خبر مروی در کتب خاصه و عامه است و نظیر او نیز بسیار است چنانکه در بحار و غیره روایت کند از مسند احمد بن حنبل از سلمان (قال سمعت النبی یقول اول الناس ورودا علی الحوض یوم القیامة اولهم اسلاما علی بن ابیطالب

۲۱۹- افضل ایمان المرء ان یعلم ان الله معه حیثما کان - افضل ایمان مرد و عقیدهٔ او این است که بداند خداوند با او است درهر جا که باشد .

زمرد ایمان بود آنگونه برتر | که داند هست با او حی داور
بهر جا و بهر کوی و بهر در | بهر وقت و بهر حال و بهر سر

۲۲۰- الدعاء سلاح المؤمن وعمود الدین ونور السموات والارض
دعا سلاح مومن وستون دین و نور آسمان و زمین است

دعاء مومن از بهرش سلاح است | عمود دین ومفتاح نجاح است
منور میکند ارض و سماوات | بود کفاره از بهر خطیئات
دعا باشد سلاح مومن ایدوست | دعا ازمومنین بسیار نیکو است

۲۲۱- اعجز الناس من عجز عن الدعاء وابخل الناس من بخل بالسلام
عاجز ترین مردم کسی است که ازدعا عاجز باشد وبخیل ترین مردم کسی است که بخل ورزد بسلام کردن .

کسی عاجز ترین مردمان است | که عاجز ازدعا اندر جهان است
کسی کو بخل ورزد در سلامش | ببخل افزون بدان از خاص و عامش

۲۲۲- ان الله احتجب عن العقول کما احتجب عن الابصار وان الملاء الاعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم - بدرستیکه خدا محتجب است و پنهان از عقلها که عقول ادراك هویة مقدسه و کنه اورا نتواند نمود چنانکه محجوب است ونهان ازچشمهای ظاهر وبدرستیکه گروهی که در بالا هستند اورا طلب مینمایند چنانکه شما اورا طلب مینمائید

خدا محجوب از عقل است آنسان | که میباشد زچشم خلق پنهان
بکنهش راه جستن دان محال است | خرد را اندر این ره کی مجال است
ملایك چون شما عاجز دراین کار | بعجز خویشتن دارند اقرار

نه‌راهی سوی اونروی نشان‌است نهان است‌ازهمه‌ازبس‌عیانست
بود با ما و مادوربم از او بهر جارو کنیم اورا بود رو

۲۲۳- النجوم امان لاهل السماء فاذاذهب النجوم ذهب اهل السماء واهل بیتی امان لاهل الارض فاذاذهب اهل بیتی ذهب اهل الارض

ستارکان امانند برای اهل آسمان پس‌اگر بروند اهل آسمان میروند واهل بیت من امان اهل زمینند پس هرگاه اهل بیت من نباشند اهل زمین نیست ونابود گردند

کواکب جمله کاندر آسمانند باهل آسمان یك سر امانند
باهل ارض آل من امانند که برتر از همه خلق جهانند
اگر بالفرض اهل من نباشند غبار نیستی بر جمله پاشند
ولی تصدیق داریم آنچه فرمود که‌باشد گفته‌اش گفتار معبود
وجود حجت یزدان بعالم بود چون قاب اندرجسم آدم
ویاچون قطب کاجرام سماوات باو دائر ولی در وصف اومات
نباشد (صافیا) گر طرفة العین شود زیر وزبر یکباره کونین

۲۲۴ - ایاك و مصاحبة الاحمق فانه یریدان ینفعك فیضرك

بپرهیز از مصاحب احمق زیرا که او اراده‌می کند بتو نفع رساندپس بتو ضرر میزند.

مصاحب گر بود نادان واحمق سزا باشد از او پر هیز الحق
که‌چون او نیك وبدازهم نداند بجای سود خسران میرساند

۲۲۵- اذارایتم المتواضعین‌فتواضعوا الیهم‌واذارایتم المتکبران فتکبرواعلیهم- زمانی که اهل تواضع را دیدید برای ایشان تواضع کنید و وقتیکه اهل کبر و نخوت را دیدید پس بزرگی جوئید بر ایشان یعنی اگرچه تواضع صفت خوبی است ولی باید در مقام خود

باشد نه هرجا و نسبت به هر کس

اگر دیدید از اهل تواضع | کنید ازمهر با ایشان تخاشع
وگر اهل تکبر را به بینید | برایشان کبرورفعت راگزینید
تواضع گرچه محبوبست ومرعوب | بهر جا نزد دانا نیست مطلوب

۲۲۶- ایاکم والتواضع لغنی فما تواضع احد لغنی الاذهب من الجنة بپرهیزید از تواضع برای مردمالدار که تواضع نکرد احدی برای مالداری مگر اینکه قسمت او از بهشت بباد فنا رفت (یعنی تواضع برای مال او نماید نه از جهات دیگر

تواضع باید از بهر خدا کرد | نه بهر مال و ارباب غنا کرد
تواضع ازبرای اهل ثروت | نبا شد خوی ارباب مروت
تواضع آنکه ازاهل غنی کرد | نصیب خویش از جنت فنا کرد
تو از بهر غنا ار بی نیازان | مکن تکریم گرهستی مسلمان

۲۲۷- اول مایوضع فی المیزان حسن الخلق والسخاء اول چیزی که ازاعمال حسنه در میزان گذاشته میشود حسن خلق و سخاوت است

بفردا اولین چیزی کز انسان | گذارند از پی تعیین بمیزان
بود آن حسن خلق وزان پس جود | که میباشد سخا محبوب معبود

۲۲۸- امتی علی اصناف صنف یشبهون با لانبیاء وصنف یشبهون بالملائکة وصنف یشبهون بالبهائم اما الذین یشبهون الانبیاء فهمتهم الصلوة والزکوة واما الذین یشبهون بالملئکة فهمتهم التسبیح والتکبیر والتهلیل واما الذین یشبهون با لبهائم فهمتهم الاکل والشرب والنوم امت من بر سه صنفند صنفی شباهت دارند با نبیاء و صنفی بملائکه و صنفی ببهائم اما آنهائی که شباهت دارند به پیغمبران همت ایشان مصروف است بر نماز کردن وزکوة دادن واما کسانی که شبیه ملائکه اند پس همّ ایشان بر تسبیح و تکبیر و تهلیل است اما آنهائی که شبیه بهائمند

پس هم آنها مصروف بخوردن و آشامیدن وخواب رفتن است

شه دین شمسه ایوان تجرید | رسول پاك شاه ملك تفرید
بفرمود امت من برسه قسمند | اگرچه جمله در تحت یك اسمند
بود صنفی ازآنها چون فرشته | ز لطف ایزد منان سرشته
همه شان با تسبیح و بتهلیل | همه شاغل بتكبیر وبتجلیل
دیگر صنفی که همچون انبیابند | با فراد خلایق رهنما یند
تمام هم ایشان برصلوة است | ببذل وجود واعطاء زکوة است
سیم صنفی که مانند دوابند | اسیر فرج واکل و شرب و خوابند

۳۲۹ـ انا آکل کما تاکل العبید واجلس کما تجلس العبید
من میخورم چنانکه میخورند بندگان و می نشینم چنانکه بندگان می نشینند

نبی گفتا که در درگاه ذوالمن | منم آن عبد محتاج فروتن
جلوس وخوردنم چون بندگانست | دراین دو مرمرا از اشان نشانست

۳۳۰ـ ان الله خلق الملئکة ورکب فیهم العقل وخلق البهائم ورکب فیها الشهوة وخلق بنی آدم ورکب فیهم العقل والشهوة فمن غلب عقله علی شهوته فهو اعلی من الملئکة ومن غلب شهوته علی عقله فهو ادنی من البهائم. خداوند خلق فرمود ملائکه را و عقل را در ایشان قرارداد و آفرید بهائم را ودر ایشان سوار کرد شهوترا و آفرید بنی آدم را ودر ایشان مقرر فرمود عقل و شهوترا پس هر کسیکه غلبه پیدا کرد عقل او برشهوت او (یعنی بعبادت ومجاهدت) پس بالاتراست ازملائکه و کسی که غلبه پیدا کرد شهوت او برعقل او (یعنی بواسطه کثرت معاصی و متابعت هوا و قضاء شهوت عقل او مغلوب گردید و نفس پیروان نشد) ازبهائم پست تر خواهد بود چنانکه خداوند فرماید

اولئك كالانعام بل هم اضل)

ملك راچون خدا فرمود ایجاد | باو از فیض خود عقل و خرد داد
بهائم را مقرر کرد شهوت | بدون عقل اندر گاه خلقت
ولی چون آدمی راخلق فرمود | دراو برعقل شهوترا بیفزود
اگر شد عقل غالب شهوتش کم | بود به از ملك اینگونه آدم
ورش ازعقل شهوت بیشتر شد | برتبه پست تر از گاو خر شد

۲۳۱- اکثروا ذکر هادم اللذات - زیاد کنید یاد برهم شکنندهٔ لذات را (ودر بعض اخبار است قیل ماهادم اللذات قال صلی الله علیه و آله الموت گفته شد چیست هادم اللذات فرمود مرك

زمرك هادم اللذات بسیار | بیاد آرید تا باشید زاخیار
بود برهم زن لذات چون موت | نباید کار خیر از کس شود فوت

۲۳۲- العلم علمان فعلم فی القلب فذالك العلم النافع و علم علی اللسان فذالك حجة الله علی ابن آدم علم دوعلم است علمی است در دل که آثار آن دراو ظاهر است پس این علم نافع است که براو کردار و گفتار خیر مترتب است و علمی است برزبان که آن حجت خدا است بر پسر آدم در روز قیامت

بود دانش درابل آنکه در دل | کند جانا شود زآن سود حاصل
دیگر علمی که موقوف بر زبانست | که در وا حجة آن بر مردمانست
چه باشد علم و بااو نیست کردار | گرت عقل است آنرا جهل پندار

۲۳۳ الجنة مائة درجة تسعة و تسعون لاهل العقل و واحدة لسائر الناس بهشت صد درجه است نود و نه درجه آن برای اهل عقل است و یك درجه آن برای سائر مردم (ومقصود عقلی است که امام فرماید العقل ماعبد به الرحمن واکتسب به الجنان)

جنان صد رتبه باشد نزد یزدان | از آن صد یك بود از بهر نادان
بود باقیش از بهر خردمند | چنین تقسیم فرموده خداوند

۲۳۴- الرجال اربعة سخی و کریم و بخیل و لئیم فالسخی الذی یاکل

ویعطی والکریم الذی لایاکل ویعطی والبخیل الذی یاکل ولایعطی والئیم الذی لایاکل ولایعطی-مردم چهار صنفند سخی و کریم و بخیل ولئیم پس سخی آنکس است که میخورد و می بخشد و کریم و بزرگوار آنکس است خود نمیخورد و می بخشد و بخیل آنکس است که میخورد و نمی بخشد ولئیم آنکس است که نه میخورد و نه میبخشد

نبی خاتم یکتا خداوند چنین فرمود روزی از درپند
که مردان اندرین دنیا چهارند بقسمت گرچه خلق بیشمارند
یکی مرد سخی دیگر کریم است سیم مرد بخیل و پس لئیم است
سخی آنکس بود کو هست بذال خورد خود نیز از مالش بهر حال
کریم است آنکه احسان و عطا کرد نخورد و حاجت مردم روا کرد
کسی کو خورد و بذلش نی بخیل است که از ترك عطا دائم ذلیل است
لئیم آنکو نه خورد و نه بکس داد فتون چون مرون داد برباد

۳۲۵-اشدالاعمال ثلثة ذکرالله عزوجل علی کل حال ومواساة الاخ فی المال وانصاف الناس من نفسك- سخت ترین اعمال سه چیز است ذکر خداوند عزوجل درهر حال و مواساة با برادر دینی در مال و انصاف مردم از نفس خود

سه چیز است آنکه سخت است اندر اعمال یکی یاد خدا اندر همه حال
دوم از سخت تر کردار انسان مواساة است با اخوان ویاران
سه دیگر دادن انصاف از خویش برای غیر چه در کم چه در بیش

۳۲۶- اعبدالله کانك تریه فان کنت لاتریه فانه یریك-عبادت کن خدا راچنانکه می بینی اورا واگر اورا نمی بینی او تورا می بیند

عبادت کن خدایت را بدانسان که گویا پیش چشمت نیست پنهان
نه بینی گر تو اورا در برابر به بیند او ترا جان برادر

۳۲۷-ان الله وضع اربعا فی اربع برکة العلم فی تعظیم الاستاد وبقاء

الایمان فی تعظیم الله ولذة العیش فی برالوالدین والنجاة من النار فی ترك ایذاء الخلق - خداوند چهار چیز را در چهارچیز قرار داده برکت و فراوانی علم را در تعظیم استاد و بقاء ایمان را در تعظیم خداوند ولذت عیش و کامرانی را در احسان پدر ومادر و نجات از آتش را در ترك اذیت خلق

خدا در چار کرده چار ایجاد / وفور علم در تعظیم استاد
بتعظیم خودش ابقاء ایمان / نموده مرتبط خلاق یزدان
بود در نیکوئی باباب ومادر / همه لذات عیش خوش سراسر
نجاة از نار اندر ترك ایذااست / وگرنه کی خلاصی صبح فرداست

۳۳۸- ایاکم والطمع فانه فقر حاضر - نگاهدارید خودرا ازطمع بجهت اینکه فقریست حاضر

بپرهیز از طمع کان فقر حاضر / بود بی شبهه نزد مرد ناظر
طمع خود عین فقر و احتیاجست / از آن خواری و ذلت در رواجست

۳۳۹- افضل الصدقة علی ذی رحم کاشح - افضل صدقات و عطیات عطائیست که بخویش ورحمی باشد که باصدقه دهنده کینه ورز باشد زیرا که در آن هم اجر صدقه است وهم اجر پیوند بارحم وهم احسان بدشمنی

بود افضل تصدق آنکه باشد / بخویشی کان دلت از کین خراشد
بخویش خویش گر احسان نمائی / بلا شك مورد لطف خدائی
خصوصاً باشدت گر دشمن ایدوست / که اینگونه عطا بسیار نیکوست

۳۴۰- اعظم النساء برکة احسنهن وجها وارخصهن مهراً - بزرگترین زنان ازجهت برکت نیکوترین ایشان است بصورت وارزان ترین ایشان است از جهت مهر

بخوبی آن زنی ازخیل نسوان / بود برتر به پیش عقل ووجدان

که‌درصورت‌نکوتر شدواز آنان　　ولی در مهر باشد کم از ایشان

۲۴۱ اعص هواك والنساء واصنع ماشئت- مخالفت کن هوای نفس‌وزنان را دردعوتشان بگناهان وبکن هرچه‌میخواهی

تماعصیان دوچیز از مرد راهی　　بکن زان‌پس بدنیاهرچه‌خواهی
یکی باشد هوا و دیگری زن　　بخواهشهای این دوپشت پازن
که‌می‌باشداطاعت‌زین دومنشاء　　بر افعال قبیحه نزد دانا

۲۴۲- الطیرةشرك ومامنا الا ونجدذلك من نفسه‌ولكن‌الله یذهبه بالتوكل- طیره وفال بدزدن شرك است ونیست ازمامردم کسیکه آن‌را درخود نیابد ولی‌خدا اثر اورا بتوکل از میان میبرد

تطیر شرك شد بر خالق کل　　چه‌آمد دست زن اندر توکل
بفال بد مشو از ضعف پا بند　　توکل کن چه‌مردان برخداوند

۲۴۳- اعدی‌عدوك نفسك التی بین‌جنبیك- دشمن‌ترین دشمنان تو نفسی است که میان دو پهلوی تو است

بود اعدی عدوت نفس سرکش　　کند پیوسته جانت را مشوش
حذرکن زین‌قوی نسل درونی　　مپندارش چو خصمان برونی
چو مردان خدا ترك هوا کن　　بفردوس برین‌ازصدق جاکن

۲۴۴ اذادعی‌احدکم الی‌طعام فلیجب‌فان‌شاء طعم‌وان شاء ترك زمانیکه‌یکی ازشمابطعامی خوانده شدباید اجابت کند پس اگرخواست میخورد واگر خواست ترك مینماید

اگر دعوت شدی بهر طعامی　　اجابت کن که تا باشی گرامی
پس‌ارخواهی‌بخورخواهی‌نخورزان　　اگر خوردی مخوراز آن‌فراوان

۲۴۵ انی‌امرت ان‌اکلم الناس علی‌قدر عقولهم- من مامورشده‌ام که بامردم بقدر عقلهاشان تکلم نمایم

چنین فرمان شد ازدرگاه یزدان — که گویم من سخن باخلق نادان
بقدر عقلشان چون ظرف اسرار — نباشد جز قلوب پاك احرار

۲۴۶- اذالم تستحیي فاصنع ماشئت- وقتیکه حیا نداری پس هرچه میخواهی بکن (کنایه از اینکه هرکس حیا ندارد از ارتکاب کارهای ناشایسته پروا ندارد

گرت نبود حیا از پاك یزدان — بکن هرکار میخواهی بدوران

۲۴۷ امك ثم امك ثم امك ثم ابوك- روایت شده که شخصی از آنحضرت پرسید که (ای الناس احق بالصحبة) سزاوارتر بمصاحبت کدام یك ازمرد مانند فرمود مادرتو پس مادرتو پس مادرتو پس پدرتو

یکی پرسید زان شمع نبوت — که کی اولی بود مارا بصحبت
جوابش داد آن محبوب داور — که مادر باز مادر باز مادر
سپس باب تو شد اولی بصحبت — که باید داریش پیوسته حرمت

۲۴۸- المسلم اخ المسلم والمسلم نصیح المسلم- مسلمان برادر مسلمان است ومسلمان نصیحت کننده مسلمان

مسلمان بر مسلمان شد برادر — برش عالی و دانی شد برابر
مسلمان برمسلمانان نصیح است — خیانت گر کند باا و قبیح است

۲۴۹- ان شر الناس یوم القیامه ذووجهین- بدرستیکه بدترین مردم درروز قیامت آدم دورو است

دو رو شد شر مردم در قیامت — براو بیش است ازهرکس ملامت

۲۵۰- اکیس الکیسین من حاسب نفسه وعمل لما بعد الموت- زیرکترین زیرکان کسی است که حساب نماید با نفس خود در اعمالی که نموده وعمل نماید برای پس ازمرك

کسی زیر کترین زیرکان است — که با نفسش محاسب در جهانست
نگردد هیچ کار نیك ازاو فوت — برای استراحت در پس موت

۲۵۱ - ان الله یبغض الفاحش البذی و السائل الملحف -
خدا دشمن دارد مرد فحش دهنده وسائل مصر ابرام کننده را

خدا مبغوض دارد مرد فحاش — هم آنسائل که ابرامش بود فاش

۲۵۲ - انما شفاعتی لاهل الکبائر من امتی - اینست و جز این نیست
که شفاعت من برای اهل گناهان کبیره است از امت خودم

مرا باشد شفاعت در کبائر — اگر از امتم گردید ظاهر

۲۵۳ العقل ثلثة اجزاء فمن تکن فیه فهو العاقل ومن لم تکن فیه فلاعقل له حسن معرفة الله وحسن طاعة الله وحسن الظن بالله
عقل برسه جزء است که اگر تمام آن در کسی باشد عاقل است والاعاقل نیست حسن معرفت خدا و نیکوئی طاعت خدا و نیکوئی گمان بخدا زیرا که چیزی که برخلاف دیده می‌شود نکراو شیطنت است نه عقل سلیم

سه جزء است از برای عقل انسان — که گر نبود دراو باشد چه حیوان
یکی حسن شناسائی یزدان — دیگر نیکو نمودن طاعت آن
سیم زآن ظن نیکو براله است — که بر نیك و بد انسان گواه است

۲۵۴ - استنزلوا الرزق بالصدقة - طلب نزول روزی نمائید بصدقه دادن .

فرود آر از تصدق روزی خویش — بکن انفاق تا رزقت شود بیش

۲۵۵ - السؤال نصف العلم - سؤال ازعلم نصف علم است

چنین گفتا شه اقلیم بینش — که پرسیدن بود نیمی زدانش

۲۵٦ احبب للناس ما تحب لنفسك - دوست دار برای مردم آنچه را برای خود دوست داری

بخواه ازبهر مردم آنچه خواهی / برای خویشتن گر مرد راهی
پسندی آنچه رابرخویش ازخیر / پسند آن را زروی مهر برغیر
مجو چیزی که بهر خود نجوئی / برای غیر گر مرد نکوئی

۲۵۷- اشراف امتی حملة القرآن واصحاب اللیل. اشراف امت من حاملین قرآن واصحاب شبند بهعبادت وتهجد

چنین فرمود سلطان جهانیان / محمد آفتاب برج عرفان
کسانی زامتم هستند اشراف / پراکنده دراطراف ودراکناف
کهبرقرآن حق هستند حامل / مضامینش نموده نقش بر دل
همه اصحاب شب اندر عبادت / بطاعت یافته هر یك سعادت
خوشا (صافی) بحال اهل‌قرآن / خوشا آن‌مردم پاکیزه جانان
خوشاآن‌عالم شب‌زنده داران / خوشا آن نالهٔ امید واران
خوشا آنکو بذکر حی داور / بروز آرد شب خودرا سراسر

۲۵۸- الصوم فی‌الحر جهاد. روزه گرفتن درگرما جهاد است

گرفتن روزه اندر روز گرما / جهاد است و بود نافع به عقبا

۲۵۹- السکوت ذهب‌والکلام‌فضة. سکوت طلااست وکلام نقره

سکوت آدم دانا بود زر / سخن گر نقره آمدازسخنور

۲۶۰- اعلم واعمل. درجواب کسیکه عرض‌کردمرا وصیت فرمافرمود بدان وبه آنچه دانستی کارکن

وصیت خواست شخصی‌ازپیمبر / جوابش دادآن محبوب داور
بدان وپس‌نما بر طبق آن کار / کهبی‌کرداردانشور بودخوار

۲۶۱ الکادلعیاله کالمجاهدفی‌سبیل‌الله. کسیکه زحمت کش است برای معاش عیال‌خود مانند کسی‌است که در راه خدا جهاد کند

بود همچون مجاهد آنکه‌زحمت / کشد بهر عیالش از فتوت

۲۶۳- انظرالی من تحتك ولاتنظرالی من فوقك- نظر کن بسوی کسیکه زیردست تواست ونظرمکن بسوی کسیکه بالا دست تواست تا به آنچه داری ازنعم الهیه شاکرباشی وغم بیهوده نخوری

رسول هاشمی سلطان عالم — پی ترفیه حال نسل آدم
چنین دستور متقن داد مارا — که میباید نظر بودن شمارا
بر آنکس کو شمارا زیردست است — مقامش ازشما ادنی وپست است
نه بر آن کزشما باشد فزونتر — بمال وسیم وزر یا شوکت و فر

۲۶۳- الصوم جنة مالم تحرقها- روزه سپراست از آتش مادامی که نسوزانی آن را (یعنی به ریا وعجب وغیر آن)

سپر پیوسته باشد روزه بر نار — نسوزانی اگر او را تو در نار
که گر سوزانیش ازراه باطل — نمیباشد تو را جز رنج حاصل

۲۶٤ - اطل الصمت وكثر الفكر واقل الضحك فان كثرة الضحك مفسدة القلب- طولانی کن سکوت وخواموشی راو بسیار تفکر کن و کم نما خنده را که بسیاری خنده قلب را فاسد میکند

سکوت خویش را ده طول و بسیار — تفکر کن که باشد بهترین کار
مبادا تا کنی بسیار خنده — که فاسد مینماید قلب بنده

۲۶۵- الشهوة داء وعصیانها دواء- شهوت درد است ومخالفت او دوا است

بود شهوت برای آدمی درد — برآرد گرکند طغیان ازاو گرد
بجز عصیان او آنرا دوا نیست — که چیزی بهتر از ترك هوا نیست

۲۶۶- اصطنع الخیر الی من هو اهله وان لم تصب فانت اهله- خیر و نیکی کن نسبت بکسیکه اهلیت او را داشته باشد واگر اصابه نکردی پس تو اهلیت آنرا داری

به آنکو شد زاهل خیر محسوب — نما نیکی که نیکی هست مرغوب

وگر درمورد نا اهل باشد - توچون خود اهل خیری سهل باشد

٢٦٧ - الشباب شعبة من الجنون- جوانی کردن شعبه ایست از دیوانگی

جوانی کردن مرد ازجنون است مثل باشدجنون صاحب فنون است

٢٦٨- الهدية على ثلثة هدية مكافات وهدية المصانعة وهدية لله عزوجل- هدیه برسه قسم است هدیهٔ مکافات و پاداش و هدیه تصنع و نمودن به مردم وهدیهٔ که فقط برای خداست

هدیه شد سه قسم اول مکافات دوم آن کو بود بهر مباهات

سیم بهر خدای فرد منان که باشد بهترین هدیه ها آن

٢٦٩ - ان ادنى الرياء الشرك - پست مراتب ریا شرك است بخداوند

بنا بر آنچه نقل است ازپیمبر بود ادنی ریا شرك ای برادر

اگرخواهی نگردی خوار ومضطر نما خالص عبادات سراسر

٢٧٠ - المعروف بقدر المعرفة- عطا و احسان باید بقدر معرفت و دانش کسی باشد که باو داده میشود (ودراین باب خبری از حضرت امام حسین علیه السلام معروف است)

بقدر معرفت بایست احسان مگر نادان ودانا را نویکسان

٢٧١ النكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني- نکاح سنت من است پس هرکه ازسنت من رو بگرداند ازمن نیست

زناشوئی بود از سنت من که محبوب است آن ازامت من

ازآن سنت هرآنکس روی برتافت نباشد ازمن ودوری زمن یافت

٢٧٢ الجنة دار الاسخياء- بهشت خانه مردم با سخاوت است

نبی فرمود این گونه بامت بود دار سخاوت پیشه جنت

٢٧٣ الجليس الصالح خير من الوحدة- هم نشين صالح بهتر است
از تنهائی

زتنهائی است بهتر هم نشینی   که صالح باشد وزاخوان دینی

٢٧٤ الصلوة قربان كل تقي- نماز وسيلهٔ قرب هر پرهيز كاراست.

نماز آمد چو از الطاف باری   بود قربان هر پرهیز کاری

٢٧٥ البكاء من خشية الله نجاة من النار- گريه كردن از ترس خدا
نجات است از آتش

نمودن گریه از ترس خداوند   نجات از آتش است ایجان فرزند

٢٧٦ العلم راس الخير كله والجهل راس الشر كله- علم سر تمام
خيرات است و جهل سر تمام شرور

سر هر خیر علم آمد به دوران   بهر شر سر بود نادانی ای جان

٢٧٧ الغيرة من الايمان والبذاء من النفاق- غيرت از ايمان است و
بی غیرتی از نفاق

پیمبر گفت غیرت شد ز ایمان   که بی‌غیرت منافق شد یقین دان

٢٧٨ انا سيد ولد آدم ولا فخر- من آقای فرزندان آدمم و بآن فخر نمی کنم

چنین گفتا رسول پاك اعظم   منم آقای فرزندان آدم

٢٧٩ الزيارة تثبت المودة- زيارت دوستان محبت را زياد و
ثابت میکند (١)

نبی گفتا به نیکو تر عبارت   مودت را کند ثابت زیارت

زیارت کردن یاران دیندار   بود خوی خوش اخیار و ابرار

٢٨٠ الطعام اذا جمع فيه اربع خصال فتمت اذا كان من حلال و
كثرت الايدى عليه وسمي في اوله وحمد في آخره- زمانی كه

---

(١) ودر بعض نقلها است (الزيارة تنبت المودة)

جمع شد درطعام چهارخصلت پس تمام و کامل شده وقتی که ازحلال باشد و دست بر او درخوردن زیادباشد و در اول او بسم الله گفته شود ودر آخراو حمد خدا را نماید

طعام ازچار چیزایجان تماماست | گوارا وخوش وبهتر طعام است

پس از حلیتش دست فراوان | بر آن وارد شود از این وازآن

بنام حق کنددرخوردن آغاز | درآخرهم بحمدش گشته‌دمساز

۲۸۱- التائب حبیب‌الله- توبه کننده دوست خدا است

چنین فرمود شاه کشور جان | بودتائب حبیب حی سبحان

باب الباء

۲۸۲- بکاء العیون وخشیة القلوب من رحمة‌الله- گریستن‌چشمها وترس دلها از رحمة خدا است

بکاء چشم وخوف‌دل یقین دان | که هریك رحمتندوفیض‌یزدان

۲۸۳- بورك لامتی فی‌بکورها- بر کت داده شده است برای امت من در صبحگاه ایشان (اشاره به‌آنکه امت من باید از برکات صبح و فوائد آن بهره مند شوند)

براین امت مبارك‌صبحگاه‌است. | که‌ایشان‌راسوی‌هر کارراه‌است

زخواب‌صبح‌انسان درضررهاست | بسی‌درمال‌وجان اوخطرهاست

بوداین‌خواب‌برانسان‌بسی‌شوم | که‌ازلذات‌کونین‌است محروم

۲۸۴- بل اعقلها وتوکل- (مردی در حضرتش عرض کرد توکل بر خدا نمودم وشتر خودرا رهاکردم فرمود) بلکه‌اورا عقال کن وزانویش رابه‌بند وتوکل برخدانما

یکی از خلق نادان سبك‌سر | رها کرد اشترش نزد پیمبر

که‌دارم من توکل بر خداوند | براو سلطان‌دین گفت ازدرپند

که اورا کن عقال و پس توکل　　نما از صدق دل بر خالق کل

جهان چون دار اسباب است و تسبیب　　ز حق باشد چه ترغیب و چه ترهیب

سبب را با توکل ساز مقرون　　نه بر هر یك به تنها باش مفتون

۲۸۵ **بعثت للحلم مرکزاً والعلم معدناً والصبر مسکناً** - برانگیخته شدم برای بردباری مرکز و برای علم معدن و برای صبر مسکن

شدم مبعوث و گشتم مرکز حلم　　مکان هستم به صبر و معدن علم

۲۸۶- **بعثت الی الاسود والاحمر** - مبعوث شدم من بسوی جن و انس

شدم مبعوث من بر انس و بر جان .　　ز سوی خالق بیچون منان

۲۸۷- **برالوالدین وصلة الرحم یهونان الحساب** - نیکی به پدر و مادر و پیوند باخویشان حساب را آسان میسازند

حساب اندر قیامت گردد آسان　　بباب و مام بنمائی گر احسان

دیگر پیوند با ارحام و خویشان　　کند فردای محشر کار آسان

۲۸۸ - **بشر والمشائین فی الظلم بنور تام یوم القیمة** - بشارت دهید کسانی را که راه میروند در رفع ظلم و ستم به نور تام درروز قیامت (اگر ظلم وارد در خبر را بضم ظاء و سکون لام بخوانیم ویا راه میروند در تاریکیهای شب برای بر آوردن حاجات مردم (بنابر آنکه ظلم وارد در خبر را بضم ظاء و فتح لام بخوانیم

پی دفع ستم آنکو روان است　　بشارت ده که از اهل جنان است

بشارت ده که اندر روز محشر　　بنور تام میباشد منور

۲۸۹- **بئس القوم یجتلبون الدنیا بالدین** - بد ند قومیکه جلب دنیا میکنند بوسیله دین

بدین آنکو نماید جلب دنیا　　بد است و بد جزا بیند بعقبا

۲۹۰- بشر المستضعفین المقهورین بعدی بالجنة- بشارت ده ضعیفان ومظلومان پس از مرا به بهشت

بشارت ده کسی راکو پس از من بود مقهور در چنگال دشمن
ضعیف است اندر این دنیای فانی که در فردوس باشد جاودانی

۲۹۱ بروا آبائکم یبرکم ابنائکم- نیکی کنید بپدران خود تا نیکی کنند باشما پسران شما

کنید ای خلق نیکی با پدرها که تا نیکی به بینید از پسرها

۲۹۲ باکروا بالصدقة فان البلایا لاتخطاها- صبح کنید به صدقه دادن زیرا که بلاها از آن قدم بر نمیدارند

تصدق دادن اندر صبحگاهان کند دفع بلا از جسم واز جان

۲۹۳- بئس العبد اوله نطفة و آخره جیفة ثم لایدری ما یفعل بین ذلك - بدست بنده که اول او نطفه است و آخر او مردار پس نمیداند که میان این دو چه میکند

بداست آنکو از اول نطفه باشد پس از مرگش در آخر جیفه باشد
میان این دو کار خود نداند بهرجا مرکب خود را براند

۲۹۴ - بئس العبد خلق للعبادة فالهته العا جلة عن الاجاله- بداست بندهٔ که خلق شده است از برای عبادت کردن پس مشغول کرده است اورا لذات عاجله دنیا از نعم آجله آخرت

بدا آن بندگانی بی سعادت که مخلوقند از بهر عبادت
ولی از بهر این دنیای عاجل رها کردند از کف نفع آجل

۲۹۵ بئس العبد عتی وبغی ونسی الاله- بد است بندهٔ که بزرگی بخود بندد وجور وفساد نماید و خدارا فراموش سازد

بدا آن بندهٔ با کبر و بیهوش که حق را کرد از طغیان فراموش

باب التاء

۲۹۶ تصافحوا فان التصافح يذهب السخيمة ـ باهم مصافحه نمائيد که مصافحه کینه و عداوت را از میان میبرد (۱)

تصافح هست باعث بر مودت　　ز دلها میبرد کین وعداوت
زدست هم گرفتن مهر خیزد　　ز دلها کینه و بغضا بریزد

۲۹۷ تمسك بالطاعة اذا خفت الناس ـ متمسك بطاعت خداوند شو زمانی که از مردم ترسیدی

اگر ترسیدی از مردم بطاعت　　تمسك جو بقدر استطاعت

۲۹۸ تقبلوا لی بست اتقبل لکم با لجنة اذا حدثتم فلا تکذبوا واذا وعدتم فلاتخلفوا واذا ائتمنتم فلاتخونوا وغضوا ابصارکم واحفظوا فروجکم وکفوا ایدیکم والسنتکم ـ تقبل کنید برای من بهشش چیز تابه پذیرم وقبول کنم برای شما بهشت را زمانی که حدیث گوئید دروغ نگوئید ووقتی که وعده کردید خلف ننمائید وزمانی که کسی شمارا امین خود قرار داد خیانت نکنید وپیوسته چشمهای خودرا از نامحرم به پوشید ونگهدارید خودرا از بی عفتی وبازدارید دستهاوزبان های خودرا از معاصی و گفتار و کردار ناشایسته

رسول اعظم یکتا خداوند　　چنین گفتا بمردم از در پند
بشش چیزارزمن هرشش پذیزند　　پذیرم من که آزاد از سعیرید
تقبل می کنم کامل بهشتید　　دروغ اندر تکلم گر بهشتید
زخلف وعده گر وعدی نمائید　　به پرهیزید گر مرد خدائید
امین گشتید چون خائن مباشید　　بدل گرد خیانت را مپاشید
زنا محرم همیشه چشم پوشید　　بحفظ فرج خود پیوسته کوشید

---

(۱) ودرروایت دیگر است که فرمود (تمام التحیة المصافحة)

زبان ودست خودرا بازدارید زعصیان خدا گر هوشیارید

۲۹۹- تكن مؤمنا و احسن مجاورة من جاورك - مؤمن باش و با همسایه به نیکی رفتار کن

اگر هستی توزاهل دین وایمان بههمسایه نما نیکی واحسان
بکن از روی لطف و مهربانی بههمسایه نکوئی تاتوانی

۳۰۰- تكن مؤمنا واعمل بما فرض الله - مؤمن باش وعمل کن بآنچه خدا فرض و واجب فرموده است

بیار ایمان وواجب را بجا آر که بی زین دو نباشد درجهان کار

۳۰۱ تكن عابداً وارض بقسم الله - بندگی کن وخوشنود باش بقسمت خداوند

عبادت میکن ومیباش خوشنود بآن قسمیکهدادت حی معبود

۳۰۲ تهادوا تحابوا ان الهدية تفتح الباب المصمت وتسل سخيمة القلب - هدیه دهید بیکدیگر تا باهم دوست گردید بدرستیکه هدیه باز میکند دربسته را ورفع میکند کینهرا ازدل

هدیهده که بس نیك است ومرغوب بهدیه خویشتن راساز محبوب
بهدیه هرچه باشد بیش یاکم دل مردم نما شادان وخرم
بهدیه دشمنان را شاد میکن اساس دوستی بنیاد میکن
نماید هدیه فتح باب مصمت برد کین ازدل صاحب عداوت

۳۰۳ تفكر ساعة خير من قيام ليلة (۱) تفکر یکساعت بهتر است از ایستادن یکشب

---

(۱) ودر بعض روایات است که فرمود (خير من عبادة سنة) ودرروایتی ثالثه (خير من عبادة ستين سنة) که بنابراین یکساعت فکر بهتر است از شصت سال عبادت وشاید که اختلاف بحسب اختلاف معرفت متفکرین یا باختلاف درجات فکر یا اقسام آن باشد زیرا که فکر برسه قسم است فکر درو صنع دنیا وفنای آن ورسیدن مرك وعقبات آن وفکر در اعمال ومحاسبه نفس برای توبه وتدارك مافات وفکر درعجایب مصنوعات وغرائب مخلوقات برای تقویت بصیرت ومعرفت واین قسم افضل اقسام است

بعبادت) تفکر گر یکی ساعت نمائی — زروی فهم در صنع خدائی
بود بهتر یقین دان در شرافت — زیکشب ایستادن درعبادت

۳۰۴ـ تحفة المومن الموت ـ تحفه مومن مرگ است

برای مرد مؤمن تحفه شد موت — بموت ازوی شود رنج جهان فوت
برای سالکین مرگست مطلوب — که میباشد طریق وصل محبوب
بمرگ از آدمی چیزی نشد کم — برای قرب حق مرگست سلم
برای دوستان مزد وثوابست — برای دشمنان رنج وعذابست
برای بندهٔ مؤمن کمال است — برای عاشقان راه وصال است
از آن مومن مخلد درنعیم است — وزآن کافر مؤبد درجحیم است

۳۰۵ـ ترك الخلال وهن للاسنان ـ ترك خلال باعث ضعف و فساد دند انها است

مکن ترك خلال البته ایجان — که از ترکش رسد آفت به دندان

۳۰۶ـ تزوجوا والافأنت من اخوان الشياطين ـ تزويج كن وزن بگير واگر نه تو از برادران شیاطینی

بگیر ای مرد بهر خویش همسر — وگرنه با شیاطینی برادر

۳۰۷ـ تعلموا العلم وتعلموا للعلم السكينة ـ بیاموزید علم را و بیاموزید برای علم سکینه ووقار را (یعنی دانشمند باید باوقار باشد)

فرا گیرید علم و یاد گیرید — وقار از بهر دانش گر خبیرید
که هر کس راز دانش اعتبار است — سزاوار مقام او وقار است

۳۰۸ـ تداووا فان الله لم ینزل داء وقد انزل له دواء ـ مداوا کنید دردها را بدرستیکه خداوند نفرستاده است دردی را مگر اینکه از برای او دوائی فرو فرستاده است

کنند ای خلق بیماران مداوا — که نازل شد دوا از بهر هر داء

۳۰۹- تواضع یرفعك الله- فروتنی کن تاخدارا توابلند سازد

فروتن باش تا باریتعالی　　بلندت سازد و گردی تووالا

۳۱۰- تقربوا الی الله بالصدقة سرآوعلانیة ترزقوا و تبصروا- نزدیکی جوئید بسوی خدا بصدقه دادن درپنهان و آشکار تاروزی داده وبا بصیرت شوید

بجوئید از مقام پاك یزدان　　تقرب از تصدق فاش و پنهان

که نابینائی و رزق فراوان　　رساند مرشما را حی‌سبحان

باب الثاء

۳۱۱- ثلاث من کن فیه استکمل خصال الایمان الذی اذا رضی لم یدخله رضاه فی باطل واذا غضب لم یخرجه الغضب من الحق و اذا قدر لم یتعاط مالیس له- سه چیز است اگر درکسی باشند کامل کرده است خصلت های ایمان را اگر خوشنود شد خوشنودی اورا در باطل داخل ننماید و زمانیکه غضبنا کست خشمش اورا از حق خارج نسازد و اگر قادر و توانا باشد دست بکاری که برای او شایسته نیست نزند

کسی دارد کمال دین و ایمان　　که دارای سه خصلت شد بدوران

رضای او چوراضی گشت داخل　　نسازد مرد را در کار باطل

غضب دروی اگر آید محقق　　نسازد خارج اورا از ره حق

که قدرت هوای نفس غدار　　نسازد باعث ومنشا بکردار

۳۱۲- ثلاثة مجالستهم تمیت القلوب الجلوس مع الانذال والحدیث مع النساء والجلوس مع الاغنیاء- سه طایفه اند که هم نشینی بایشان دلرا میمیراند نشستن بامردمان پست وحدیث گفتگو بازنها و نشستن با ثروتمندان

نمودن همنشینی با اراذل — بمیراند بلا شك ز آدمی دله
نشستن غالباً باخیل نسوان — پی صحبت اثر دارد هم اینسان
نشستن باغنی نیز اینچنین است — که با کبر و منیت هم قرینست(۱

۳۱۳ـ ثمن الجنة لااله‌الاالله- بهای بهشت لااله الاالله است

چنین گفتا جلیس تخت تجلیل — بهای جنت الماوی است تهلیل

۳۱۴ـ ثلاثة اخافهن علی امتی من بعدی الضلالة بعد المعرفة و مضلات الفتن و شهوة الفرج و البطن- سه چیز است که از آنها برامت خود پس از خود میترسم گمراهی بعد از معرفة و امتحانهای گمراه کنند و شهوت فرج و شکم

سه چیز است آنکه میترسم برامت — که لازم شد بدفع هر سه همت
ز بعد معرفت گمراه گشتن — بگاه امتحان بد خواه گشتن
درشهوت بروی خود گشادن — بدام فرج و بطن خود فتادن

۳۱۵ـ ثلاثة لاینجوا منهن احد الظن و الطیرة و الحسد فاذا ظننت فلا تحقق و اذا حسدت فلا تبغ و اذا تطیرت فامض و لاتنثنی اللهم لاطیر الاطیرك و لاخیر الاخیرك و لارب غیرك- سه چیز است که احدی از آنها نجات نمییابد گمان بد و فال بد زدن و حسد پس زمانیکه گمان بدی کردی پس آن را محقق مساز و زمانیکه حسد بردی بر محسود بغی و ستم مکن و وقتیکه تطیر و فال بد زنی بگذر و اعتنا مکن و رها مساز این دعا را که (اللهم لاطیر الاطیرك و لاخیر الاخیرك و لارب غیرك

سه چیز است آنکه خالی نیست انسان — از آنها خواه عارف خواه نادان
گمان بد بخلق و پس تطیر — حسد بر آنکه باشد مشت او پر

---

(۱) از خصال نقل شده باین عبارت (ثلاثة مجالستهم یمیت القلوب مجالسة الاراذل و الحدیث مع النساء و مجالسة الاغنیاء

گمان بد چو بردی پس محقق مسازش تاشود راضی زتو حق
حسدچون یافتی درخویش موجود ستم هرگز مکن برشخص محسود
تطیر را مشو از ضعف پا بند گذر کن پس بخوان یکتاخداوند
دعا کن واز دعا دفع بلا کن زصدق دل توکل بر خدا کن

٢١٦- ثلاث هن علی فرائض وهن سنة الوتر والسواك وقيام الليل.
سه چیز است که برمن واجب وبرغیر من مستحب است نماز وتر ومسواك وایستادن بعبادت درشب

بمن وتروقیام لیل ومسواك نموده فرض و واجب ایزدپاك

٢١٧- ثلاثة يحسن فيهن الكذب المكيدة في الحرب وعدتك زوجتك والاصلاح بين الناس - سه مورد است که دروغ در آنها نیکو است مکر کردن در جنك و وعده دادن به زن خود و اصلاح کردن میان مردم

دروغ اندر سه موردنیست بیجا یکی در کید اندر جنك اعدا
دوم زان سه بود در وعدهٔ زن سیم در مورد اصلاح دادن

٢١٨- ثلاثة يقبح فيهن الصدق النميمة واخبارك الرجل عن اهله بما يكرهه وتكذيب الرجل عن الخبر - سه مورد است که راستی درآنها زشت است در سخن چینی و افساد وخبر دادن تو مردی را از اهلش به چیزی که او را ناخوش آید وتکذیب کردن کسی را که خبراز چیزی دهد

سه موردراستی وصدق بیجااست یکی آنجا که از اوفتنه برخواست
دیگر بامرد حال اهل گفتن بچیز ناخوشی مانند دشمن
سیم تکذیب آنشخصیکه اخبار دهد بر مردمان چیزی زاخبار

٢١٩- ثلاثة لا يكلمهم الله يوم القيامة ولا ينظر اليهم شيخ زان وامام

کذاب وعامل مذهو - سه نفرند که خداوند باایشان روزقیامت سخن نمیکند وبسوی ایشان نظر رحمت نمیاندازد پیرزناکار وپیشوای دروغگو وعامل ستمکار یامراد عامل متکبر است

سه کس را حقتعالی در قیامت　　نخواهدساخت ازاهل کرامت
نه بر ایشان نظر اندازد ونی　　ابا ایشان تکلم میکند وی
یکی زآنها بود پیر زناکار　　دیگر آن عامل مزهو غدار
سه‌دیگر پیشوای کاذب دون　　که‌خوفش نیست ازخلاق بیچون

۳۲۰- ثلاثة یظلهم الله تحت ظل عرشه یوم لاظل الاظل العرش المتوضؤفی مکانه والماشی فی المسجدفی الظلم ومطعم الجائع
سه نفرند که‌خداایشان رادرزیرسایه‌عرش‌خودجای‌میدهددرروزی که‌سایهٔ جزسایهٔ عرش‌نیست کسیکه پیوسته باوضواست‌و کسیکه‌میرود بسوی‌مسجد درتاریکیهای شب و کسیکه طعام دهد گرسنه را

سه‌کس را در قیامت‌فرد یکتا　　دهد در سایهٔ عرش خودش جا
یکی مردی که دائم باوضوشد　　که‌در نزد خدا با آبرو شد
دویم آنکو رود اندر شب‌تار　　بمسجد از برای حسن کردار
سیم آنکو کنداطعام جوعان　　دهداورا زروی مکرمت نان

باب الجیم

جمال **۳۲۱- جمال المرء فصاحة لسانه** - جمال مرد فصاحت زبان او است که سخن خود را واضح و صحیح و رسا و بطرز شیرین و ملیح بیان نماید

فصاحت در زبان مرد فاضل　　جمال اوست اندر نزد عاقل
سخنگو باش اما با فصاحت　　بشیرینی و باالطف و ملاحت

۳۲۲- جماع الخیر خشیة الله - جمع خیرات خوف و بیم از خداوند

است زیرا که هر کس که آن را دارا شد بانجام کارهای خیر موفق میشود
واز کارهای بد اجتناب میکند

نما روشن دلت از خشیت حق — که هر خیری در آن باشد محقق
چو باشد در کسی خوف از خداوند — شود در طاعتش پیوسته پا بند

۳۲۳- جددوا السفینة فان البحر عمیق- تجدید و نو نمائید کشتی را
که دریا عمیق است (یعنی در این دریای پر خطر ؛ بلای دنیا که باید
برای نجات از خطرات آن بر کشتی طاعت و بندگی خدا ومحبت رسول
و اهلبیت طاهرین وتوسل با یشان سوار شد که فرماید مثل اهل بیتی
کسفینة نوح من رکبها نجی لازم است پیوسته این کشتی را مرمت و
تجدید نمائید)

چه این دریای پر شور وخطرناك — عمیق است وز کشتن نیستش باك
بود تجدید کشتی سلامت — سزا ورنه خوری تیر ملامت
از این دریای پر ازشور و پرشر — نشین در کشتی طاعات و بگذر

۳۲۴- جددوا الاستعداد فان الطریق سحیق- تجدید کنید استعداد
وتهیه وزاد خودرا که راه بس دوراست

مهیا زاد راه خود نمائید — باستعداد خود هر دم فزائید
که ره دور و دراز و بس سحیقست — خوش آن سالك که آگه از طریقست

۳۲۵- جالس الابرار فانك اذا فعلت خیراً حمدوك وان اخطات
لم یعنفوك -همنشینی نمائید باابرار و نیکان زیرا هرگاه کار خیری کردی
تورا ستایش کنند واگر بدی وخطائی کردی از تو عفو نکنند و بر آن
عتاب وملامت کنند پس از این جهت درخیرات کوشش نمائی

بدستور رسول پاك اکرم — یگانه افتخار نسل آدم
ولا بانیکمردان همنشین باش — همیشه بانکوکاران قرین باش

که گر نیکی کنی حمدتو گویند — وگر بد راه عفوت را نپویند
ازایشان کسب میسازی سعادت — شود شوقت زیاد اندر عبادت

۳۲۶- جاهدوا اهوا ئکم تملکوا انفسکم- مجاهده نمائید باهوا-های خود تامالك نفسهای خود گردید

بدستور خدیو ملك هستی — رسول خالق با لا و پستی
برادر جان مجاهد با هوا باش — بنفس خو یشتن فرما نرواباش
گر ازدام هوای نفس جستی — زهر شرو بلاو فتنه رستی

۳۲۷- جاءالموت فلاینفعکم الاماقدمتموه - مرك آمد پس سود ندارد شمارا جز چیزیکه ازپیش فرستاده اید

درآمد مرك ونبود در کفت هیچ — برای این طریق پیچ در پیچ
بجز آنچه فرستادی تو از پیش — زخیر ازبهرزاد و توشه خویش

۳۲۸- جاهدوا انفسکم بقلةالطعام والشراب-مجاهده کنیدبانفس-های خود بکم خوردن وکم آشامیدن (چه که کم خوردن وکم آشامیدن کمك می دهد عقل را بر میراندن نفس اماره وجلوگیریاو ازمشتهیات)

جهاد نفس دون اندر ره حق — باکل وشرب اندك شد محقق
بمقدار ضرورت بایدت خورد — نه بار ثقل همچون گاو وخربرد
نماید آدم بطان پر خوار — به پیش خلق وخالق خویشتن خوار
بود پیوسته با درد و الم جفت — نکو گفت آنکه این شعر متین گفت
زپرخواری هزاران کس بمیرد — زکم خواری یکی ازصد نمیرد

۳۲۹- جعل الله مکارم الاخلاق صلة بینه وبین عباده فحسب احدکم ان یتمسك بخلق متصل بالله- خداوند مکارم اخلاق را پیوند وصله میان خود وبندگانش قرار داده پس بس است یکی از شما را این که

متمسك شود بخلقی که او را بخدا برساند.

نهاد اخلاق نیکو را خداوند — میان بندگان و خویش پیوند
بودبس مرد را کز خلق نیکو — بجوید اتصال خویش براو

۳۳۰- جوعوا بطونکم واظمأوا اکبادکم واعروا اجسامکم وطهروا قلوبکم عساکم تتجاوزون الملاء الاعلی- گرسنه دارید شکمهای خودرا وتشنه دارید جگرهای خودرا و عریان دارید از لباسهای حریرو نرم بدنهای خودرا وپاکیزه سازید دلهای خود را که در اینصورت امید است از ملاء علی در گذرید

گرسنه گر شکم شد بهر یزدان — جگر ها تشنه واجسام عریان
قلوب خویشتن پاکیزه سازید — به‌دنیا دین خودرا درمبازید
شمارا ازملك رفعت امیداست — به‌فردوس برین ازحق نویداست

باب الحاء

۳۳۱- حسن الخلق یبلغ بصاحبه درجة الصائم القائم - خوی نیك میرساند بصاحب خوددرجهٔ روزه‌داری‌را که درشب به‌عبادت ایستد

کسی کورا بدنیاخلق نیکواست — به‌پیش مردمان خوشروی وخوش خوست
بوددراجر چون‌شب زنده‌داری — که باشد روزه اندر راه باری

۳۳۲- حسن الخلق- خلق نیکو (این سخن را در پاسخ سئوالی که از آن‌حضرت شد که نیکوترین اشیاچیست فرموده)

یکی پرسید از آن پیغمبر پاك — که‌ای‌مقصود حق ازخلق افلاك
کدامین چیز از اشیا نکوتر — بخلق خوش بفرمودش پیمبر
که‌خلق خوش‌بود بهتر زاشیاء — دراو درج است کل خیردنیا

۳۳۳- حسن الخلق یثبت المودة- حسن خلق دوستی را ثابت میدارد

مودت شد زحسن خلق حاصل — مشوزین خلق خوش یك لحظه غافل

۳۳۴– حسن الخلق نصف الدین– خوی نیکو نصف دین است

پیمبر گفت با اصحاب خود این　　که حسن خلق باشد نصفی از دین

۳۳۵– حسن البشر یذهب بالسخیمة– گشادگی رو واظهار بشاشت کینه را از میان میبرد

گشاده روئی وحسن بشاشت　　بر دازسینه‌ها کین و عداوت

۳۳۶– حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات– محفوف شده است بهشت به مکاره وناخوشیها وپیچیده شده‌است آتش به شهوات و هوسها (یعنی بهشت را باتحمل زحمات مخالفت شیطان و هوای نفس میتوان تحصیل کرد و متابعت هوای نفس و شهوات انسان را به جهنم میکشاند)

جنان محفوف اندر ناخوشیهاست　　زلذات جهان آتش هویداست

۳۳۷– حسین منی وانا من حسین– حسین از من است ومن ازحسینم

حسین است است از من ومن ازحسینم　　که شد آرام جان و نور عینم

۳۳۸– حبك الشیئی یعمی ویصم– دوست داشتن توچیزی راکور وکر میسازد تورا که نه عیب او را می بینی و نه نقص آن را میشنوی یعنی نشنیده میگیری

محبت سازدت انسان کر وکور　　که ظلمت باز نشناسی تو ازنور

نه بینی آنچه باشد عیب محبوب　　نه پنداری ازاو چیزی مگر خوب

مشو مغرور ازتحسین یاران　　که عیبت نزدایشان است پنهان

نگر تادشمن بدبین چه گوید　　چوراه چشم پوشی را نپوید

۳۳۹– حسن السؤال نصف العلم– (۱) نیکوئی سؤال نصف دانش است

چه حسن مسئلت شد نصف دانش　　به پرس و دانشت را ده فزایش

---

(۱) دربعضی اخبار بجای (حسن السؤال حسن المسئله) وارد است

۳۴۰ـ حرام علی کل قلب عری بالشهوات ان یجول فی ملکوت السموات
حرام است بر هر دلی که مایل بشهوات است جولان درملکوت سموات
هر آن قلبیکه باشهوت قرین است کجا او باملایك همنشین است
اگر از خود نمائی قطع شهوت پری همچون ملك بر اوج عزت
۳۴۱ ـ حسب الرجل من دینه محافظته علی اقامة الصلوة
بس است مرد را از دین اومحافظت ومواظبتش بر نماز
بود بس مردرا از دین وایمان خدارا چون بود درزیرفرمان
که سازد حفظ اوقات نمازش کند رو سوی فرد بی نیازش
۳۴۲ـ حسبك من الکذب ان تحدث بکل ماسمعت ـ بس است تورا از دروغ این که هر چه بشنوی بدون تحقیق و رسیدگی آن را نقل کنی
تورا ازکذب بس باشد یقین دان که هرچه بشنوی‌ازاین‌وازآن
حدیث آنرا کنی ازبهر مردم کنی سر رشتهٔ تحقیق راگم
۳۴۳ـ حسبك من الجهل ان تظهر ما علمت ـ تورا بس است‌ازنادانی اینکه اظهار کنی هر چه را میدانی
توراازجهل بس درزندگانی که گوئی پیش‌هرکس‌هرچه‌دانی
۳۴۴ـ حسن الجوار یعمر الدیار و ینسی فی الاعمار ـ حسن جوار تعمیر میکند دیاررا وبتأخیر می اندازد عمر هارا(یعنی باعث درازی عمر است) .
کند رفتار خوش همسایه گرشاد دیار از آن شودمعمور وآباد
چه با همسایه نیکوئی نمائی بعمر خویشتن بر میفزائی
۳۴۵ـ حصنوا اموالکم بالزکوة وادفعوا امواج البلاء بالدعاء
نگاه دارید اموال خودرا بهزکوة دادن ودفع نمائید موجهای بلا رابه

دعاکردن وخدارا خواندن

باعطاء زکوة خویش اموال ‌ نگه دارید از آفت بهرحال

نمائید ازدعا وذکر طاعات ‌ زخود مدفوع امواج بلیات

۳۴۶- حق المسلم علی اخیه خمس خصال تسلیمه علیه اذالقیه و تسمیته اذاعطس واجابته اذادعاه وعیادته اذا مرض وشهادته اذاتوفی- حق مسلمانان بر برادر مسلما نش پنج چیزاست سلام دادن براو زمانیکه ملاقات کرد وتسمیت اوزمانیکه عطسه کرد (یعنی بگوید عافاك الله الحمدلله رب العالمین انی آمنت بربکم فاسمعون) و اجابت نمایداو را وقتیکه اورابخواند وعیادت او زمانی که مریض‌شودوحاضر شود وقت وفات ومرگش برای تجهیزاو

مسلمانراست‌حق‌برمثل‌خودپنج ‌ رعایت کن که‌ایمن گردی ازرنج

بگاه دعوتش کردن اجابت ‌ به بیمار یش بنمودن عیادت

که‌فوتش حضور از راه احسان ‌ پی تجهیز او در راه یزدان

۳۴۷- حاسبوا انفسکم قبل ان‌تحاسبوا وزنوها قبل‌ان توزنوا وتجهیزوا للعرض الاکبر- محاسبه کنید نفسهای‌خودتانرا و بکار های خود رسیدگی کنید پیش از آنکه حساب کرده شوید وبکارهای شما رسیدگی‌شود ووزن کنید آنهاراپیش از آنکه وزن کرده‌شویدوآماده شوید برای عرض‌اکبر (یعنی روز قیامت)

حساب نفس باید کرد زان‌پیش ‌ که‌درمحشرشودزان‌سینه‌هاریش

بسنج اعمال خود ایمرد هوشیار ‌ نگشته و زن آن تااندرآن دار

مهیا شو برای عرض اکبر ‌ اگرخواهی خوری‌از زندگی‌بر

۳۴۸- حسب المرء من المآثم ان یرتع فی عرض اخیه المسلم بس است مرد را ازگناهان اینکه چرا کند در آبروی برادر مسلمانش

(یعنی درمقام ریختن آبروی برادر مسلمانش باشد

بود بس مرد را از اثم وعدوان　　بریزد آبرو گر از مسلمان

۳۴۹ - حرام علی کل قلب یحب الدنیا ان یفارقه الطمع حرام است برهردلی که دنیا دوست دارد اینکه از طمع جدائی جوید (یعنی دنیاپرستی ازطمع جدانیست)

بهر قلبی که باشد حب دنیا　　طمع راهم در آن قلب است ماوی

۳۵۰- حب الدنیا اصل کل معصیة واول کل ذنب- دوستی دنیا اصل هرمعصیت واول ومنشاء هرگناه است

به‌دنیا دل منه ای یار جانی　　از او کن چشم پوشی ناتوانی

که تاسالم بمانی از بلایا　　که‌فرمود اینچنین خیرالبرایا

که‌باشد حب او اصل گناهان　　هم او اول‌بود در کل عصیان

۳۵۱- حبب الی من دنیاکم النساء والطیب وجعلت قرة عینی الصلوة القاشده است بسوی من از دنیای شما دوستی زنان وبوی خوش و قرار داده‌شده است روشنی چشم من در نماز

زدنیای شما جز طیب ونسوان　　ندارم‌دوست من‌چیزی بدوران

مقرر شد نمازم قرة العین　　که‌در آن‌درج باشد سود کونین

۳۵۲- حب علی حسنة لایضر معها سیئة- دوستی علی علیه السلام حسنه ایست که‌ضرر ندارد باآو گناهی

بود حب علی آن وصف نیکو　　که بدها بیضرر باشند باأو

اگرحب علی اندر دل تواست　　بدان فردوس اعلی منزل تواست

به‌مهرش هستی ارازصدق پابند　　شوی تو مورد لطف خداوند

بشرط آنکه باشی راستی دوست　　چنان باشی که‌اوراد یدن‌وخواست

باب الخاء

۳۵۳- خیارکم احاسنکم اخلاقاً الذین یالفون- نیکان شما نیکو خلقان شمایند آنکسانیکه بمردم الفت میگیرند

بود نیك شما آنکو بعالم بهحسن خلق والفت شدمسلم

۳۵۴- خیر من الخیر معطیه وشر من الشر فاعله- بهتر از خیر عطا کنندهٔ اواست وبدتر از کار بد کسی است که کار بدرا میکند.

بود ازخیر بهتر فاعل آن چنان کز بد بتر شد عامل آن

۳۵۵- خشیة الله رأس الحکمة- خوف ازخدا سر حکمت است

سر حکمت بود خوف ازخداوند باین سر گر حکیمی باش پابند

۳۵۶- خیرکم من اعان الله علی نفسه فملکها - خوب شما کسی است که خدا اورا اعانت بر نفس او نماید پس مالك شود نفس خودرا

بود زاخیار آنکو حی داور معینش گشته بر نفس ستمگر

پس اوشد مالك نفسش بدوران گرفت ازاوزمام میل وطغیان

۳۵۷ - خیرکم من عرف سرعة رحلته فتزودلها- خوب شما کسی است که بشناسد سرعت کوچ خود را از دنیا پس فرا گیرد برای آن زاد و توشه خود را

کسی کاندر جهان باشد شناسا که باشد زود کوچ او زدنیا

نماید توشه ره را مهیا بود نیك شما در روز عقبا

۳۵۸- خیرکم من ذکرکم بالله رؤیته- نیك شما کسی است که بیاد آورد خدارا دیدن او

بودخیر شما آن مرد نیکو که یاد آرد خدا را دیدن او

۳۵۹- خیرکم من دعاکم الی فعل الخیر- خوب شما کسی است که بخواند شمارا بسوی کار خیر

نکو کار شما آنمرد نیکو است که دعوت سوی خیرش عادت وخواست

۳۶۰- خیر کم من اطعم الطعام وافشی السلام وصلی والناس نیام خوب شما کسی است که اطعام کند وسلام را فاش بگوید و نماز کند درحالیکه مردم در خواب باشند

بود خیر شما آنکس که اطعام | نماید خلق را از روی اکرام
سلام خویش درراه خدا فاش | کند براین وآن با روی بشاش
چو مردم جملگی باشند در خواب | نماز حق گذارد او به آداب

۳۶۱- خیر اخوانکم من اهدی الیکم عیوبکم- خوب شما کسی است که عیب های شمارا بشما بگوید تادررفع او بکوشید

هر آنکس کمت عیبت دربرابر | برای تواست آن بهتر برادر
که چون عیب توشد برتو نمودار | کنی در رفع عیبت سعی بسیار

۳۶۲- خیر الاستغفار عندالله الاقلاع والندم- بهتر طلب آمرزش نزد خدا امساك از معصیت و پشیمانی است

زاستغفار ها آن به که باوی | بود قلع وندامت ای نکو پی

۳۶۳- خیر عبادالله الذین یراعون الشمس والقمر لعبادة الله خوب بندگان خدا کسانی هستند که مراعات می کنند آفتاب وماه را برای عبادت (یعنی مراعات میکنند آفتاب و ماه را در او قات عبادت خداوند)

پی طاعت هر آنکس مرد راهست | نظر اورا بسوی مهر وماهست
که تاوقت عبادت باز داند | زروی راستی حق را بخواند
چنین کس بهترین افرادناس است | که صرف بندگی اوراحواس است

۳۶۴- خیر اخوانك من اعانك علی طاعة الله وصدك عن معصیة الله وامرك برضاه- بهترین برادران تو کسی است که تورامدد کند برطاعت خداوند وبازدارد ازمعصیت اووفرمان دهد تورا بتحصیل رضای او

تورا بهتر برادر هست آن دوست | که اندر طاعت حق یاریش خواست
زروی دوستی زجر از گناهت | نماید تا بیارد سوی راهت
به تحصیل رضای حق تعالی | تورا فرمان دهد آن یار والا

۳۶۵- خیر المسلمین من کثرت قناعته وحسنت عبادته وکان همه لاخرته
خوب مسلمانان کسی است که قناعت او بسیار و عبادت او نیکو وهم او برای آخرتش باشد.

میان مسلمین بهتر مسلمان | کسی باشد که اندر دور دوران
قناعت کرد بسیار و عبادت | کند نیکو پی کسب سعادت
برای آخرت همش تمامی | بود تا پیش حق گردد گرامی

۳۶۶- خیر امتی من هدم شبابه فی طاعة الله وفطم نفسه عن لذات الدنیا وتوله با لاخرة ان جزائه علی الله اعلی مراتب الجنة
خوبترین امت من کسانی هستند که جوانی خودرا فانی کنند درطاعت ونفس خود را باز دارند از لذتهای دنیا و عاشق و والهٔ آخرت باشند بدرستی که پاداش آن جوان بر خدا آن است کـه اورا در بـالا ترین مراتب بهشت جای دهد.

از این امت کسی نیک است بیحرف | که درطاعت جوانی را کند صرف
رها سازد زکف لذات دنیا | بود میل و حواسش سوی عقبا
جزای همچه کس با پاك یزدان | زجنت هست اعلی رتبه آن

۳۶۷- خیر امتی الذین لم یوسع علیهم حتی یبطروا ولم یضیق علیهم حتی تسئلوا- خوبان و خوش بختان امت من کسانی هستند که چندان برای ایشان گشایش نیست تا تکبر وطغیان نمایند وامر معاش بر ایشان چندان تنك نیست تاسؤال نمایند.

کسانی خوشترند از امت من | دراین عالم چه ازمرد وچه اززن

که برایشان نباشد وسعت آنسان | که گیرد کبر جا در قلب ایشان
نه برایشان شود روزی چنان تنگ | که یابند از سؤال ازاین و آن ننگ

۳۶۸- خیر شبابکم من تشبه بالکهول وشر کهولکم من تشبه بشبابکم
خوب جوانان شما کسی است که خودرا شبیه به پیران نماید در ترک لهوولعب و حالات جوانی و بدپیران شما کسی است که خودرا مانند جوانان سازد

بود بهتر جوانان شما آن | که سازد خویشتن مانند پیران
بود شر کهول آن پیر نادان | که خودرا مینماید چون جوانان

۳۶۹- خیار المؤمنین القانع وشرارهم الطامع- نیکان مؤمنین قناعت کنند گانند وبدهای ایشان طمع کارانند

خیار اهل ایمان قانعانند | شرار اهل ایمان طامعانند

۳۷۰- خیار امتی علمائها وخیار علمائها حکمائها خوبان امت من دانشمندان ایشانند واخیار دانشمندان اهل حکمت وموعظه و معرفتند

خیار امت من عالمانند | که بهتر از همه اهل جهانند
بدانایان شد آنکس خوب ومهتر | که از حکمت چو دانش باشدش فر

۳۷۱- خصلتان لاشیئی افضل منهما الایمان بالله والنفع للمسلمین- خصلتان لاشیئی اخبث منهما الکفر بالله والاضرار بالمسلمین (۱)
دو خصلت است که چیزی افضل از آن دو نیست ایمان بخدا وسود رسانیدن به مسلمانان و دو خصلت است که خبیث تر از آن دو نیست کفر بخدا وضرر رسانیدن به مسلمانان

دو چیز است آنکه زان دو نیست برتر | یکی ایمان بحق فرد اکبر

---

(۱) وبار نقل شده که فرمود)خصلتان لیس فوقهما من البر شیئی الایمان بالله والنفع لعباد الله وخصلتان لیس فوقهما من الشر شیئی الشرك بالله و الضر لعباد الله

دیگر سود از برای اهل اسلام | نمودن نفع خود برخلق اتمام
دو خصلت مرد را بدتر خصال است | یکی کفرش برب ذو الجلال است.
دیگر اضرار او بر خلق عالم | نمودن مسلمین را دل پرازغم.

۳۷۲- خصلتان لا یجتمعان فی مسلم البخل وسوء الخلق- دو خصلت است که جمع نمیشود در مسلمانی بخل و بدخوئی

دو خاو، پست نزد اهل عرفان | نگردد جمع در مرد مسلمان
یکی بدخلقی و دیگر بخالت | که باشد بیخ و بنیاد رذالت

۳۷۳- خمسة من مصائب الاخرة فوت الصلوة وموت العالم ورد السائل ومخالفة الوالدین وفوت الزکوة- پنج جیز از مصائب آخرت است فوت نماز و مردن عالم ورد سائل و مخالفة پدر و مادر و فوت زکوة

بود پنج از مصیبتهای عقبا | یکی فوت نماز از اهل دنیا
پس آنکه موت عالم رد سائل | خلاف والدین از مرد جاهل
از آنها پنجمین منع زکوة است | که در تأثیر جون ترك صلوة است

۳۷٤- خمسة من مصائب الدنیا فوت الحبیب وذهاب المال وشماتة الاعداء وترك العلم وامرأة سوء- پنج جیز از مصائب دنیا است فوت محبوب ورفتن مال وشماتة دشمن وترك دانش وزن بد

بود پنج از مصیبتهای دنیا | که رنج آدمی سازد مهیا
وفات دوست وز کف رفتن مال | شماتت از عدو در سوء احوال
زن بد وان دیگر شد ترك دانش | کزو گیرد محن هردم فزایش

۳۷۵- خیر ما القی الله فی القلب الیقین- بهتر جیزی که خداوند در دل القا فرماید و بیندازد یقین است

زهرچیزی که القا کرد یزدان | بدل بهتر یقین باشد یقین دان.

۳۷٦- خیر الامور اوسطها- بهترین امور میانه ووسط آنهاست (یعنی

اختیار میانه روی و اجتناب از افراط و تفریط در تمام نواحی زندگی چه در عقاید چه در اعمال چه در اخلاق و نگاه داری توازن وتعادل بهترین امور است (۱)

چه در افراط ودر تفریط شد ضیر | بهر امری بود حد وسط خیر
بدست اندر امور آور عدالت | که جز حد وسط باشد ضلالت
قوای خویشتن بنمای تعدیل | نما خود را بحکم عقل تکمیل

۳۷۷- خیرکم من لم یترك دنیاه لاخرته و لا آخرته لدنیاه خوب شما کسی است که ترك نکند دنیای خود را برای آخرتش و نه آخرت خودرا برای دنیایش

بود خوب شما آنکس که دنیاش | نسارد او رها از بهر عقباش
نه عقبارا نهد از بهر دنیا | بگیرد بهره ز اینجا بهر آنجا

۳۷۸- خمس یذهبن بالنسیان ویزدن فی الحفظ ویذهبن بالبلغم السواك والصیام وقرائة القرآن والعسل واللبان. پنج چیز است که نسیان رامیبرند ودرحفظ زیادتی میدهند و بلغم را فانی میسازند مسواك کردن وروزه گرفتن وقرائة قرآن وعسل و کندر

ربایند پنج چیز از مرد نسیان | زیادت مینمایند حفظ انسان
سواك است وصیام است ورقرآن | قرائت کردن اندر راه یزدان
چهارم شد عسل و آنگاه کندر | که باشد حفظ انسان زو توفر

۳۷۹- خمس من اتی الله عزوجل بهن او بواحدة منهن اوجب له الجنة من سقی هامة صادیة او اطعم کبدا هافیة او اکسی جلدة عاریة اوحمل قدما حافیة او اعتق رقبة عانیة. پنج چیز است که

(۱) درقرآن مجید واحادیث شریفه راجع بحفظ تعادل درهمهٔ جهات و میانه‌روی درهمه‌شئون تاکید بسیار شده که شرحش بامقام مناسب نیست و تحقیق وشرح آنرا درکتاب مصباح الفلاح ونفائس العرفان ذکر کرده‌ام

هر که بیاید خدای عز وجل را به آن پنج چیز یا بیکی از آنها واجب. میسازد خدا از برای او بهشت را کسیکه سیراب کند نفس تشنهٔ را یااطعام. کند جگر گرسنه را یا بپوشاند برهنهٔ را یاحمل نماید و سوار سازد پا برهنه را یا بندهٔ اسیری‌را آزاد سازد

کسی کو تشنهٔ را کرد سیراب	بروی او گشود از خرمی باب.
کند یاسیر از نانی گرسنه	بپوشد یا لباسی بر برهنه
و یا حافی سوار و شاد سازد	و یا عبد اسیر آزاد سازد
شود واجب بهشتش روز میعاد	بود در آخرت فرخنده وشاد

۳۸۰- خیر النساء من اذا اعطیت شکرت و اذا ابتلیت صبرت
خوب زنها زنی است که وقتیکه عطاشد شکر نماید وزمانی که مبتلاشد صبر کند (یعنی با شوهر سازگار و بقسم خداوند راضی است)

بود نیک زنان آن‌زن بدنیا	که باشد شاکرا ندرگاه اعطا
زمان ابتلا باشد شکیبا	نیارد زان‌به‌نزد خلق شکوی

۳۸۱خیرکم من تعلم القرآن وعلمه - خوب شما کسی استکه قرآن را بیاموزد و بیاموزاند

بود نیک شما آنکس که قرآن	فرا بگرفت‌و آموزد بخلق آن

۳۸۲- خیرکم خیرکم لاهله وانا خیرکم لاهله- خوب شما کسی‌است که برای اهل خود خوب‌باشد ومن به‌ازشما هستم برای اهل خود

بود اندر شما آن آدمی‌خوب	که‌باشد‌بهر اهاش نیک‌ومطلوب
منم دراین صفت ازجمله برتر	پی خو شنو دی خلاق اکبر

۳۸۳- خیر الناس من اطعم الطعام- خوب و نیك مردم کسی‌است که اطعام طعام نماید (یعنی بمردم غذا بخوراند)

بودان‌نیك وشدشایان اکرام	که بهر حق نماید خلق اطعام.

۳۸۴- خلتان کثیر من الناس فیهما مغبون الصحة والفراغ- دوچیز است که بیشتر مردم در آن دوچیز مغبونند صحت مزاج وفراغت خاطر که در هرچه جزعبادت خدا صرف شوند عامل آن مبغون است و خسارت برده

دوچیزاست آنکه بسیارند مغبون — در آن از مردمان ازعالی و دون
یکی صحت دیگر باشد فراغت — نگردد این دو گر صرف اطاعت

۳۸۵- خافوا من الله وصلوا الرحم فانها فی الدنیا برکة وفی العقبی مغفرة- بترسید ازخداوند وصلهٔ رحم نمائید که در دنیا باعث برکت و درعقبا موجب آمرزش است.

مسلمانان بترسید از خداوند — بخویشان ازوفا سازید پیوند
که‌در آن‌ازدیاد عمرومال‌است — به‌عقبامغفرت ازذوالجلال‌است

۳۸۶- خیرالنساء الولود الودود- خوب زنها زنی است که زاینده و مهربان باشد

زنی بهتر زافراد زنان است — که‌زاینده‌است وخوب ومهربان‌است

۳۸۷ خیرکم من‌طال‌عمره‌وحسن عمله- بهترین شما کسی استکه عمراو درازوعمل او نیکو باشد

به‌دنیا آنکه را عمر درازاست — عمل نیکو و باب خیر بازاست
بودخوب شما این‌شخص وبرتر — بنص گفتهٔ پاك پیمبر

۳۸۸ خیرالذکر الخفی- بهترین ذکرها ذکر خفی است

زاذکاری که‌شده‌محبوب داور — بود ذکر خفی از جمله برتر

۳۸۹- خیر الرزق‌مایکفی-(۱) بهتر رزق آن است که کافی باشد

چنین‌گفتا رسول پاك داور — که رزق کافی ازهر رزق بهتر

(۱) درجامع‌الاحادیث این‌خبر باخبر بالاکه (خیرالذکر الخفی) باشد متصلا نقل‌شده‌است

به‌دنیا گرچه خوش مال و منال است چه زائد از کفاف آمد و بال است

۳۹۰ **خیر العبادة اخفاها** بهتر عبادت پنهان ترین آن است (برای اینکه بعید از ریااست و گاهی هم اظهار آن لازم است

عبادت هرچه شد پنهان نکوتر بنص بحج شه عالم پیمبر

۳۹۱ - **خیر المجالس اوسعها** - بهترین مجالس مجلسی استکه وسیعتر باشد

زمجلس‌ها هر آن مجلس که اوسع بود او بهتر است وهست ارفع

۳۹۲ - **خیر الناس انفعهم للناس** - بهترین مردم باسودترین ایشان است برای آنها

کسی کوهست بهر خلق انفع بود نزد خدا در رتبه امنع

۳۹۳ - **خیرکم من یرجی خیره و یؤمن شره** - خوب شما کسی است که امید به خیر او باشد و مردم از شر او ایمن باشند

کسی کو خیر از او امید باشد ز شرش ایمنی باید باشد

بود خوب شما آنمرد دیندار که جز نیکی بمردم نیستش کار

۳۹۴ - **خیر بیوتکم بیت فیه یتیم مکرم** - بهترین خانه شما خانه‌ایست که دراو یتیمی مکرم و محترم باشد

بود آن خانه بهتر کاندر آنجا یتیمی را به تکریم است ماوی

۳۹۵ - **خیر مساجد النساء قعر بیوتهن** - بهترین مساجد برای زنان کنج خانه ایشان است

بود بهتر مساجد بهر نسوان کنار خانه وسکنای ایشان

۳۹۶ - **خصلتان لیس فی المنافق حسن صمت وفقه فی الدین**
درمنافق دوخصلت نیست خواموشی نیکو وفهم دردین

بنص سرور کل خلایق دوخصلت نیست درمرد منافق

یکی شد خاموشی بروجه احسن دیگر فقه است اندردین ذوالمن

۳۹۷- خیر الاخوان المساعد علی اعمال الآخرة- بهتر دوست و برادرها کسی استکه مساعد بر اعمال آخرت باشد

تورا ازدوستان آن بهٔ زدنیا　　که باشد یارت اندر کارعقبا

۳۹۸- خیر الزاد التقوی- بهتر توشه برای آخرت پرهیزکاری است

بود پرهیزکاری بهترین زاد　　خوش آنکو گشت از این زاد دلشاد

۳۹۹- خیر المال عین ساهرة لعین نائمة- بهتر مال چشمی است که بیدار باشد برای سود چشمیکه درخواب است- یا مراد اینستکه بهتر مال مالی است که صرف چشمهٔ روانی شود برای چشمیکه در خواب است

برای آنکه چشمش هست درخواب　　بود مالی نکو آن چشمهٔ آب

که مردم منتفع گردند از آن　　بماند نام او باقی بهٔ دوران

۴۰۰- خیر امتی الذین اذا سفه علیهم احتملوا واذا جنی علیهم غفروا واذا اوذوا صبروا- (۱) خوب امت من کسانی هستند که وقتی که بر آنها سفاهتی شد تحمل کنند و زمانیکه بر ایشان جنایتی وارد شد بیامرزند و زمانیکه اذیت شدند صبر نمایند

کسی نیکو بود از امت من　　به نزد کرد گار حی ذوالمن

که تاب آرد اگر بیند سفاهت　　نماید صبر چون بیند اذیت

رسد بر او اگر از کس خیانت　　کند عفو ورها سازد براحت

۴۰۱- خالفوا النساء فان فی خلافهن برکة- مخالفت کنید زنان را در رأیشان که در این مخالفت برکت است

---

(۱) چون (خیر) که در اینروایات وارد است هم بمعنی افعل تفضیلی میتوان ترجمه کرد وهم بمعنی مطلق خیر و کار نیك یا شخص خوب چنان که علم الهدی قدس سره در شرح (نیة المومن خیر من عمله) فرموده و (من) را بمعنی تبعیض قرارداده ازاین جهة بطوری ترجمه نموده ایم که با یکی از این دو احتمال موافق باشد

توراگرداد زن‌رائی بکاری مخالف شو ندارد اعتباری

باب الدال

۴۰۲- دخل العبد الجنة بغصن من شوك علی طريق المسلمين فاماطه عنه.
داخل میشود بنده بهشت‌را به برداشتن ودورانداختن شاخی‌از خارکه‌در

راه مسلمانان باشد

بساکز شاخهٔ خاری که از راه نماید دور انسان نکو خواه

شود در جنت فردوس داخل شود لطف خدا وندیش شامل

۴۰۳- دع ما يريبك الی مالا يريبك - واگذار آنچه که تو را در شك

انداخته است وفراگیر آنچه رادر او شك نداری

رهاکن آنچه مشکوك‌است‌باری فراگیر آنچه دراو شك نداری

۴۰۴- داء الامم قبلكم الحسد- دردامتهای پیش‌از شماحسدبود

حسد برامتان پیش بددرد برآورد از نهاد حاسدین گرد

۴۰۵- دين المرء علی دين خليله فليتق المرء ولينظر من يخال.

دین مرد بردین خلیل و دوست او است پس باید به پرهیزد مرد و باید

نظر کند چه کسیرا دوست خود قرار میدهد

بدین یار باشد دین انسان رفیق بدمگیر ای نیك وجدان

۴۰۶ - داووامرضاكم بالصدقة و داووا ابواب البلاء بالدعاء.

مداوا کنیدبیماران‌خودرابه‌صدقه ومداواکنید وبه‌بندیددرهای‌بلارابه‌دعا

مریضت باتصدق کن مداوا فرو بند از دعا باب بلایا

باب الذال

۴۰۷- ذكر الله عبادة وذكری عبادة وذكر علی عبادة وذكر الائمة

من ولده عبادة- ذکر خداوند ویاداوعبادت است‌ذکرمن‌ویادمن‌عبادت

است ذکر ویادعلی عبادت‌است ذکر ویادامامان از اولادش عبادت است

بود ذکر خدا نیکو عبادت دیگر یادم که میآرند امته
دیگر یادعلی و آل اطهار امامان جهان سادات ابرار

۴۰۸- **ذروالحسناء العقیم وعلیکم بالسوداءالولودفانی مکاثربکم الامم ولو بالسقط**- واگذارید زن نیکوی نازارا و بر شماباد باختیار کردن زنی که سیاه وو لودوبزا باشد بدرستی که من زیادتی میجویم بشما امتهارا گرچه بسقط باشد

زنی کان هست زیبالیك نازاست نکاحش بهرعاقل کاربیجا است
وگر باشد سیه اما ولود است نکاحش خوش برب ودود است
کهمن هستم باین امت مکاثر امم را ور بسقطی هست ظاهر

۴۰۹- **ذاکرالله فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین فی الجنة** - کسی که بیادخدااست درمیان مردمی که ازیاد خدا غافلند مانند مقاتل درجنك بادشمنان دین درمیان فرارکنندگان دربهشت است

هرآنکس باشد اندر یادالله میان غافلین درگاه و بیگاه
بودجون جنك جودر بین آنان که درجنگند از اعدا گریزان
جزای این دور اخلاق اکبر بهشت از مهر فرموده مقرر

۴۱۰- **ذم الرجل نفسه فی المجلس تزکیة**- مذمت مرد از خود در مجلس تزکیه است

بهمجلس خویش راکردن مذمت بود تحسین او وعرض شوکت

باب الراء

۴۱۱- **راس العقل بعدالایمان مداراة الناس**- سرعقل بعداز ایمان مدارا کردن با مردم است

چنین فرمود سر پاك یزدان نبی مصطفی مصباح عرفان
پس از ایمان بسرو آشکارا سرعقل است بامردم مدارا

۴۱۲- رحم‌الله عبداً قال‌خیراً فغنم اوسکت عن‌سوء فسلم (۱)
رحمت کند خدا بندهٔ را که خیری را پس گفت غنیمت یافت یا ساکت شد از سخن بد پس بسلامت ماند

نبی هاشمی سر منشأ جود | چنین با مخلصان خویش فرمود
خدا رحمت کند عبدی که او خیر | بگفت وزان غنیمت برد بی‌ضیر
ویا ساکت شدو پس درسلامت | غنود و رفع کرد از خود ملامت

۴۱۳- راس الحکم مخافة‌الله عزوجل-(۲) سر حکمتها مخافه و ترس از خداوند عزیز جلیل است

سر حکمت بود از حق مخافت | در او درج است انواع شرافت

۴۱۴- راس العقل بعدالایمان التودد الی‌الناس- سر عقل بعد از ایمان بخدا اظهار دوستی نسبت بمردم است

سر عقل است نزد اهل عرفان | تودد با خلایق بعد ایمان
نکوئی بابد و بانیك کردن | به نیکی در دو عالم صرفه بردن

۴۱۵- رحم‌الله من امسك الفضل من قوله وانفق الفضل من ماله- خدا رحمت کند کسی را که نگاهدارد فضول وزیادتی از گفتار خود را وانفاق نماید زیادتی از مالش را

خدا رحمت کند آن کز دل پاك | نماید از کلام زائد امساك
و لیکن زائد مال خود انفاق | کند اندر ره معبود خلاق

۴۱۶ - راس الحکمة معرفة‌الله - سر حکمت معرفت و شناسائی خداوند است

سر حکمت بود در پیش وجدان | شناسائی خلاق جهانبان

(۱) در بعض اخبار بجای کلمهٔ (عبدا) کلمه (من) وارد است
(۲) در وسائل است (راس‌الحکمة مخافة الله)

۴۱۷- رب مبلغ اوعی من المستمع - (۱) بسا تبلیغ کنندهٔ که فرا گیرنده‌تر و نگهدارنده‌تر از گوش دهنده است (یعنی بآنچه گوید بهتر از شنونده عمل کند

بسا تبلیغ کن کز مستمع او   برد در حفظ تبلیغات خود گو

۴۱۸- راس التواضع ان یبدء بالسلام علی من لقیه من المسلمین و ان یرضی بالدون من المجلس - سر تواضع اینست که ابتدا شود به سلام برهر مسلمانی که شخص ملاقات میکند واینکه راضی شود بمکان پست از مجالس

بود رأس تواضع آن سلامی   که باشد ابتدا در هر مقامی
سلام آنکه بود نعم التحیات   که سبقت جوئیش گاه ملاقات
بذیل مجلس ار کس گشت خوشنود   ز ارباب تواضع هست معدود

۴۱۹- رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر - برگشتیم ما از جهاد اصغر بسوی جهاد اکبر (یعنی جهاد کوچك که جنك با کفار است انجام شده وجهاد بزرك که جهاد با نفس است که بزرگتر جهاد این جهاد است باقیمانده‌است)

رجوع ما گر از جنك وجهاداست   ولی او اصغر و اهلش زیاد است
جهاد اکبر ما مانده باقی   که باشد فرض تا یوم التلاقی
جهاد نفس دون اکبر جهاداست   که از این خصم داخل دین بباداست

۴۲۰- رحم الله المتخللین من امتی فی الوضوء والطعام - خدا رحمت کند خلال کنندگان از امت مرا گاه وضو و طعام

کند هر کس خلال از امت من   و ز آن بر پا نماید سنت من
بگاه خوردن و گاه وضو بش   کند رحمت خدا نازل بسویش

(۱) در جامع الاخبار است (من سلمه)

۴۲۱- رحم الله من اعان ولده علی بره- خدا رحمت کند کسی را
که اعانت کند فرزند خودرا بر نیکوئی او یا بر کار نیک او

خدا رحمت کند آنکو مدد کار بفرزندش بود درحسن کردار

۴۲۲- رغم انف رجل درك ابویه عندالکبر فلم یدخلاه الجنه-
برخاك مالیده باد بینی مردی که پدر ومادر خودرا در پیری ادراك کند
ونسبت به آنها کاری نکند که اورا داخل بهشت نمایند

بمالد بینیش از غصه برخاك کسی کو والدینش کرد ادراك
بحال پیری و گردید غافل که سازندش بباغ خلد داخل

۴۲۳- رب قائم حظه من قیامه السهر ورب صائم حظه من صیامه العطش
بسا برپادارندهٔ شب بعبادت که بهرهٔ از قیام خود ندارد جز بیداری و بسا روزه‌داری که نصیب او از روزه‌اش تنها تشنگی است (یعنی چون آداب و شرائط شب‌زنده‌داری وروزه‌را رعایت نکرده جز بیداری و تشنگی بهرهٔ نبرده

بساشب زنده‌داری بی سعادت که جز بیداری شب از عبادت
ندارد بهرهٔ چون روزه داری که نبود جز عطش اورا شماری

۴۲۴- راحة النفس ترك مالا یعنیها واوحش الوحشة قرین السوء
راحة نفس ترك چیزی است که بکار نایدِ اورا و وحشتناك ترین وحشتها قرین وهم نشین بد است

بترك کار بیهوده بدوران بود پیوسته راحت نفس انسان
بوداوحش زهروحشت قرینی که باشد بد برای هم‌نشینی

باب الزاء

۴۲۵- زینة الحدیث الصدق- زینت حدیث و گفتار راست گفتن است

حدیث از راستی باشد مزین بعقل ونقل این آمد مبرهن

۴۲۶- زر غباً تزدد حباً- زیارت کن دوستان خود را یکروز نه یك

روز تا دوستی را زیاد کند

نمایك درمیان ازدوست دیدار　　که گردد مهراورا بانو بسیار

۴۲۷- زناء العیون النظر- زناء چشمها نظر کردن به نامحرم است

زناء چشم انسانی نظر شد　　خوش آنکس راکزاوغض بصر شد
نظر بر عارض زیبای خوشکل　　کند بر آدمی بس کار مشکل
بسافتنه که اندر دار دنیا　　نگاهی میکند از شخص برپا

۴۲۸- زینة العلم الاحسان- زینت علم احسان و نیکی کردن است

بود زینت برای علم احسان　　باحسان کوش ای دانای دوران

۴۲۹- زین الفتی من حسن الصمت- زینت جوان ازخوبی خاموشی اواست

بود زیب جوان مردان عالم　　سکوت نیك این باشد مسلم

باب السین

۴۳۰- سرعة المشی تذهب بهاء المؤمن- شتاب نمودن در راه رفتن بها ووقار مومن رامیبرد

بسرعت راه رفتن پیش وجدان　　مکانت میبرد یکباره زانسان

۴۳۱- سائلوا العلماء و خاطبوا الحکماء و جالسوا الفقراء- سئوال کنید از دانایان وطرف خطاب وسخن سازید حکما و همنشینی نمائید با فقرا

نما پرسش مسائل را زعالم　　حکیمان را مخاطب ساز دائم
نما باهل فاقه هم نشینی　　مبادا کبر و نخوت بر گزینی

۴۳۲- سباب المؤمن فسوق وقتال المؤمن کفر واکل لحمه من معصیة الله عزوجل وحرمة ماله کحرمة دمه- سب کردن مؤمن فسق است وقتال باو کفر وغیبت او ازمعصیت و نافرمانی خدا است و احترام مال او مانند حرمة خون او است

سباب مؤمنین فسق است و ور جنك کنی بامؤمنین کفریست پر ننك
نمودن غیبت مؤمن مسلم بود عصیان خلاق دو عالم
بود چون حرمة خون خوردن مال چه مؤمن را خدا کرده است اجلال

۴۳۳- سافروا تغنموا (۱)- مسافرت کنید تا غنیمت یابید

اگر خواهی دراین دنیا غنیمت نما سوی سفر گاهی عزیمت
سفر سازد مسافر را هنرور بود اندر سفر بس سود اندر
سفر سرمایهٔ فخر وجلال است سفر سرچشمهٔ علم و کمال است
سفر باعث بود بر تندرستی مکن اندرسفر ای دوست سستی

۴۳۴- سیدالقوم خادمهم- آقای مردم کسی است که به ایشان خدمت ومساعدت نماید (یااینکه آقای مردم حقیقتاً خدمت گذار ایشان است چراکه برای اصلاح جهات آنها او باید زحمت بکشد)

هرآنکس کرد خدمت مردمانرا شود او سید و سرور جهان را
بود آقای قوم آنکس که خدمت به ایشان کرد بی تحمیل منت

۴۳۵- سلم علی اهل بیتك یکثر خیر بیتك- سلام کن بر اهل خانه خود تاخیر خانهٔ تو بسیار گردد

سلام ار تو باهل خانهٔ خویش کنی خیرش نمائی بیش از پیش

۴۳۶- ساعة من عالم یتکی علی فراشه ینظر فی علمه خیر من عبادة العابدین سبعین عاما - ساعتی از عالم که تکیه کند بر فراش خود و نظر درعلم خود نماید بهتراست ازعبادت عبادت کنندگان درهفتادسال

کنی هفتاد سال از حق عبادت دراینمدت شوی زاهل سعادت
نخواهد در فضیلت شد برابر زیکساعت ز دانای نکوفر

(۱) ودراثنا عشریه است (سافروا تصحوا وتغنوا) مسافرت کنید تاصحیح المزاج شوید وفایده یابید

که اندر علم خود هستش تفکر　　نظر بنماید و سازد تدبر

۴۳۷- **سیدالابرار یوم القیامة رجل بر والدیه بعد موتهما** - آقای نیکان در روز قیامت مردی است که نیکوئی کند با پدر و مادر پس از مردن ایشان

بود آن مرد نیك آقای نیکان　　که در دنیا نماید فضل و احسان
بباب و مادر خود از پس مرك　　فرستد بهر ایشان تا شود برك

۴۳۸- **سلموا علی علی بامرة المؤمنین** - سلام گوئید بر علی علیه السلام به امارت بر مؤمنین و فرمان فرمائی به آنها

بحکم آنکه براشیا قدیر است　　علی بر مؤمنین یکسر امیر است
بود واجب باین عنوان سلامش　　نمودن تا بود وسع احترامش

۴۳۹- **سیدالاعمال انصاف الناس من نفسك ومواساة الاخ فی الله و ذکرالله فی کل حال** - سید و آقای اعمال صالحه انصاف دادن مردم است از نفس خود و مواساة با برادر دینی در راه خدا و یاد کردن خدا در هر حال

به اعمال است سید دادن انصاف　　ز نفس خود برای خلق اکناف
نمودن در ره ایزد مساوات　　به بنمودن ره نیك مواسات
دیگر یاد خدا کردن بهر حال　　بتکریم و بتعظیم و به اجلال

باب الشین

۴۴۰- **شر المأکل اکل مال الیتیم** - بدترین خوردنها خوردن مال یتیم است

زهر خوردن که زر آن عظیم است　　فزونتر خوردن مال یتیم است
مخور مال یتیمان ای برادر　　که از اینکار کاری نیست بدتر

۴۴۱- **شر الندامة یوم القیامة** - بدترین و سخت ترین پشیمانی ها پشیمانی روز قیامت است

بود بدتر ندامت در قیامت — که در آنجا است انواع ملامت

۴۴۲- شر المعذرة عند الموت- بدترین معذرتها معذرت نزد مرگ است

زعصیان گاه فرصت معذرت خواه — نه هنگامی که مرگ آمد بنا گاه

که نزد مرگ باشد عذر انسان — بسی بی مورد و بدپیش وجدان

۴۴۳- شعار المسلمین علی الصراط یوم القیامة لااله الاالله وعلی الله فلیتوکل المتوکلون- شعار مسلمانها بر پل صراط روز قیامت لااله الا الله وعلی الله فلیتوکل المتوکلون است (یعنی بگفتن این کلمات مسلمین شناخته میشوند)

شعار مسلمین روز قیامت — بود تهلیل از روی کرامت

دیگر چون هستشان بر حق توسل — باو گویند میبا شد توکل

۴۴۴- شاوروا النساء وخالفوهن فان خلافهن برکة- باز نها مشورت نما اما مخالفت کن و بکار نه بند مشورتشان را پس بدرستیکه در مخالفت ایشان برکة است

مشاور باش با زنها بهر کار — پس آنکه برخلاف آنرا بکار آر

٤٤۵- شر المکاسب کسب الرباء- بدترین کسبها کسب ربا است

زهر کسبی که باشد نزد حق شر — بود کسب ربایی شبهه بدتر

رباخور راکنه بسیار باشد — بهپیش خلق وخالق خوار باشد

٤٤٦- شهادة الذی یسال بکفه ترد- شهادت کسی که سائل بکف است غیر قابل قبول ورد کرده میشود

سئوال کف چه شد نقص سعادت — نما از صاحبش رد شهادت

٤٤۷- شارب الخمر لایزوج اذا خطب- شراب خوار وقتیکه خطبه کرد زنی را تزویج کرده نمیشود (یعنی بشراب خوار دختر نباید داد

بهآنکو شرب خمر اورا بود کار — مده دختر که دراو درج شد عار

۴۴۸ - شر الناس یوم القیامة الذین یکرمون اتقاء شرهم- بدترین مردم نزد خدا در روز قیامت کسانی هستند که اکرام میشوند برای اینکه از شر آنها محفوظ مانند

شریر مردمان روز قیامت / که نبود مرو را روی سلامت
بود آنکو کنندش خلق اکرام / برای دفع شرش تا شود رام

۴۴۹- شر الناس من اکل وحده- از بدان مردم کسی است که به تنهائی چیز میخورد

بود از مردمان بد بدنیا / طعامش راهر آنکس خورد تنها

۴۵۰- شرار امتی عزابها- بدهای امت من عزب های آنانند (یعنی با قدرت بر تزویج)

شرار امتم هستند عزاب / نمیباشند از اخیار و اطیاب

باب الصاد

۴۵۱- صدقة السر تطفی غضب الرب- صدقه دادن پنهانی غضب خداوند را خاموش میسازد

تصدق در نهانی سازد اطفا / غضب از کردگار حی دانا

۴۵۲- صوتان یبغضهما الله اعوال عند مصیبة ومزمار عند نعمة دو صدا است که خداوند دشمن میدارد بانك وفریاد نزد ورود مصیبت وبانك نی ومانند آن نزد نعمت ورفاهیت

دو صوت است آنکه اندر دور دوران / بود مبغوض پیش پاك یزدان
یکی فریاد و نوحه در مصیبت / دیگر مزمار و نی در گاه نعمت

۴۵۳- صلوا ارحامکم ولو بالسلام(۲)- صله رحم نمائید اگر چه به سلام کردن به ایشان باشد

---

(۱) درجامع الاحادث است (صلوا ارحامکم فی الدنیا ولو بالسلام

نما از مهر باخویشانت پیوند　　اگر چه باسلام است ای خردمند

۴۵۴- صل رحمك ولو بشربة من ماء وافضل مايوصل به الرحم كف الاذی عنها- صله رحم نما اگر چه بشربهٔ آبی باشد و با فضیلت ترین چیزی که باو صلهٔ رحم میشود اذیت نکردن بخویشاوندان ورحم است

نما باخویش در راه خداوند　　وگر باشربتی آب است پیوند
کنی کف اذیت گر زارحام　　بود افضل صله در نزد علام

۴۵۵- صل من قطعك واعط من حرمك و اعف عمن ظلمك وصل کن با کسیکه از تو بریده است و عطا کن بکسی که محرومت ساخته وعفو کن از کسی که برتو ستم کرده

شه دنیا و دین گفت از سر پند　　که کن با آنکه ببریداز تو پیوند
به آنکو کرد محرومت عطا کن　　به این کردار یزدان را رضا کن
ستم گر کرد بانو درجهان کس　　نما عفوش که اینت ازجهان بس
جزای نیك نیکی هست آسان　　که معتاداست طبع شخص بر آن
بپاداش بدی آنکو کرم کرد　　بود درپیش مردان جهان مرد

۴۵۶- صاحب المكر والخديعة في النار - صاحب مکر و فریب در آتش است

رهاکن مکروخدعه زآنکه مکار　　شود اندر قیامت داخل نار

۴۵۷- صنائع المعروف تقي مصارع السوء وصدقة السر تطفي غضب الرب وصلة الرحم تزيد في العمر وتدفع ميتة السوء
(۱) کردارهای خوب نگاه میدارد انسان را ازافتادن های بد وصدقه پنهانی خاموش میسازدخشم خداراو صلهٔ رحم زیادمیکند درعمر ودفع میکند مردن بدرا

زهر افتادن بد بهر انسان　　بود معروف اویارو نگهبان
تصدقهای پنهان کرد اطفا　　غضب ازخالق وهاب یکتا

---

(۱) درجامع الاحادیث است (صنع المعروف يدفع منه السوء و ينمي العمر)

زپیوند رحم شد عمر زائد به دفع مردن بد گشت واجد
۴۵۸ صوموا تصحوا- روز بگیرید تا صحیح المزاج و تندرست گردید
زروزه تندرستی گشت حاصل بروزه سر برد آنکو است عاقل
٤٥٩ صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی قیل یارسول الله ومن هم قال الفقهاء والامراء- دو صنفند از امت من که اگر صالح شدند امت من درصلاح باشند و اگر فاسد شدند امت من فاسد میشوند عرض شد ای پیغمبر خدا کیستند ایشان فرمود فقهاء و امراء
دو کس را امت من تا بمانند گر آنها صالحان یا طالحانند
یکی عالم بود دیگر امیر است کزاین دو عیر سان فرمان پذیر است
اگر اهل صلاحند وسدادند ویااندره شرو و فسادند
حو آنان دیگران را گرددا حوال فرا گیرند ز ایشان جمله اعمال
٤٦٠- صدیق کل امرء عقله وعدوه جهله- دوست هر مردی عقل اواست ودشمن او جهل او
صدیق و یار هرمردی بود عقل عدو و دشمن او نیست جز جهل
٤٦١- صلة الفاجر لاتصل الا الی فاجر مثله- صله و احسان فاسق نمیرسد مگر بفاجری مانند خودش
نخواهد شد صله هرگز نمودار مگر برچون خودش از معصیت کار
کند فاسق بفاسق فضل واحسان چه سنخیت بود اندر میانشان

باب الضاد

۴۶۲ - ضرب المؤمن علی فخذیه عند المصیبة احباط اجره زدن مؤمن برران خود نزد ورود مصیبت اجرش را میبرد
زدن بر ران بهنگام مصیبت برد اجر و بود نقص مروت
٤٦٣ - ضغطة القبر للمؤمن تکفیر لما کان من تضییع النعم -

فشار قبر از برای مؤمن کفاره ضایع کردن نعمتها است

چنین گفتا نبی سر مهیمن | بهبیند گر فشار قبر مؤمن
بود کفارۀ تضییع نعما | نماید پاکش ازاو ساخ دنیا

باب الطاء

٤٦٤ - طوبی لمن ترك شهوة حاضرة لمو عود لم یره (١)

خوشا بحال کسی که ترك نماید شهوت حاضر ولذت فعلیرا برای چیزی کهوعده داده شدهاست درآخرت و نمی بیند اورا اینك

رسول اکرم حق معدن جود | بخلق خوش چنین باخلق فرمود
خوش آنکو از پی لذات موعود | نماید ترك لذتهای موجود
خوشا آنکو نماید ترك دنیا | پی کسب سعادت های عقبا

٤٦٥- طلب الحلال جهاد- طلب کردن روزی حلال جهاد است

هر آنکس طالب رزق حلال است | مجاهد هست و بیورز ووبالست
بدنیا تا حلال و راه آن هست | میو راه حرام وشو از آن دست

٤٦٦- طوبی لمن شغله خوف الله عن خوف الناس- خوشا بحال کسی که مشغول کند او را ترس ازخداوند از ترس ازمردم

خوشا آنکس که خوف حیداور | شود شاغل ورا ازخوف دیگر

٤٦٧ طوبی لمن انفق الفضل عن ماله و امسك الفضل من قوله

خوشا بحال کسی که انفاق کند زیادتی از مال خود را و امساك نماید زیادتی ازسخن خودرا (یعنی سخن بیجا نگوید

خوش آنکو فضل مال خویش انفاق | بدر ویشان کند در راه خلاق
خوش آنمردی کهسازد بادل پاك | زحرف زائد و بیهوده امساك

٤٦٨ طوبی لمن طاب کسبه وصلحت سریرته وحسنت علانیتهو

---

(١) ودروسائل است (اوعدلم یره) بجای (لمو عود لم یره)

استقامت خلیقته- خوشا بحال کسیکه کسب و پیشهٔ او پا کیزه باشد وباطن او صالح و نیکو باشد آشکار او و مستقیم باشد اخلاق او (یعنی در حد وسط وخالی ازافراط وتفریط

خوشاآنکس که کسب‌اوحلال‌است سریره صالح وظاهر کمال است
طبیعت مستقیم وخلق نیکو است بمردم مردمیش دیدن وخواست

۴٦۹ طوبی لمن منعه عیبه عن عیوب المؤمنین - خوشا بحال کسیکه عیب او مانع آید از دیدن عیبهای مومنین (یعنی مشغول اصلاح عیب خود باشد وبه‌عیب دیگران نپردازد

خوشاآنکس که‌عیب خویش بیند زعیب دیگران غفلت گزیند
مکن ازاین و از آن عیب جوئی مبین درمردمان غیر از نکوئی

۴۷۰ طوبی لصورة نظر الله الیها تبکی علی ذنب من خشیة الله لم یطلع علی ذلك الذنب غیره (۱)- خوشا بحال آن صور تیکه خدا بر آن نظر میکند درحالیکه صاحب آن گریه میکند از خوف خداوند بر گناهانی که جز خدا اطلاع بر آنها ندارد

خوشا آنصورت منظور یزدان که گرید صاحب او بر گناهان
خصوصاً آن گنه کاندر خفاکرد ولی اندر حضور کبریا کرد

۴۷۱ طوبی لمن حسن مع الناس خلقه وبذل لهم معونته وعدل عنهم شره- خوشا بحال کسیکه نیکو است بامردم خلق او ویاری می کند ایشان را وبرمیدارد ازایشان شرخودشرا

خوش آنکوخلق اونیك‌است باناس بیاریشان بود خالی زوسواس
نگهدارد از ایشان شر وایذا نماید حقشان از مهر ایفاء

۴۷۲ طوبی لمن وجد فی صحیفة عمله یوم القیامه تحت کل ذنب

---

(۱) درجامع الاحادیث (طوبی لعبد نظرالله علیه یبکی الخ)ضبط کرده است

استغفر الله- خوشا بحال کسیکه بیابد در نامه عمل خود در روز قیامت زیر هر گناهی استغفرالله

خوش آنکو بیند اندر نامه خویش بروزی کاندر آن دلها شود ریش
بزیر هر گنه استغفر الله ببیند بهر خود سوی خدا راه

۴۷۳- طلب العلم فریضة علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم طلب علم واجب است بر هر مسلمانی آگاه باشید که خدا دوست میدارد طالبین دانش را (و مقصود علم دین است و فقه بمعنی اعم)

بود تحصیل دانش فرض یزدان بهر کس خویشتن داند مسلمان
بود در نزد حق آنمرد محبوب که علم دین مر او را هست مطلوب

۴۷۴- طعام السخی دواء و طعام الشحیح داء- طعام آدم سخی دوا است وطعام ممسك بخیل درد است

طعام مردمان با سخاوت دوا باشد بر اهل فتوت
ولی برعکس گر آن از بخیلست بود درد و از آن انسان علیلست

۴۷۵- طلب الکسب فریضة بعد فریضة - طلب کسب و پیشه واجبی است پس از واجب (که شاید مراد از واجبی که پیش از طلب کسب واجب است تحصیل علم و مسائل کسب باشد

نمودن کسب باشد فرض یزدان بود کاسب حبیب او یقین دان

۴۷۶- طوبی لمن رزق الکفاف ثم صبر علیهم- خوشا بحال کسیکه روزی داده شود بقدر کفاف پس بر آن صبر و تحمل نماید و زیاده طلبی نجوید

خوش آنروزی رسیده تا کفایت که او را صبر باشد بی شکایت

۴۷۷- طهروا افواهکم فانها مسالك التسبیح- پاکیزه نمائید دهن های خود را و نظیف نگاه دارید زیرا که آنها راهها و وسائل تسبیح خدا وندی هستند

دهن کن پاك ای مرد نکودان   که باشد مسلك تسبیح یزدان

باب الظاء

٤٧٨- ظلم الاجیر اجره من الکبائر- ستم کردن بر مزدور در باب مزدش از گناهان کبیره است

ستم از مرد در اجر اجیران   یکی شد از کبائر نزدیزدان

باب العین

۴۷۹ علی مع الحق والحق معه- علی با حق است وحق با علی است

چنین گفتا رسول حی یکتا   علی با حق،حق با اواست بر پا

٤٨٠ علی خیر البشر من شك فیه فقد کفر- علی بهترین افراد بشر است کسیکه دراوشك کند کافر است

علی خیر البشر ماشد چواحمد   بود مانند او از حق مؤید

بودمانند او از جمله برتر   دراین هر کس کندشك هست کافر

۴۸۱ علی اخی فی الدنیاوالاخرة علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله- علی برادر من است دردنیا و آخرت علی پیشوا و امام نیکان و ابرار است وقاتل کفار و فجار یاری شده است کسیکه اورا یاری نماید و مخذول و منکوب است کسی که خذلان او جوید

علی آنکو مرا شد یار ویاور   بود اندر دو عالم هم برادر

امام وپیشوا بر نیکوان است   بامر حق کشنده فاجران است

بود منصور آنکو کرد یاریش   شود مخذول آنکو خواست خواریش

٤٨٢ عنوان صحیفة المؤمن حب علی- عنوان صحیفه ونامهٔ حسنات مؤمن دوستی علی است

چوفردا نامهٔ مؤمن شود باز   بحب حیدر آن را هست آغاز

پراست از کارهای خیر ودر آن بود مهر علی بی شبهه عنوان،

۴۸۳ علیکم بالشفائین العسل والقرآن- برشما باد بدو چیز که در آنها شفا است عسل و قرآن

چنین گفتا سروسردار کونین که ای مردم علیکم بالشفائین.
شفا اندر عسل بنهاده یزدان چو اندر خواندن آیات قرآن.

۴۸۴ عجباً لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء کیف لایحتمی من الذنوب مخافة النار- عجب دارم از کسیکه پرهیز میکند از خوردن طعام برای ترس از درد چگونه خود را نگاه نمیدارد از گناهان برای ترس از آتش

عجب دارم من از آن مرد خامی که میگیرد کناره از طعامی.
زبیم درد اندر دار دنیا ندارد بیم لیك از نار عقبا
که تا گیرد کناره از گناهان بدست آرد رضای حی سبحان

۴۸۵ عرضت علی ذنوب فلم اصب اعظم من رجل حمل القرآن ثم ترکه برمن عرض شد گناهانی پس نیافتم بزرگتر از گناه مردی که قرآن را حمل نماید و تارك دستورات آن باشد

بمن کردند چون عرض گناهان ندیدم سخت تر ذنبی ز انسان
ز ذنب آنکه قرآن راست حامل ولی نبود براو از جهل عامل

۴۸۶ علیکم بحسن الخلق فانه فی الجنة وایاکم وسوء الخلق فانه فی النار لامحالة - بر شما باد بنیکی خلق که دارندهٔ آن در بهشت است وبپرهیزید از بدخلقی که دارندهٔ آن در آتش است لا محاله

بحسن خلق انسان در جنانست به بدخلقی ورا آتش مکانست
شما را باد پس برخلق نیکو بخلق بد نشاید عادت و خو

۴۸۷ عفو الملوك ابقی للملك(۱)- عفو کردن پادشاهان باقی می

(۱) وبار نقل شده که فرمود (عفو الملوك بقاء الملك)

دارد ملك را

غرض ازخلق عالم مصدرجود نبی مصطفی اینکونه فرمود
که‌ازعفواست‌باقی ملك‌شاهان شوه‌زایل‌چوباقی گشت سلطان

۴۸۸-عجباللمؤمن فوالله لایقضی المؤمن قضاء الاوهو خیرا له شگفت آید مرا از برای مؤمن قسم بخدا که قضانمیشود از برای‌اوقضائی مگر اینکه خیر او است

عجب از مؤمنم آید بدوران قسم برذات پاك حی سبحان
که ناگردد زدرگاه خدائی بجز خیر از برای او قضائی

۴۸۹ عجبت لعاقل لایغفل عنه- عجب دارم برای عاقلی که غفلت از او نشود (یاعجب دارم ازغافلی‌که از او غفلت نمیشود وکرداراومنظور نظر است (اگر کلمه (لعاقل لغا فل) باشد

تعجب دارم از آنمرد عاقل که‌غفلت‌زونخواهد بودحاصل
ویافرموده زآنغافل که ازآن به‌فعلش غفلتی نبود بدوران

۴۹۰- عجبت لمؤمل دنیا والموت‌یطلبه- عجب دارم از کسی که آرزوی گناه دارد مرك اورا می طلبد

عجب‌دارم ازآنشوریده احوال که‌اورا شدگنه کردن زآمال
ولیکن باشد اورا مرك طالب شود آخر بر او از قهر غالب

۴۹۱- عجبت لضاحك ملافیه ولا یدری ارضی الله ام سخطه تعجب دارم ازخنده کننده که دهن خودرا پرمیسازد ونمیداندکه خدا راخوشنود کرده یابخشم درآورده است

عجب دارم ازآن‌خندان نادان که‌پرسازد دهان خویش‌ازآن
ولی‌حق‌راندانه کرده‌خوشنود ویا برخشم او زین خنده‌افزود

۴۹۲ علم‌الایمان الصلوة- علامت ایمان یاعلم ایمان نماز است

علم بی‌شبهه‌در ایمان نمازاست کز آن‌راه‌خدا برخلق بازاست

۴۹۳- علامة رضی‌الله تعالی عن‌خلقه رخص اسعار هم وعدل سلطانهم وعلامة غضب‌الله علی‌خلقه جورسلطانهم‌وغلااسعارهم
علامت خوشنودی خدا ازخلقش ارزانی نرخهای ایشان وعدل پادشاهان است وعلامت خشم خدا برمخلوق‌خود جورپادشاهشان‌وگرانی نرخهای آنها است

پی تنبیه خوب وبد سراسر مفاد این سخن گفتا پیمبر
بعدل پادشاه و رخص اسعار رضایش حق کندبرخلق اظهار
گران گردد از ایشان نیزاسعار برایشان‌بسته گردد باب‌هر کار
نه ایشا نرا مفرونه مناصی نه‌حال دفع و نه راه خلاصی
بیا(صافی)بده‌انصاف‌وگوراست تمنای‌خوشی‌ازمانه برجا‌ست
هرآنچه برسرماآید ازمااست جزای کارباشد بی‌کم‌وکاست

۴۹٤- عورة‌المسلم‌علی‌المسلم‌حرام-عورت‌مسلمان برمسلمان‌حرام‌است

بمسلم عورت مسلم حرام‌است که‌این فرمودهٔ خیرالانام است

۴۹۵- عدل‌ساعة خیر من‌عبادة ستین قیام لیالیهاوصیام‌نهارها وجورساعة فی‌حکم اشدواعظم عندالله من‌معاصی ستین سنة-
عدل ساعتی بهتراست‌ازعبادت شصت‌سال که شبها به‌نماز وطاعت به‌ایستد وروز هارا روزه بگیرد وجوز یکساعت در حکمی سخت‌تر و بزرگتر است نزد خدا ازگناهان شصت‌سال

بود ازشصت‌ساله‌خیر وطاعت فزونتر عدل دریکوقت ساعت
چنان کزشصت‌ساله‌ذنب‌وعصیان ستم درساعتی بالااست‌میدان

۴۹٦- علی‌الید ما اخذت حتی تؤدیه-بردست‌است هرچه‌را گرفت تاآن‌را رد وادا نماید

بهرچیزی که براو یافت کس ید بودواجب بر او کانرا کندرد

۴۹۷- عدة المؤمن کاخذ بالید- وعده مؤمن بکسی نسبت بچیزی مثال اینست که آنچیز راآنکس در دست گرفته است

زمؤمن گر کسی راعهدو وعداست چنان پندار مرآنرا که نقداست

زمؤمن وعدهٔ را گر پذیری چنان باشد که بادستت بگیری

۴۹۸- علم لاینفع کنز لا ینفق- دانشی که نفع وسودی ندارد مانند گنجی است که انفاق نمی‌شود

هر آن دانش که سودش درجهان نیست چو گنجی شد که انفاقی در آن نیست

باب الغین

۴۹۹- غریبتان کلمة حکم من سفیه فاقبلوها و کلمة سیئة من حکیم فاغفروها - دوچیز غریب است کلمهٔ حکمتی که از سفیه نادان سرزند پس همچه کلمهٔرا قبول نمائید و کلمهٔ بدی که ازحکیم وعاقل صادرشود پس آن‌را بیامرزید

دوچیزاست آنکه درعالم غریب است صدور هر دو امری بس عجیبست

یکی زین دو است حرف حکمت از آن که میباشد سفیه و هست نادان

دیگر حرف بد از مرد حکیم است که بهت آور برعقل سلیم است

پذیر آنرا ز نادان وین رها کن طلب آمرزش وی از خدا کن

الی ما قیل انظر لا بمن قال علی فرموده هم در باب اقوال

باب الفاء

۵۰۰- فاطمة بضعة منی فمن آذاها فقد آذانی ومن آذانی فقد آذی الله- فاطمه پارهٔ تن من است پس هر که اذیت کند او را پس بتحقیق مرا اذیت کرده وهر که اذیت کند مرا پس بتحقیق اذیت کرده خداوند را

چنین گفتا نبی حی ذوالمن | مرا شد فاطمه یکپاره از تن
اگر اورا اذیت کس نماید | در ایذا بروی من گشاید
مرا آنکو کند ایذا بدنیا | اذیت کرده برحی توانا

۵۰۱- **فاطمة شحمة منی یقبضنی ماقبضها ویبسطنی مابسطها**
فاطمه پارهٔ دل‌من وبمنزلهٔ پیه بدن من‌است مهموم میکند مراهرچه اورا مغموم سازد وشاد میکند مراهرچه اورا مسرورسازد

غرض ازخلق حق ختم النبیین | بگفتا با کمال عز و تمکین
که باشد فاطمه پارهٔ دل من | سرشته پیکرش زآب‌وگل‌من
اگر چیزی ورا مغموم سازد | مرا آنچیز هم مهموم سازد
وگرچیزیش سازد شاد وخرم | مرا آنچیز دلخوش میکند هم

۵۰۲- **فرمن المجنون فرارك من الاسد**- فرار کن‌ازدیوانه‌چنانکه از شیر فرار میکنی

فرار آنسان‌زمجنون کن که‌ازشیر | فرار آری، که تا گردی‌زجان‌سیر

۵۰۳- **فضل‌العلم الی‌احب من‌فضل العبادة وافضل‌دینکم‌الورع**
فضل دانش محبوبتر است بسوی من‌ازفضل عبادت و فاضل ترین مراتب دینداری شماورع وپارسائی ازمعاصی است(۱)

بود محبوبتر دانش برمن | زطاعات دیگر درراه ذوالمن
ورع ازسیئات واز خطیئات | بود افضل ز طاعات وعبادات

۵۰٤- **فضل العلم خیر من‌فضل‌العبادة** _ فضیلت دانش نیکـو تـر

---

(۱) وگفته‌اند ورع بر سه‌قسم است (قسمی که انسان را ازفسق‌خارج میکند وباعث قبول‌شهادت است واین ورع تائبین است) و قسمی که انسان بواسطه اوازشبهات محفوظاست یعنی‌صاحبش بعلاوه بر ترك‌معاصی معلومه تارك شبهات هم‌هست که‌مبادا درحرامی واقع شود(وقسمی که ترك میکند حلال‌را که مبادا منجر بحرام گردد. واین‌ورع متقین است

است از فضل عبادت

بود دانش بسی به از عبادت　　زفضل این مرآنرا شد زیادت

۵۰۵- فضوح الدنیا اهون من فضوح الاخرة- رسوائی دنیا سهل تر و آسانتر است از رسوائی آخرت

بود رسوائی دنیا بس آسان　　بر رسوائی عقبا یقین دان

۵۰۶- فمالك من مالك الاما اکلت فافنیت اولبست فابلیت او اعطیت فامضیت- نیست برای تو از مال تو مگر آنچه راکه خوردهٔ و ازمیان رفته یاپوشیدهٔ وکهنه ساختهٔ یاعطاکردهٔ وگذشتهٔ

نباشد از برایت در جهان مال　　مگر آن خوردهٔ فانی بهرحال
ویا پوشیدهٔ مدروس بالی　　که گردیده زتار و پود خالی
ویابخشیدهٔ کان گشته ممضی　　نباشد درکفت زآن هیچ برجا
دیگر چیزی که آنرامال دانی　　بود از غیر چون گشتی توفانی

باب القاف

۵۰۷- قیدوا العلم بالکتاب - مقید سازید دانش را به کتاب و نوشتن

بروی کاغذ آور آنچه دانی　　که گریادت رود ازاو بخوانی
نمایند استفاده مردم از آن　　بماند یادگار از تو بدوران

۵۰۸- قلة الحیاء کفر- کمی حیاو بی شرمی کفراست (یعنی رو گردانیدن از خداوند است نه کفر معروف

زبی شرمی حذرکن ای برادر　　که باشد آدم کم شرم کافر

۵۰۹- قلة العیال احد الیسارین - کمی عیال یکی از دو یسر و سهولت زندگانی است

عیال کم یکی از دویساراست　　که در بسیار عسر بیشماراست

۵۱۰- قاتلوا العدو بالدعاءفانه اسرع فیهم من السلاح - مقاتله کنید با دشمن بدعا ونفرین کردن که سریعتر است درایشان از اسلحهٔ جنك

اگر خواهی کنی بادشمنت جنك | بنفرین و دعا باید زنی چنك
که باشد از سلاح و تیر وخنجر | برای دفع خصم دون فزونتر

۵۱۱- قلیل الفقه خیر من کثیر من العبادة - اندك فقه بهتر است از بسیاری عبادت

کمی از فقه دانای نکوفر | زبسیار عبادت هست بهتر

باب الکاف

۵۱۲- کل معروف صدقة- هر کار شایسته ونیکی صدقه است

زنیکی جوی بر مردم تفوق | چه هر معروف میها شد تصدق

۵۱۳- کن فی الدنیا کانك غریب او کانك عابر سبیل وعد نفسك فی اصحاب القبور- باش دردنیا مانند غریب یا مانند عبور کنندهٔ راه وخودرا ازاصحاب قبور بشمار

بدنیا باش مانند غریبان | ویا چون عابر راهی شتابان
شمر خودرا ز اصحاب مقابر | بیاد آور که تبلی السرائر

۵۱۴- کادالفقر ان یکون کفرا(۱)- نزدیك است که فقر کفر باشد (یعنی گاهی انسانرا به این مرتبه میکشاند اگر صبور و متدین نباشد)

بود فقر آنچنان بر آدمی سخت | که سوی کفر گاهی میکشد رخت
خصوصاً گر بود درگاه پیری | نباشد نیز اورا دستگیری
درآن انواع خاریها نهانست | سراسر محنت ورنج وهوان است

---

(۱) وباز فرماید (کادت الفاقه ان تکون کفرا) ودرجامع الاحادیث است بضمیمهٔ (وکادالحسد ان یغلب القدر)

خدایا سهل کن این امر دشوار　　مکن خوارم مکن خوارم مکن خوار
اگر فقری دهی صبری عطا کن　　توخود از شر شیطانم رها کن

۵۱۵- کل عین زانیة- هرچشمی زناکار است (واین فرموده یا محمول برغالب ویا امکان آن است

هر چشمی که بینی شد زناکار　　زروی خوب چشم خویش بردار
خدایا چشم ما از بد نگهدار　　که شیطان دشمن است و نفس مکار

۵۱۶- کل صاحب علم غرثان الی علم - هر صاحب دانشی گرسنهٔ دانش دیگر است

هرآنکس صاحب علم است و دانش　　همیخواهد دهد او را فزایش

۵۱۷- کل مشکل حرام ولیس فی الدین اشکال- هر کار مشکلی ارتکاب او ودنبالش رفتن حرام است ودردین اشکالی نیست

بود هر مشکلی ممنوع وردین　　نباشد هیچ اشکال ای نکو بین

۵۱۸- کل شیئی بقدر حتی العجز- هر چیزی باندازه است حتی عجز و ناتوانی

بود هرچیز را اندازه ورآن　　بود عجز من و تو این یقین دان
خدائی کاین جهان راکرد بنیاد　　بهرچیز آنچه بد اندازه اش داد

۵۱۹- کفی بالمرء اثماان یضیع من یعول- نافی است در گناه مردانکه ضایع کند عیال خودرا و بحال آنها نرسد

عیالش گرکند تضییع انسان　　بود بس این گنه اورا بدوران

۵۲۰- کل سبب ونسب منقطع یوم القیامة الاسببی و نسبی- هر سبب و نسبی در روز قیامت منقطع است جز سبب و نسب من

سبب همچون نسب روز قیامت　　شود قاطع ودرآن بود کرامت
بجز از من که قطعی اندر آن نیست　　عیان میباشد این امر ونهان نیست

۵۲۱ـ کل فراش لاینام علیه انسان ینام علیه الشیطان ـ هر فراشی که بر او انسان نخوابد شیطان بر او میخوابد

فراشی کو نخوابد دروی انسان بخوابد اندر او بی‌شبهه شیطان

۵۲۲ـ کنوز الله اخفاء العمل والصبر علی الرزایا وکتمان المصائب
گنجهای خدا پنهان ساختن عمل خیر است که در ریا واقع نشود و صبر کردن درمصائب وکتمان آنها است

بود گنج خدا اخفاء کردار چه اورا با ریا نبود سر و کار
دیگر اندر مصائب صبر کردن ز مردم جمله‌را کتمان نمودن

۵۲۳ـ کل واعظ قبلة ـ هر واعظی قبلهٔ است ومورد توجه

بود هر واعظی قبله بمردم نسازد رشتهٔ وعظ خود ار گم

۵۲۴ـ کفی بالماء طیباً ـ کافی است آب از جهة بوی خوش وپاکیزگی

بود کافی بدان از بوی خوش آب که پاکیزه کند انسان ز هر باب

۵۲۵ـ کفی بالموت مفرقاً ـ کافی است مرك برای جدائی انداختن

بود بهر جدائی مرك کافی چه‌او چیزی دراینجا نیست وافی

۵۲۶ـ کفی بالمرء جهلا اذا اعجب برایه ـ کافی است دراثبات نادانی مردانیکه به‌رأی خود عجب نماید

برای جهل مرد این بس که اعجاب کند ازرأی خود دربین اصحاب

۵۲۷ـ کلکم راع وکلکم مسئول عن رعیته ـ همهٔ شما شبانید و تمام شما ازرعیت خود که‌درتحت رعایت وسرپرستی شما هستند مسئولید

شما هریك بجای خود شبانید که‌مسئول ازخود وازدیگرانید
زکردار رعیت راعی آن بود مسئول پیش پاك یزدان

۵۲۸ـ کبرت خیانة ان تحدث اخاك حدیثا هو لك مصدق و انت له کاذب ـ بزرك است از جهة خیانت اینکه حدیث گوئی وسخنرانی با

برادرت واوتورا تصدیق کند وحال اینکه تو برای او دروغگوئی

بنص گفتهٔ پاك پیمبر	بزرگ است آن خیانت ای برادر

که چون گوئی کلامی باکسی راست	تلقی سازد آنرا بی کم و کاست

ولی بااو تو آنچیزی که گوئی	در او راه دروغ و کذب پوئی

۵۲۹ـ کلمة حکمة یسمعها المؤمن فیعمل بها خیر من عبادة سنة سخن حکمت وپندی که بشنود آنرا مومن پس آنرا بکار بندد و بدان عمل کند بهتراست از عبادت یکسال

اگرمومن کلامی حکمت وپند	شنیدوشد بر آن ازصدق پابند

عمل پس کرد برآن ازسعادت	بود بهتر ز یکساله عبادت

۵۳۰ **کرم الرجل دینه ومروته علمه وحسبه عمله** ـ کرم مرد دین او ومروتش دانش او وحسب اوعمل وکاراواست

برای مرد دینش شد کرامت	بود دانا ئیش او را مروت

حسب باشدمراوراکاروکردار	اگر شایسته وصالح شد آنکار

۵۳۱ـ کفی بالموت واعظاوکفی بالتقی غنی وکفی بالعبادة شغلا وکفی بالقیامة موئلا وبالله مجازیاً ـ کافی است مرك برای پند و کافی است تقوی برای بی نیازی و کافی است عبادت برای شغل وکافی است قیامت برای رجوع وبازگشت وکافی استخدا برای مجازات کردن

بودکافی تورا در وعظ مردن	ره تقوی در استغنا سپردن

بشغل وکار کافی شد عبادت	بمرجع نیز کافی شد قیامت

بود کافی خدا اندر مجازات	بروز حشر در اعمال و نیات

۵۳۲ـ کنت نبیاً وآدم بین الماء والطین ـ بودم من نبی وپیمبر در حالیکه آدم میان آب و گل بود

نبی خاتم مسعود والا	که شد از ما سوی دررتبه بالا

باصحاب خودش روزی چنین گفت   میان جمع ایشان این گهر سفت

که من بودم نبی آنگه بعالم   که بین آب و گل میبود آدم

۵۳۳- کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار(۱) - هر بدعتی گمراهی است و هر گمراهی صاحبش در آتش است

بود بدعت ضلالت نزد یزدان   ضلالت میکشد انسان به نیران

۵۳۴- کثرة المزاح تذهب بماء الوجه و کثرة الضحك تمحو الایمان و کثرة الکذب تذهب بالبهاء - بسیاری مزاح و شوخی آبرو رامیبرد و بسیاری خنده نابود میسازد ایمان را و بسیاری دروغ میبرد بها و نورانیت انسان را

برد بسیار شوخی آبرو را   جدا از خود نما این داب و خو را

نماید ضحك وافر محو ایمان   کند در وادی غم مرد حیران

بهاء آدمی از کذب بسیار   رود از بین و گردد در جهان خوار

۵۳۵- کفارة الذنب الندامة - کفارهٔ گناه پشیمانی از آن است برای خداوند.

بود کفارهٔ عصیان ندامت   از آن تا صاحبش یابد سلامت

۵۳۶- کل ذی نعمة محسود الاصاحب التواضع و التواضع من اخلاق الانبیاء و التکبر من اخلاق الکفار و الفراعنة - هر صاحب نعمتی محسود است جز صاحب تواضع و تواضع از اخلاق پیمبران است و تکبر از اخلاق کفار و فراعنه

بهر نعمت که انسان گشت واجد   خلاصی نیستش از دست حاسد

ولی اندر تواضع نیست محسود   وگر باشد نخواهد گشت مردود

که این وصف از صفات مرسلینست   تکبر از صفات کافرین است

---

(۱) و در بعض اخبار است (بـ یاـها فی النار)

۵۳۷- كفك اللسان عن اعراض الناس صيام- بازداشتن تو زبان را از عرض و آبروی مردم در حکم روزه گرفتن است

زبان ازعرض مردم باز میدار   که همچون روزه باشد اجر اینکار

۵۳۸- كاظم الغيظ كضارب السيف في سبيل الله- فرو خورنده خشم مانند کسی است که در راه خدا شمشیر زند

هر آنکس خورد خشمش را بدوران   چه آن شمشیر زن در راه یزدان
بود در اجر نزد ایزد پاك   بنا بر گفتهٔ سلطان لولاك

۵۳۹- كل عين باكية يوم القيامة الا ثلاثة اعين عين بكت من خشية الله وعين غضت من محارم الله وعين باتت ساهرة في سبيل الله
هر چشمی در روز قیامت گریان است مگر سه چشم چشمی که گریسته باشد از ترس خدا وچشمی که پوشیده شده باشد از محارم خدا وچشمی که شب را صبح کرده باشد بیدار و باز در راه خدا

سه ملك بقا مصباح عرفان   چنین فرمود با ارباب ایمان
که هر چشمی بود در روز قیامت   بگری به جز سه چشم بی ملامت
یکی کز خوف حق با حالت درد   بریزد اشك بر رخساره زرد
دیگر چشمی که بر نامحرمان باز   نگشته تا شود باشهوت انباز
سیم چشمیکه در شبهاست بیدار   براه حضرت معبود جبار

۵۴۰- كن باراً واقتصر على الجنة وان كنت عاقا فتصبر على النار
با پدر ومادر نیکی نما و اکتفا کن به بهشت و اگر عاق آنها شدی پس صبر کن بر آتش

به بر والدین اقدام بنمای   پس آنکه کن بفردوس برین جای
وگر عاقی نما پس صبر بر نار   که میباشد عقوق از بدترین کار

۵۴۱- كنت اول الانبياء في الخلق وآخرهم في البعث من اول پیغمبران هستم در آفرینش و آخر ایشان هستم در مبعوث شدن برای دعوت خلق

منم بر انبیا در خلق اول   به بعثم آخر واز جمله افضل

٥٤٢- کثرة الاکل شوم- بسیار چیز خوردن شوم است

بسی شوم است پر خوردن ز انسان   که در آن درد بسیار است پنهان

شکم بنده برد رنج فراوان   شکم بنده نباشد بند یزدان

٥٤٣- کل اربعین داراً جیران من بین یدیه ومن خلفه وعن یمینه وعن شماله- هر چهل خانه همسایهٔ انسان هستند از چهار سمت از پیش رو واز پشت سر واز سوی راست واز سمت چپ

بود محسوب از هر سوز جیران   چهل خانه بحکم پاك یزدان

تمامی مر تورا همسایگانند   تورا مسئول حق خویش دانند

٥٤٤- کلام ابن آدم کله علیه لا له الا امر بمعروف او نهی عن منکر او ذکر الله- کلام وسخن گفتن پسر آدم تمامش برضرر او است نه برسود او مگر مردی که امر بمعروف یا نهی از منکر نماید یا خدارا یاد کند

کلام آدمی باشد تمامی   ضرر از بهر او در هر مقامی

مگر امرش بمعروف از در پند   وبا نهیش ز منهی خداوند

ویا ذکر خدای حی بیچون   که قدر آدمی زان گشت افزون

باب اللام

٥٤٥- لن یفلح قوم اسندوا امرهم الی امرأة- هرگز رستگاری نیابند مردمانی که امر خودرا مستند بسوی زن سازند (یعنی بزن امر خود را واگذارند)

کجا آن مردمانی رستگارند   که کار خود بزنها واگذارند

٥٤٦- لو کانت الدنیا تعدل عند الله مثقال جناح بعوضة ما اعطی کافرا ولا منافقا منها شیئا- اگر دنیا نزد خدا برابر بود با وزن بال پشه عطا نمی کرد کافر را ونه منافق را از دنیا چیزی

بقدر بال پشه گر معادل | بدی نزد خدا این پست منزل
نمی کردی عطا هرگز خداوند | بکافر یا منافق زان دمی چند
ندارد این سرای پیچ در پیچ | بنزد حق چو قدر و قیمتی هیچ
خنك آنکو از آن صرف نظر کرد | زسر سودای پر رنجش بدر کرد

۵۴۷- لایزال المسروق منه من تهمة من هو بریئی حتی یکون اعظم جرماً من السارق- پیوسته کسیکه ازاو دزدیده شده تهمت بکسانی میزند که از دزدی بری هستند تااینکه جرمش بزرگتر از دزد می شود

بقدری آنکه مالش گشت سرقت | زند براین و آن بی وجه تهمت
که تا جائی رسد کز دزد بالا | شود در جرم نزد رب اعلا

۵۴۸- لاتمار اخاك ولاتمازحه ولاتعده فتخلفه- نزاع و جدل با برادر خود مکن ونه بااو شوخی نماکه منجر بکسالت گردد ونه وعدهٔ بده اورا که آن را خلف نمائی

مکن بادوستان هرگز ممارات | نه شوخی خارج از مرسوم وعادات
مکن وعده بکس چون خلف سازی | که دین خود به دنیا در مبازی

۵۴۹- لیس الغنی کثرة العرض ولکن الغنی غنی النفس- نیست بی نیازی زیادی مال ومنال ولکن بی نیازی بی نیازی نفس است

غنا نبود به اموال فراوان | غنا باشد غناء نفس میدان

۵۵۰- للکسلان ثلاث علامات یتوانی حتی یفرط ویفرط حتی یضیع ویضیع حتی یأثم- از برای آدم کسل وتنبل سه علامت است سستی میکند تاحدی که تفریط کند درکار وتفریط میکند تا اینکه کار و وقت خودرا ضایع کند وضایع میکند تااینکه گناه نماید

بود صاحب کسالت را علامات | توانی تا کند تفریط اوقات
کند تفریط تا ضایع گرد داوقات | فتد اندر گناه وبیند آفات

۵۵۱- لاینبغی عبدا ان یکون من المتقین حتی یدع مالا باس به حذراً مما به الباس- سزاوار نیست که بنده از متقین باشد تا وا گذارد چیزی را که بدی دراو نیست برای حذر ازچیزی که دراو بدی است

نخواهد بنده گشتن زاهل تقوی ز روی واقعیت نزد دانا
مگر بهر خدا ترك حلالش نماید تا نیفتد در حرامش

۵۵۲- لاتجنی علی المرء الا یده- جنایت نمیرساند بمردمگر دست او (یعنی آنچه ازبدیها باو میرسد نتیجهٔ کردار اواست

نباشد مرد را در دیر فانی بجز دست خود وکردار جانی
بدست خویشتن برخود جنایت رساند از در جهل و غوایت

۵۵۳- لایشکر الله من لایشکر الناس- شکر نکرده است خدا راکسی که شکر احسان مردمرا ننماید

کسی کو داد شکر خلق ازدست بشکر خالق اورا نیست پیوست
کسی کرد است شکر حی منان که شکر خلق هم گوید بدوران

۵۵۴- لایرد القضاء الا الدعاء- رد نمیکند قضارا جز دعا

چوفرمود اینچنین سالار ابرار نبی هاشمی سلطان اخیار
نمیسازد قضارا جز دعا رد دعا راه بلا را می کند سد
دلاتا میتوانی پس دعا کن زخود پیوسته زان دفع بلا کن

۵۵۵- لایزید فی العمر الا البر- زیاد نمیکند عمررا مگر نیکی

شود بی‌شبهه زائد عمر انسان زکار نیك وفضل وجود واحسان

۵۵۶- لم یزل جبرئیل نهانی عن ملاحاة الرجال کما نهانی عن شرب الخمر وعبادة الاوثان- پیوسته مرا نهی کرده است جبرئیل ازمعارضهٔ بامردم چنانکه نهی کرده است ازمی نوشیدن و عبادت بتها

نمودم نهی جبریل از ملاحات بامر خالق ارض و سموات

پی دنیا نسازم من تنازع بپویم جز ره حلم و تواضع
چنان کز شرب خمر و بت پرستی نمودم نهی زامر اصل هستی
۵۵۷- لیس منا من ماکر مسلما- نیست از ما کسیکه با مسلمانی مکر نماید
زما نبود هر آنکو با مسلمان نماید مکر و حیله همچو شیطان
۵۵۸- لایهوی الضال الا الضال- میل ندارد گمراه مگر بگمراه
چنین گفتا نبی سلطان ذیجاه ندارد دوست گمره غیر گمراه
۵۵۹- لاحلیم الاذوعبرة- حلیمی و برد باری نیست مگر آنکه صاحب عبرت است
حلیمی نیست غیر از آنکه عبرت گرفته از غضوب پست فطرت
۵۶۰- لاخیر فی صحبة من لایری لك مایری لنفسه- خیری نیست در صحبت کسیکه نمی بیند برای تو آنچه را برای خود می بیند
نباشد خیر اندر صحبت آن که بهر آنچه خواهد نیست خواهان
۵۶۱- لاحکیم الاذوتجربة- حکیم نیست مگر صاحب تجربه
حکیم آن شد که میباشد مجرب نه آن کز تجربه نبود مهذب
۵۶۲- لایفتك مؤمن- مومن بهنگام فرصت کسی را نمیکشد
نباشد مؤمن شایسته فتاك نگردد هیچ گه در قتل بی باك
۵۶۳- لاطاعة للمخلوق فی معصیة الخالق- نباید طاعت مخلوق را در معصیت خالق نمود
نباید برد از مخلوق فرمان اگر شد برخلاف حکم یزدان
۵۶۴- لافقر اشد من الجهل- فقری سخت تر از نادانی نیست
چو نادانی نباشد فاقه سخت نه کس مانند نادان است بدبخت
ازاین جهل و غوایت کردگارا برون آور ز روی لطف مارا
دیگر مپسند مارا زار و نادان نما سیر ایمان از جام عرفان

چو باشد گر نمائی کار سازی　　دهی مارا به دانش بی نیازی.

٥٦٥- لم يبق من الدنيا الا البلاء وفتنة- باقی نیست از دنیا مگر بلا وفتنه.

برای مردمان باقی ز دنیا　　بلا وفتنه مانده لیس الا

٥٦٦- لا مال اعود من العقل- مالی سودمندتر از خرد نیست

نشد از عقل مالی در جهان به　　سر طاعت بفرمان خرد نه

٥٦٧- لا يلقى الله احد الا نادما ومن عمل خيراً قال ياليتني ازددت ومن عمل غير ذلك قال ياليتني اقصرت- ملاقات نمی کند خدا را احدی درقیامت مگر آنکه پشیمان است و نادم چه آن کسیکه عمل خیر کرده است میگوید کاش زیادتر کرده بودم و آنکه غیر آن عمل را کرده میگوید کاش کمتر کرده بودم

تمام خلق درروز قیامت　　پشیمانند و مقرون ندامت
کسی کوشد مطیع امر معبود　　بگوید کاش خیرم بیش از این بود.
کسی کو خیر او شد کمتر از شر　　بگوید کاش شرم بود کمتر

٥٦٨- ليس منا من غشنا ومن غش المسلمين ليس من المسلمين كسيكه دركار ماغش كند وآلودهٔ تهمتی سازد وخودرا نسبت بما خالص ومخلص نسازد از مانیست وکسیکه با مسلمانان این کار را بنماید از مسلمانان نیست

زما نبود هرآنکس راکه باما　　سر غش و فریبش شد به دنیا
وگر غش بامسلمانان کند کس　　از ایشان نیست و پاداشش همین بس.

٥٦٩ لا يشبع عالم من علم حتى يكون منتهاه الجنة- سیر نمیشود عالم ازعلم تامنتهای او بهشت گردد

نگردد هیچ سیر از علم دانا　　که تاگیرد بفردوس برین جا

٥٧٠- لا هم الا هم الدين- همی مانند هم قرض ووام نیست

چوهم قرض همی درجهان نیست	که تا گیرد بفردوس برین جا

۵۷۱- لیس الله شریك- برای خدا شریکی نیست

چنین گفتا پیمبر شاه خوبان	شریکی نیست بهرحی سبحان

۵۷۲- لیس منا من وسع الله علیه ثم قتر علی عیاله- نیست از ما کسی که خداوند براو گشایش داده پس او تنك بگیرد برعیالش

کسی کو باشد اندرخصب نعمت	خداوندش عنایت کرده وسعت

نمی باشد زما گر بر عیالش	بگیرد سخت اندر بذل مالش

۵۷۳- لافاقة لعبد یقرء القرآن - فاقه واحتیاجی نیست برای بندهٔ که قرائت قرآن نماید

هرآن بنده که شد قاری بقرآن	نه بیند سختی و فاقه بدوران

۵۷٤- لایغنی حذر عن قدر- بی نیاز نمیکند انسان را حذر ازقدر

حذر کی ازقدر گردد جلوگیر	نمی گردد قدر مغلوب تدبیر

حذر چون ازقدر نبود نگه دار	توخودرا برخدای خویش بسپار

۵۷۵- لایعجبکم اسلام رجل حتی تعلموا کنه عقله - بعجب در نیاورد شمارا اسلام مردی تابدانید کنه ومیزان خردوعقل او را

اگردیدی که بد مردی مسلمان	عجب ناید شما را هیچ گه آن

مگر آن دم که عقلشرا بسنجید	مسلما نیش از عقلش بفهمید

۵۷٦- لکل داء دواء ودواء الذنوب الاستغفار- برای هر دردی دوائی است ودوای درد گناهان آمرزش خواستن است

زروی مصلحت وزلطف یزدان	بود هردرد را بی شبهه درمان

دواء ذنب استغفار باشد	که اندرآن نجات ازنار باشد

۵۷۷- للصائم فرحتان فرحة عند افطاره وفرحة یوم یلقی ربه(۱)

---

(۱) (وفرحة عند لقاء ربه) نیز نقل شده است ودرخبر دیگر است (فرحة یوم القیامة)

برای روزه‌دار دوشادی است یکی نزد افطارش و دیگری نزد ملاقات پروردگارش

دوشادی هست بهر شخص صائم | که این دو از برای اوست دائم
یکی شادی او در گاه افطار | دیگر شادی بگاه عرض کردار

۵۷۸- لینصح الرجل منکم اخاه کنصیحته لنفسه- باید نصیحت نماید مرد برادر دینی خود را مانند نصیحتش برای خود

برادررا نصیحت گوی وده پند | چه خودرا در ره یکتا خداوند

۵۷۹- لو زاد یقینه لمشی فی الهواء- (درمحضر مبارکش گفته شد عیسی بر روی آب راه میرفت فرمود) اگر یقینش را زیاد می نمود هر آینه درهوا راه میرفت

یکی گفتا به پیغمبر که عیسی | گذر کردی زروی آب دریا
نمودی مشی آن پیغمبر پاك | بروی آب همچون خلق بر خاك
نبی خاتم آنکو صد چو عیسی | نمودی ازدم پاك خود احیا
جهان را کرد پرشکر زگفتار | مراورا گفت ازلعل درر بار
که گراو بریقین خود فزودی | ورا اندر هواهم مشی بودی

۵۸۰- لو انکم تتوکلون علی الله حق توکله لرزقتم کما یرزق الطیر تغدو خماصاً وتروح بطاناً- اگر شما توکل میکردید برخدا بنحویکه سزاوار است توکل براو هر آینه روزه داده می‌شدید چنانکه روزی داده می‌شود مرغ صبح می کند باشکم گرسنه وشب میکند باشکم پر

نبی مصطفی شاه فلك فر | زلعل آورد اینسان لؤلؤ تر
شمارا گر بود حق توکل | بخلاق دو عالم رازق کل
رسد روزی شمارا بی کم و کاست | زدرگاه خداوند ازچپ وراست
چه مرغی کو بوددرصبح جوعان | ولیکن سیر گردد شامگاهان

۵۸۱- لاینبغی للمؤمن ان یذل نفسه- سزاوار نیست برای مؤمن که

خودرا ذلیل و خوار نماید

شه‌دین قبله گاه پادشاهان — چنین فرمود با اصحاب ایمان
بمؤمن هیچگه نبود سزاوار — که‌سازد نزد مردم خویشتن خوار

۵۸۲- لاينبغي لذي الوجهين ان يكون اميناً عندالله- سزاوار نیست از برای دورو که نزد خدا امین باشد

کسی کو هست دورو نبود سزاوار — که گردد او امین حی دادار

۵۸۳- ليس منا من اضر مسلماً اوغره او ماكره- نیست از ما کسی که ضرر میزند مسلمانی را یا فریب میدهد اورا یا با او حیله مینماید

کسی کو بر مسلمانی مضر است — ویا مکار و مر اورا مغر است
نمیباشد زما این کس به تحقیق — شد دین کار از او سلب توفیق

۵۸٤- لودعيت الى ذراع لاجبت ولو اهدى الى كراع لقبلت

اگر خوانده شوم برای خوردن ذراعی از گوسفند هر آینه اجابت میکنم واگر هدیه داده شد بمن قلم وساق گوسفندی هر آینه میپذیرم (مقصود این است که دعوت مرد مرا رد نمی کنم)

شوم دعوت اگر بهر ذراعی — ویا هدیه بیارندم ذراعی
پذیرم این ز روی فضل واحسان — اجابت می کنم بهر [illegible] آن

۵۸۵- ليس شيء اسرع اجابة من دعاء غائب لغائب - نیست چیزی سریعتر از جهة اجابت از دعاء غائبی برای غائبی دیگر

دعاء غائبی از بهر غائب — بود اندر اثر [illegible]
میان هر دعائی در اجابت — نباشد مثل آن [illegible]

۵۸۶- ليس من البر الصيام في السفر - نیست از نیکی روزه گرفتن در سفر

ز نیکی روزه داری در سفر نیست — [illegible]

۵۸۷- لیس بالکاذب من اصلح بین الناس- دروغ گو نیست کسی که اصلاح دهد میان مردم (شاید مقصود این باشد که در اینصورت دروغ ضرر ندارد)

نباشد کاذب آنکو آشتی داد	میان مردم و ناکرد افساد

۵۸۸- لکل شیئی آفة وآفة امتی حب الدینار والدرهم - برای هر چیزی آفتی است و آفت امت من دوستی دینار ودرهم است

بود آفت برای جمله اشیا	برای امتم شد حب دنیا
زحب درهم ودینار ایشان	به آفت اندرند و بعد یزدان

۵۸۹- لیس منا من خلف بالامانة - نیست از ما کسی که به امانت تخلف نماید

زما نبود هر آنکس در امانت	نماید خلف و بگذارد دیانت

۵۹۰- لا نبی بعدی- بعد از من پیغمبر نیست

چنین گفتا رسول حی داور	که بعد از من نمی آید پیمبر

۵۹۱- لیس الخبر کالمعاینة- خبر وشنیدن مثل دیدن نیست

خبر چون آشکارا بیگمان نیست	شنیدن همچو دیدن در جهان نیست

۵۹۲- لیس شیئی اکرم من الدعاء- چیزی گرامی تر از دعا نیست

دعا برقرب ایزد هست سلم	ز هر چیزیکه بینی هست اکرم

۵۹۳- لباس المسلم عبادة- لباس مسلمان عبادت است

لباس مرد مسلم شد عبادت	خوش آنکو هست او را زین سعادت

۵۹۴- لو علم الرجل مافی حسن الخلق لیعلم انه یحتاج ان یکون له حسن خلق- اگر میدانست مرد که چه در حسن خلق است هر آینه می دانست که محتاج است به اینکه از برای او حسن خلق باشد

اگر از آنچه اندر خلق نیکو است	کسی آگه شدی میداشتش دوست

همی می کرد مراورا تمنا پی خوشنودی علام دانا

۵۹۵- لاحسب کحسن الخلق- حسبی و شرافتی ما نند نیکوئی خلق نیست

بمثل خلق خوش هرگز حسب نیست حسب مربوط بااصل و نسب نیست

۵۹۶- لاعبادة کالتفکر- عبادتی مانند تفکر نیست

کنی گردر عبادتها تدبر نخواهی یافت برتر از تفکر

۵۹۷- لاایمان لمن لاامانة له- ایمانی نیست برای کسی که امانت ندارد

کسی کورا امانت نیست ایمان نخواهد بود نزد اهل ایقان

۵۹۸- لو کنت آمراً احداً ان یسجد لاحد لامرت ان تسجد المرأة لزوجها- اگر بودم فرمان دهنده کسی را برای کسی سجده کند هر آینه امر میکردم که زن برای شوهرش سجده کند

سرخیل رسل سلطان ذیجود لسان موعظت اینگونه بگشود

که گر من درسجود خلق فرمان کسی رادادمی از خلق دوران

نمودم امر بر زنها سر اسر که بنمایند سجده بهر شوهر

۵۹۹ لاتؤدی المرأة حق الله حتی تؤدی حق زوجها- ادا نمیکند زن حق خدارا تاادا کند حق شوهر خود را

چنین گفتا شه ختمی پناهی بسازد زن ادا حق الهی

مگر سازد ادا آنرا که داور معین کرده حق از بهر شوهر

۶۰۰ لادین لمن لاعهد له- دین نیست برای کسی که عهدی برای او نیست

کسی را کو نباشد عهد محفوظ زدین هرگز نخواهد گشت محظوظ

۶۰۱ لاوحدة اوحش من العجب- تنهائی وحشتناك تراز عجب وخود بینی نیست

نباشد وحدتی از عجب اوحش کند جان ودل انسان مشوش

زخود بینی عبادتها خراب است　　　که بنیاد همه برروی آب است

۶۰۲- لامظاهرة اوثق من المشاورة- پشت بندی استوارتر ازمشاوره نیست

قوی‌تر زاستشاره پشتبان نیست　　　چو با آن قسمت انسان زیان نیست

۶۰۳ لاعقل كالتدبير- عقلی مانند تدبیر ونظر درعاقبت کارها نیست

نبی فرمود چون اینگونه تقریر　　　که عقلی می نباشد همچو تدبیر

نگه کن زابتدا پایان هر کار　　　زسوء عاقبت خودرا نگهدار

۶۰٤ ليس الشديد بالصرعة انما الشديد الذي يملك نفسه - نیست سخت ومحکم آدمی به کشتی گرفتن ومردمان نیرومندرا برزمین زدن بلکه شدید وقوی کسی است که مالك نفس خود باشد

نمی باشد به کشتی شخص پرزور　　　نه سخت است آنکه میباشد سلحشور

شدید آنشد که شد بر نفس مالك　　　نباشد از هوای نفس هالك

۶۰۵ لاتصلح الملق الاللوالدين والامام العادل- صلاحیت ندارد تملق وچاپلوسی مگر برای پدر ومادر وامام عادل

صلاحیت ندارد چاپلوسی　　　نمودن چاکری ودست بوسی

بجز ازبهر باب ومام ودیگر　　　برای پیشوای عدل گستر

۶۰۷- لا يقيم ايمان عبد حتى يستقيم قلبه ولا يستقيم قلبه حتى يستقيم لسانه- استقامت نیابد ایمان بندهٔ تاراست نشود دل او واستقامت نمی یابد دل او تا استقامت یابد زبان او

نگردد مستقیم از بنده ایمان　　　نیابد استقامت تادل آن

نخواهد بود این تا استقامت　　　زبان او بیابد بی ملامت

۶۰۸ لاتقوم الساعة حتى يقل الرجال ويكثر النساء- قیامت قائم نشود تااندك شوند مردان وبسیار گردند زنان

قیامت میشود آنگاه برپا　　　　که مرد اندك شود بسیار زنها

۶۰۹- **لقنوا موتاکم لااله الاالله** - تلقین نمائید مردگان خودرا کلمه طیبه لااله الا الله

کنید اموات خود تلقین تهلیل　　　　که باشد بهرشان تکریم و تجلیل

۶۱۰- **لاتترکوا النار فی بیوتکم حین تنامون** - آتش را باقی نگذارید درخانهای خود هنگامیکه میخوابید

چومیخوابید آتش در منازل　　　　کنید اطفا اگر هستید عاقل

۶۱۱- **لاتسبوا الدیك فانه یدل علی موافیت الصلوة** - خروس را دشنام مدهید که او رهنمائی میکند بر اوقات نماز

مکن سب خروس و لعن بر آن　　　　که شد هادی به اوقات نمازان

۶۱۲- **لاخیر فی صحبة من لایری لك من الحق مثل ماتری له** - خیری نیست درصحبت کسیکه نمی بیند برای تو از حق مانند آنچه را تومی بینی برای او

کسی کزحق نه بیند بهر تو آن　　　　که می بینی برای او بدوران

کجا در صحبتش بهرتو خیر است　　　　برایت سربسر خسران وضیر است

۶۱۳- **لاتعمل شیئا من الخیر ریاء ولاتدعه حیاء** - کارنیك را بطور ریا بجا نیاور ونه اورا واگذار برای شرم از کسی

مباش اندر عمل هرگز مرائی　　　　مپو در آن بجز راه خدائی

مکن خیری رها ازشر مردم　　　　مکن سررشتهٔ شرع وخرد گم

۶۱۴- **لا یذهب حبیبتا عبد فیصبر و یحتسب الا دخل الجنة** - چشم کسی پوشیده نمیشود که صبر و تحمل نماید مگر اینکه داخل بهشت میشود

کند گر صبر بر کوری به دنیا　　　　کسی اندر بهشت اوراست مأوی

۶۱۵- لایزال العبد فی الصلوة ماانتظر الصلوة - پیوسته بنده از نمازگذاران محسوب است مادامی که منتظر نمازاست (یا مراد ازصلوة اولی رحمت است یعنی بنده پیوسته در رحمت الهی است ما دامی که انتظار نما ز میکشد

هر آنکس برنمازش انتظاراست مصلی نزدحق اندرشماراست

۶۱۶- لاتظهر الشماتة لاخیك فیعافیه الله ویبتلیك - برادر خود راشمانت مکن مباباشد خدااور ازدرد عافیت دهد وتورا مبتلا سازد

مکن کس را زنیك وبد شماتت مکن بی‌وجه مردم را ملامت
که‌شاید حق کند اورا معافا ت تورا هم از بلاسازد مکافات

۶۱۷- لمبارزة علی علیه السلام لعمروبن عبدود یوم الخندق افضل من عبادة امتی الی یوم القیمة - نبرد علی علیه السلام با عمروبن عبدود درروز خندق افضل است ازعبادت امت من تاروز قیامت (ونیز در کتب معتبره نقل شده که فرمود ضربة علی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین

نبرد مرتضی در جنك خندق که از آن شد بقاء دین محقق
نبی گفتا که در فضل است برتر زطاعتهای این امت سراسر

۶۱۸- لاتسبوا الاموات فتؤذوا الاحیاء - سب مکنید مرده هارا پس اذیت کرده باشید زنده هارا

رها سازید سب مردگا نرا چه آن ایذا بود مرزندگان را

۶۱۹- لایرد الرجل هدیة اخیه فان وجد فیکافیه - ردنکند مرد هدیهٔ برادر دینی خودرا پس اگر یافت چیزی را مکافا ت مینماید (یعنی باید بپذیرد پس اگر داشته باشد وبتواند اونیز برای او هدیه بفرستد

مکن از دوستان رد هدیات وگرداری نما آن را مکافات

۶۲۰- لاتمسح بثوب من لم تکسه - مسح مکن جامهٔ کسیرا که دراو نپوشانیده

رهاکن مسح ثوبی راکه آن‌را　　نپوشا نیدهٔ مر مردمان را
نباشد باکست چون فضل واحسان　　مجو پس خیر ازاو ایمرد نادان

۶۲۱ـلاتمیتوا القلوب بکثرةالطعام والشراب فان‌القلوب تموت کالزرع اذا کثر علیه‌الماء ـ نمیرانید دلهارا بزیادتی طعام وشراب به درستیکه دلها میمیرند چنان که زرع‌میمیرد وازمیان‌میرود بزیادتی آب

باکل وشرب قلب خودنمیران　　که‌مرده دل‌بود از حزب شیطان
چه‌زرعی اندراو شدآب اکثار　　بمیرد دل‌زاکل وشرب بسیار

۶۲۲ـلاتشبعوا فیطفأ نورالمعرفة قلوبکم ومن بات یصلی فی خفة من‌الطعام باتت حورالعین حوله ـ سیر نشوید ازطعام‌ودرچیز خوردن زیاده روی نکنید پس خواموش شود نور معرفت ازدلهای شماو کسیکه شب را صبح کند بنماز گذاردن در سبکی شکم از طعام حور العین شب‌را بروزآورد دراطراف‌او

شکم راپر مکن مانند حیوان　　مکن خواموش دردل‌نورعرفان
ببطن خالی آنکو در نمازش　　کند شب صبح را از نیازش
نماید حور در پیرامن او　　شب خود صبح رامر دوالمن او

۶۲۳ـ لاتردواالسائل ولوبشق تمرة ـ رد نکنید سائل را اگر چه بنصف خرما باشد

امین درگه معبود یکتا　　پی ارشاد با اصحاب گفتا
همانا رد سائل کار بیجا است　　دهیداورا اگر چه‌نصف‌خرماست

۶۲۴ـ لاتحقرن من‌المعروف شیئا ـ البته کوچك نشمر ز معروف و خوبی چیزی را

زمعروف آنچه شدفرضش بدنیا　　مدان آن را حقیر ای مرددانا
بکن معروف و نیکی تاتوانی　　مکن درکسب آن‌هرگزتوانی

۶۲۵- لاتواعد اخاك مواعد فتخلفه -وعده مده برادرخودرا بوعده هائی که تخلف نمائی وعدهٔ خودرا

مکن وعده بکس چیزیکه در آن | نداری قصد ایفا از دل وجان،
که خلف وعده بس کاریست بیجا | نباشد لایق مرد توانا

۶۲۶- لا تعجبوا بعمل عامل منکم حتی تنظروا بم یختم له- تعجب مکنید از عملی که عاملی ازشما بجا میاورد تا به بینید چگونه ختم خواهدشد

عجب نباید شما را کار نیکو | که تا بینید چون شد آخر او
بسا باشد که دراثنا همان کار | شود فاسد زمکر نفس مکار

۶۲۷- لاتمنعن احدکم مهابة الناس ان یقوم بالحق اذا علمه منع نکند یکی ازشمارامهابت مردم ازاینکه قیام بحق نماید زمانی که او را دانست

بحق میباش قائم گر بدانی | مکن اندر اداء حق توانی
مشو ممنوع گر بینی مهابت | زمردم یا که توبیخ و ملامت

۶۲۸- لایخلو رجل بامرئة الاوثالثهما الشیطان-خلوت نمیکند مرد بازن اجنبیه مگراینکه سیمی آنها شیطان است

کند مردی اگر خلوت بعالم | بآن زن کو مراورا نیست محرم
شود براین دو سیم شخص شیطان | که قوادی نماید بهر ایشان

۶۲۹- لاترضین احداً بسخط الله-خشنودمساز کسی را بخشم خداوند

نبی خاتم آن سلطان اوتاد | چه خوش فرمود این از بهر ارشاد
بچیزی کان بود مبغوض معبود | مکن هرگز کسی ازخویش خوشنود.

۶۳۰- لاتحمدن احداً علی فضل الله- حمد مکن احدی را بر فضل واحسان خداوند

دیگر ره آن نخستین فیض داور　　چنین ازتنك شکر ریخت شکر
مکن حمد کسی بر فضل یزدان　　که بس زشت است این از بهر انسان

٦٣١- لاتذمن احدآعلی مالم یوتك الله فان رزق الله لایسوقه الیك حرص حریص ولایرده عنه کراهة کارة. مذمت مکن احدی را بر آنچه خداوند اوراعطا بتو نکرده است زیرا که روزی خدارا نه بسوی تو میکشاند حرص حریصی و نه از تورد مینماید کراهت کراهت دارندهٔ

مکن ذم کسی بر آنچه یزدان　　نداده مر نورا از فضل واحسان
که نه حرص حریصش میکشاند　　نه کره کارهی بازش نشاند

٦٣٢-لن تهلك الرعیة وان کانت ظالمه مسیئة اذا کانت الولاة هادیة مهدیة - هلاك نمیشود رعیت هرچند ظالم و گنه کار باشد زمانی که متولیان امور ایشان ووالیانشان هدایت کننده وهدایت کرده شده باشند

بود والی گراز اهل هدایت　　رعیت پرور و هم باعدالت
نمی افتد رعیت در هلاکت　　وگر باشند در جور وعداوت

٦٣٣-لولا اخشی علی قلوبکم لسئلت الله ان یسمعکم من عذاب القبر مثل الذی اسمع. اگر نمیترسیدم بر دلهای شما که از شدت اضطراب پاره پاره کردند هرآینه درخواست میکردم از خدا که بشنواند بشما صداهای باهول وسخت عذاب قبررا چنان که من میشنوم

مرا گرخوف بر دلها نبودی　　دردرخواست ازحق بر گشودی
که سازد در شما مسموع چون من　　عذاب قبرو گردد امر روشن

٦٣٤ لیس عند ربی صباح ولامساء.پیش پروردگار من صبح و شامی نیست (یعنی خداوند زمانی نیست

بنزد کردگار حی علام　　نباشد بامداد ونی بود شام
که حق از حیز امکان فزونست　　زدرك عقل ذات او برون است

۶۳۵ لو یعلم المؤمن ماعندالله من العقوبة ماطمع بجنته احد ولو علم الکافر ماعندالله من الرحمة ماقنط من الجنة احد- اگر مؤمن میدانست که چیست وچه مقدار است عقوبتی که نزد خدااست طمع به بهشت اواحدی نمیکرد واگر بداند کافر آنچه را نزد خدا است از رحمة مأیوس نمیشد از او احدی

اگر بر آنچه میباشد عقوبات — بنزد پاك حق بهر مجا زات

بدی هر مرد مؤمن را بصرت — نمیکردی طمع هرگز بجنت

وگر کافر به رحمش بود دانا — نبد مایوس زان حی توانا

۶۳۶ لولارحمة ربی علی فقراء امتی کادالفقران یکون کفراً بود اگر رحمت پروردگار من برفقراء امت نزد یك بود که فقر کفر باشد

اگر بر مردم محتاج امت — نبداز کردگارم لطف ورحمت

هما نا بود منجر فقر انشان — بسوی کفر وزائل میشد ایمان

۶۳۷-لاتجلسوا عندکل عالم لایدعوکم من خمس الی خمس من الشك الی الیقین ومن الریاء الی الاخلاص ومن الرغبة الی الزهد ومن الکبر الی التواضع ومن العدواة الی المحبة - منشینید نزد دانشمندی که نخواند شمارا ازپنج چیز بسوی پنج چیز از شك بسوی یقین واز ریا بسوی اخلاص واز رغبت بدنیا بسوی زهدوترك دنیاواز کبر بسوی تواضع وازدشمنی بسوی دوستی

مباد ا نزد آن عالم نشینند — که از وی دعوت خودرا نبینند

بسوی پنج چیز از پنج اول — زشك سوی یقین بروجه اکمل

واز افعال ریائی سوی اخلاص — که در بحر صفا گردید غواص

دیگر آنکه هم از رغبت بدنیا — بخواند سوی زهد آن مرد دانا

دیگر از کبر تان سوی تواضع — چو خلقی بس نکو باشد تخاضع

دیگر دعوت شمارا از عداوت کند ازدوستی سوی محبت

۶۳۸- لیس من اخلاق المؤمن الملق الافی طلب العلم- نیست از اخلاق مؤمن تملق کردن مگردر طلب علم و دانش

تملق نیست وصف اهل ایمان بجز از بهر اخذ علم و عرفان

۶۳۹-لولارجال خشع وصبیان رضع وبهائم رکع لصب علیکم العذاب صباً- اگر نبودند مردانی که درراه خدا خاشعند و کودکانی که شیر خوارند(رحیواناتی که چرا می کنند هر آینه ریخته میشد بر شما عذاب ریخته شدنی

نبی رحمت محبوب مسعود مفاد این سند بست ازمهر فرمود

بدنیا گر نبد مردان خشع نه کودکهای بی تقصیر رضع

نه برروی زمین اصناف حیوان که میباشند رتع در بیابان

شمارا لطف حق کی بودشامل عذابش بر شما میگشت نازل

۶٤۰-لو کان لابن آدم وادیان من ذهب لابتغی الیهما ثالثا ولا یملاجوف ابن آدم الاالتراب ویتوب الله علی من تاب - اگر برای پسر آدم بوده باشد دووادی ازطلا هر آینه طلب میکند از شدت حرص سیمی را و پر نمیکند شکم پسر آدم را مگر خاک وخداوند باز گشت مینماید بسوی کسیکه باو باز گشت نماید

اگر باشد برای آدمی زاد دووادی از طلا باز است ناشاد

طلب سازد زروی حرص دیگر بهر مقدار شد جوید فزونتر

بجز ازخاك کی شد جوف آدم پر اندر این سرای محنت وغم

هر آنکس توبه بنماید زعصیان پذیرد از ویش خلاق منان

۶٤۱- لودخل العسر حجرالدخل الیسر حتی یخرجه- اگر عسرو تنگی داخل شود درحجره هر آینه داخل میشود در آن یسر و آسایی تا

بیرون کند اورا (اگر حجراً باشد که حرف اول حاء و حرف دویم جیم است (واگر حرف اول جیم وحرف دویم حاء یعنی حجراً باشد مقصود اینست که اگر تنگی وعسر داخل سوراخی شود هر آینه داخل میشود در آن آسانی و یسر تا بیرون کند اورا

اگر عسری به حجری گشت داخل   کند یسرش برون ز آنجا و منزل

٦٤٢ لاخیر فی من کان من امتی لیس بعالم ولا متعلم- خیری نیست در کسی از امت من که نه عالم باشد و نه متعلم نه دانا باشد و نه در مقام

فرا گرفتن دانش

اگر نه عالمی نه در تعلم   نداری خیر بر وجه تمام
چو حیوانی تو چون خیری نداری   نه آموزی و نه آموز گاری

٦٤٣ لیس خیرکم من ترك الدنیا للآخرة ولا الآخرة للدنیا ولکن خیرکم من اخذ من [illegible] و هذه- خوب شما کسی نیست که ترك نماید دنیارا برای آخرت و نه آخرت را برای دنیا ولکن نیك شما کسی است که ازاین و آن هردو بهره گیرد

نبی صادق دین شاه خوبان   چنین گفت از پی تکمیل انسان
نباشد زان آنکو ترك عقبا   نماید در پی تحصیل دنیا
نه آنکو عکس اینش هست کردار   سازد بهر دنیای خودش کار
بود نیك شما آنکو به دوران   فرا گیرد هم از این وهم از آن

٦٤٤ لعن الله الآمرین بالمعروف التارکین له والناهین عن المنکر العاملین به- لعنت کند خدا آنانرا که امر بمعروف می نمایند وخود تارك آنند وکسانی راکه نهی از منکر می کنند وخود به آن عمل میکنند

عدالت کند آنکس که فرمان   دهد بر خیر وخود شد تارك آن
دگر آن ناهی از کردار منکر   که خود سازد در آن میدان داور

٦٤٥- لاباس بالشعر لمن اراد انتصافاً من ظلم واستغناءً من فقر وشكراً على احسان- درشعر بدی نیست برای کسیکه بخواهد از آن رفع ظلمی نماید وبه‌داد مظلومی برسد وباخودرا ازفقر واحتیاج بی نیاز کند وباشکر احسانی رانماید

بدی درشعر نبود گر بگوئی وزان انصاف مظلومی بجوئی
وباسازی طلب از آن غنائی اگر در فقر وحاجت مبتلائی
وباباشد تورا مقصود از آن مدیح محسن وپاداش احسان

٦٤٦- لكل امة فتنة وفتنة امتی المال- از برای هرامتی فتنه‌است و فتنهٔ امت من مال است

تمام امتان را فتنهٔ هست که‌میکردندزان‌درمنزلت‌پست
برای امت من مال دنیا بود فتنه چه‌درسرا چه ضرا

٦٤٧- لاتنظروا الی صومه وصلوته ولکن انظروا الی ورعه عند الدنیار والدرهم- نظر مکنید بسوی روزه و نماز کس ولکن نظر کنید بسوی پارسائی او نزد دینار ودرهم (که دیندار کسی است که از دینار ودرهم حرام ومال مردم اجتناب کند

نماز وروزه کردن‌نیست برهان برای صحت و تقوای انسان
مگر پرهیز از دینار و درهم نماید چون بدید اورا محرم

٦٤٨- لعن الله المثلث- خدا لعنت کند مثلث را عرض کردند کیست مثلث فرمود (الذی یسعی بصاحبه الی سلطانه فیهلك نفسه و صاحبه و سلطانه) آنکسی است که نزدسلطان سعایت میکند صاحب خودراو سخنی درحق‌او میگوید که‌سلطان‌رابراو غضبناك‌ساخته‌اواوراذیت کند پس‌هلاك میکند خودش وصاحبش وسلطانشرا

مثلث را نماید لعن یزدان که‌شد ساعی کسیرا نزدسلطان

سه کسرا درهلاکت او گرفتار   نماید از هوای نفس غدار
یکی آن مرد بی تقصیر مظلوم   دیگر خود سیم آن سلطان میشوم

۶٤۹- لایقبض العلم انتزاعاً من الناس ولکنه یقبض العلماء حتی اذا لم یبق عالم اتخذ الناس رؤساً جهالا استفتوا فافتوا بغیر علم فضلوا واضلوا- علم از مردم گرفته نمیشود ولی دانشمندان قبض میشوند (اشاره به آنکه از دنیا میروند) تا وقتی که عالمی نمماند پس مردم میگیرند. نادانان را رؤساء خود که از آنها استفتا میکنند و آنها فتوی میدهند بدون علم پس گمراه میشوند و گمراه میکنند

نگردد منتزع از خلق دانش   ولی گردند کم ارباب بینش
چو نبود عالمی دیگر بدنیا   فرا گیرند خلق از پیرو برنا
رئیسانی در آندم جمله جهال   بفتوی سر بسر مولع در اینحال
همه در بند مال و در پی جاه   همه گمره کن و خود نیز گمراه

۶۵۰- لایدخل الجنة من لایا من جاره بوائقه- داخل بهشت نمیشود کسی که ایمن سازد همسایهٔ خودرا از رنجها واذیتهای خود

کسی کز رنج او همسایه ایمن   نباشد جنت اورا نیست مسکن

۶۵۱- لوان المرأة لاتتصنع لزوجها لصلفت عنده- اگر زن خود رانیاراید وتصنع ننماید پیش شوهرش بی منزلت وحظ و نصیب است

برای مرد خود گر زن تصنع   نسازد کی کند مردش تواضع
برای شوی خود آرائی زن   سزاوار است ومطلوب مهیمن

۶۵۲- لاتجسسوا ولاتحسسوا- نه تجسس کنید و نه احساس عیب مردم را نمائید

تجسس از عیوب وحال مردم   نماید مردمیت زاد می گم

۶۵۳- لاتجامعوا فی النکاح علی الشبهة وقفوا عند الشبهة - جمع

نشوید وواقع نگردید درنکاح برشبهه وتوقف نمائید نزد شبهه ومشتبه
وامرتکب نشوید

نکاح مشتبه متروك میدار   زکار مشتبه خودرا نگهدار

٦٥٤- لواجتمع الناس علی حب علی ابن ابیطالب لماخلق الله النار
اگر مردم مجتمع میشدند بردوستی علی ابن ابیطالب صلوة الله علیه وآله
هرآینه خداوند نمی آفرید آتشرا

شه دین خسرو عالم محمد   چنین فرمود ودرآن شبهه نبود
که گر بردوستی شاه مردان   علی بد اجتماع خلق دوران
خداهرگز نکردی خلق آتش   نه زین اندیشه کس میشد مشوش

٦٥٥- لوان البحر مداد والریاض اقلام والانس کتاب والجن
حساب ما احصوا فضائلك یا اباالحسن- اگر دریا مداد گردد ودرختان
اقلام وانس نویسنده وجن حساب کننده احصا نخواهند کرد فضل تورا
ای اباالحسن (مخاطب باین کلمات حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام است

نبی خاتم مسعود والا   چنین گفتا بحکم حق تعالی
اگردریا مداد وجمله اشجار   قلم گردند حتی شاخه وخار
شوند آنکه تمام انس کتاب   همه افراد جن گردند حساب
بلاشك یا علی فضل تو احصا   نمیسازند این خلق توانا

٦٥٦- لایکون العبد مؤمنا حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریك
شریکه والسید عبده- نمیباشد بندهٔ مؤمن تااینکه محاسبه نماید بانفس
خود درآنچه سرمایهٔ عمر رادرآن صرف نموده سخت تر از محاسبهٔ شریك
شریك خودرا وآقا بندهٔ خود را

نباشد شخص مؤمن تاکه باخویش   حساب کار بنماید کم وبیش
ازآن برترکه انبازی زانباز   حسابش راکشد زانجام وآغاز

ویا آقا حساب بندهٔ خویش کشد یا هرچه دقت از کم و بیش

۶۵۷- لو بغی الجبل علی جبل لدك الباغی منهما ابداً- اگر ستم کند کوهی بر کوهی هر آینه ستم کنندهٔ از آن دو ازهم بپاشد و پاره پاره گردد

مکن باکس ستم ای مرد دانا که می بینی سزایش را به عقبا
دراین گیتی شوی هم مبتلا زود به بین پیغمبر اکرم چه فرمود
نماید گر ستم کوهی به کوهی نخواهد ماند از بهرش شکوهی
به دست عدل حق گردد گرفتار زیکدیگر بپاشد خوار و افکار

۶۵۸- لیس السارق الذی یسرق الناس ولکن الذی یسرق الصلوة دزد کسی نیست که ازمردم دزدی میکند دزد آن کسی است که ازنماز خود میدزدد

نباشد دزد دزد مال انسان ازاو دزد نماز اقبح همی دان
زهردزدی بتر دزد نماز است که خاص از بهر حی بینیاز است

۶۵۹- لو رای العبد اجله وسرعته الیه لابغض الامل وطلب الدنیا اگر بنده میدید شتاب اجل خود را هر آینه دشمن میداشت آرزو و طلب دنیا را

اگر میدید کس این قرب آجال شدی مبغوض او دنیا و آمال

۶۶۰- لایلدغ المؤمن من جحر مرتین- گزیده نمیشود مومن ازسوراخی دو مرتبه (یعنی اگر ازشخصی یا راهی فریب خورد دیگر گول آنرا نمیخورد

دوبار ازجحر واحد مرد دیندار گزیده‌می نخواهد گشت هشدار

۶۶۱- لاعلیم الاذوغیرة ولاحکیم الاذوتجربة- دانائی نیست مگر صاحب غیرت وحکیمی نیست مگر صاحب تجربت

علیم ازدانش وغیرت علیم است حکیم ازتجربت دارد حکیم است

٦٦٢- ليس يصاد من الصيد الاضيع تسبيحه- صيد نميشود پرندهٔ مگر آنکه تسبیح خداوندرا ضایع نموده باشد

نشد مرغی بدام صید صیاد جز آن مرغی که تسبیحش شد از یاد

٦٦٣- لوكان الرفق خلقايرى ماكان مما خلق شيئى احسن منه

اگر رفق ومدارا خلقی بود که دیده میشد نبود چیزی نکوتر از او

مدارا گر شدی خلقی نمایان نبد بی شبهه مخلوقی به از آن

٦٦٤- لايملاجوف ابن آدم الاالتراب- پر نمیکند باطن وجوف پسر آدم را مگر خاك

نخورده آدمی تا از اجل تیر نگردد از متاع این جهان سیر

سپار ندش اگر گیتی سراسر نگردد قانع و خواهد فزونتر

٦٦٥- لاحول ولاقوة الابالله كنزمن كنوزالجنة- لاحول ولاقوة الا بالله گنجی از گنجهای بهشت است

بود در حولقه اسرار بسیار بود گنجی زفردوس اندر آن دار

٦٦٦- لاتخن من خانك فتكون مثله ولاتقطع رحمك وان قطع رحمك خیانت مکن باآنکه باتوخیانت کرد پس مثل اوباشی وقطع رحم مکن اگرچه آن قطع رحم کرده باشد

خیانت با تو کرد ار مرد غدار رهاسازش مکن باوی تو اینکار

و گر خویشت نماید قطع پیوند مبراز وی تو در راه خداوند

٦٦٧- لامشى الافي الخير- راه رفتن بایددرخیر باشد

چنین گفتا رسول حی ذوالمن نباید جز براه خیر رفتن

٦٦٨- لاتعط سلاحك الفاجر فيقتلك- عطا مکن سلاح خود را به نابکار پس بکشد تو را

مده هرگز سلاحت را بفاجر که شاید قتل توزوگشت صادر

۶۶۹ـ لاتلقنوا الناس الکذب ـ دروغ را یاد مردم ندهید

تورا گر راستکاری عادت‌وخواست　　مکن تلقین مردم کذب ایدوست

۶۷۰ـ لایلوم‌الله علی الکفاف ـ ملامت نمیکند خدا بر تحصیل مقدار کفاف

بمقدار کفاف ار جوید انسان　　ملامت نیستش از حی سبحان

۶۷۱ـ لایغرنك ذنب الناس عن ذنبك ولانعم الناس عما انعم الله علیك ولاتقنطوا الناس من رحمة‌الله وانت ترجوه ـ مغرور نسازد تو را گناه مردم از گناه خود ونه نعمت های مردم از آنچه خدا باتو انعام فرموده (یعنی باید هردوا در نظر بگیری نه گناه خودرا در جنب گناه دیگران کوچك شماری ونه نعمت‌های خودرا در پیش نعمت های این وآن اندك دانی و شکر آن را نگذاری) و مأیوس مکن از رحمة حق کسی را وحال اینکه خودت به‌او امیدداری

نباید از گناه غیر مغرور　　شوی واز گنه افتی زحق دور

نه نعمتهای مردم‌ز آنچه انعام　　نموده بر تو فرد حی علام

مباش‌ازاینه‌وچیزای‌مرد عاقل　　چومردان‌خدا یك‌لحظه غافل

مکن نومید کس از رحم باری　　چه بر آن هم خودت امیدواری

۶۷۲ـ لایحب علیا منافق ولایبغضه مؤمن ـ دوست نمیدارد علی را منافق ودوشمن نمیدارد اورا مؤمن

منافق‌دوستدار مرتضی نیست　　که‌حب‌حیدر ازایمان جدانیست

ندارد دشمنی باشاه مردان　　هر آنکس راست‌دردل نورایمان

۶۷۳ـ لایزال‌الشیطان فی‌ذعر من‌المؤمن ماحافظ علی‌الصلوات الخمس فاذا ضیعهن تجرء علیه فاوقعه فی‌العظائم - پیوسته شیطان درترس ازمؤمنی است که درنمازهای پنجگانه محافظت‌ومواظبت نماید پس‌زمانی که‌آنهارا ضایع ساخت گستاخی‌میکند براو واورادر گناهان

بزرك میاندازد

بود در بیم شیطان‌زآن‌نکوخوی که می آرد نماز پنج نیکوی
چو اینکار نکو را برد ازیاد کندجرئت کند زوبیخ وبنیاد

٦٧٤- لایحل لمؤمن ان یهجر اخاه فوق ثلاث ـ حلال نیست از برای مؤمن که برادر خودرا ازخود زیادتر ازسه‌روز مهجوردارد

برای مؤمن و شخص مسلمان روا نبود کند دوری زاخوان
فزونتر از سه روزش راپیمبر بگفتا نیست جایز زامر داور

٦٧٥- لیس المؤمن من خاف جاره بوائقه ـ مؤمن نیست کسی که همسایهٔ او اززحمت او بترسد

نباشد مؤمن آن‌مردی که‌جارش بترسد از وی و خسران کارش

٦٧٦- لاتاذنوا لاحدحتی‌یبدءبالسلام ـ باحدی اذن دخول و غیر آن‌را ندهید تا ابتدا بسلام نماید

مده اذن ومکن کس‌را کرامت نگفته تازصدق دل سلامت

٦٧٧- لاطلاق فی‌اغلاق ـ طلاق درحال اکراه صحیح‌نیست

چنین گفتا نبی سلطان ذیجاه طلاقی نیست اندر گاه اکراه

٦٧٨- لیس لفاسق غیبة ـ از برای فاسق غیبتی نیست (یعنی غیبت او حرام نیست

نبی فرمود زامر پاك خالق نباشد غیبتی از بهر فاسق

٦٧٩ لیس منامن تشبه بغیرنا ـ از ما نیست کسیکه خودرا شبیه بغیر ما نماید

بغیر ما همانندی‌کس ارجست زمادست تولای خودش‌شست
زراه ورسم ناپاکان توبگذر مکن بادشمن‌دین خودبرابر

٦٨٠ لایزال العبد من‌الله والله‌منه مالم‌یجرم ـ پیوسته بنده ازخدا

است وخدا ازاو مادامی که جرمی نکرده باشد

خدااز عبدوعبد است ازخداوند　　نکرده تابجرمی خویش دربند

۶۸۱- لایوسع المجلس الاثلاثة لذی سن لسنه ولذی علم لعلمه ولذی سلطان لسلطانه- وسعت داده نمیشود مجلس مگر برای سه نفر سالخورده برای سالخوردگیش ودانشمند برای دانشش و سلطان برای سلطنتش

بده وسعت مکان وجای بگزین　　برای علم وفضلش عالم دین

دیگر آن سالخورده بهر پیریش　　که می بایست کردن دستگیریش

سیم سلطان برای آنکه سلطان　　بود برمردم وناکرده عصیان

۶۸۲- لاخیر فی العیش الالرجلین عالم ناطق او متکلم واع- خیری در عیش وزندگانی نیست مگر ازبرای دونفر دانای گوینده و سخن گوی گوش دهنده

نباشد جزدوتن راعیش نیکوی　　یکی آن عالم نطا ق خوشخوی

دیگر گویندهٔ کورا بود گوش　　بسوی مرد دانا از درهوش

۶۸۳- لاایمان لمن لاامانة له ولادین لمن لاعهد له ولاصلوة لمن لایتم رکوعها وسجودها- ایمانی نیست برای کسیکه امانت ندارد ودینی نیست برای کسیکه بعهد خود وفا نمیکند و نمازی نیست برای کسیکه رکوع وسجود آن راتمام نمیکند و ناقص میگذارد

کسی کورا امانت نیست ایمان　　نباشد در حقیقت پیش یزدان

هر آنکس رانباشد عهد دین نیست　　که آئین دیانت اینچنین نیست

نمازی نیست گر ناکرد اتمام　　رکوعش باسجودش تا به انجام

۶۸۴- لاتزال امتی بخیر مالم تری الامانة مغنما والصدقة مغرما پیوسته امت من بخیر وخوبی هستند مادامی که نه بینند امانت راغنیمت وصدقه را زیان وغرامت

همیشه امتم از فیض داور — بهخیرو وخوبی وعیشند اندر

امانت را نسازند ار خیا نت — تصدق را نبینند ار غرا مت

۶۸۵ـ لایرد القدر الاالدعاءولایزید فیالعمر الاالبروانالرجل لیحرم الرزق بالذنب یصیبه ـ ردنمیکند قدر را مگردعا وزیاد نمی کند عمر را مگر نیکی واحسان ومرد محروم میشود ازروزی بواسطهٔ گناهی که میکند

نمیسازد قدر را جز دعا رد — نسازد غیر نیکی عمر ممتد

زروزی گرشودمحروم انسان — بود ز آثار کردار بدش آن

باب المیم

۶۸۶ـ من‌احب ان‌یکون اعزالناس فلیتق‌الله ومن‌احب ان‌یکون اقوی الناس فلیتوکل علی‌الله ومن احب ان‌یکون اغنی‌الناس فلیکن مما فی یدالله اوثق بمافی یده ـ کسیکه دوست دارد عزیز ترین مردم باشد پس‌باید ازخشم خدا پرهیز نماید وتقوی را پیشهٔ خود سازدوکسیکه دوست‌دارد قوی‌ترین مردم باشد پس باید توکل برخدا نماید وکسیکه دوست‌دارد غنی‌ترین مردم‌باشد پس‌باید بآنچه در دست توانائی خدااست اطمینانش بیشتر باشد ازآنچه دردست خود اواست

غرض ازخلق عالم شاه والا — نبی اکرم باری تعالی

پی تهذیب اخلاق خلایق — چنین گفت آن دربحر حقایق

هرآنکس خواست ازابناء آدم — اعز مردمان باشد بعالم

زروی صدق پوبد راه تقوی — نگردد تابع شیطان واهوا

وزایشان‌خواهدار باشد قوی‌تر — توکل بایدش بر حی داور

وگرخواهدشود ازخلق اغنی — بگردد بی نیاز از کل دنیا

وثوقش بیشتر سازد به داور — زآنچه دارد اندر کف سراسر

۶۸۷- من تکلم بکلام الدنیا فی خمسة مواضع احبط الله عمله سبعین سنة اولها المسجد وثانیها عند قرائة القرآن وثالثها عند تشییع الجنازة ورابعها فی المقبرة وخامسها عند الاذان- کسیکه تکلم نماید بکلام دنیا در پنج موضع خداوند عمل او را حبط میفرماید هفتاد سال اول آنها مسجد است ودویم آنها نزد قرائت قرآن است سیم نزد تشییع جنازه چهارم در مقبره پنجم نزد اذان

کلام دنیوی در پنج موضع — بنص احمدی نبود به موقع
کز آنها صاحب سخن اندروبالست — در آن حبط عمل هفتاد سال است
یکی گاهی که میخوانید قرآن — سخن گفتن زدنیانیست شایان
دیگر در مسجد وهنگام تشییع — زمیت از پی تکریم و ترفیع
دیگر در مقبره کاندر مقابر — کلام دنیوی جهلی است ظاهر
دیگر گاه اذان گفتار دنیا — جو آن چاراست درحبط عملها

۶۸۸- من اصبح وامسی وعنده ثلاث فقد تمت علیه النعمة فی الدنیا من اصبح وامسی معافیاً فی بدنه آمنا فی سربه عنده قوت یومه فان کانت عنده الرابعة فقد تمت علیه النعمة فی الدنیا و الاخرة وهو الایمان- کسیکه صبح کند وشب نماید درحال تندرستی و عافیت وایمن باشد و نزد او قوت روزش باشد پس اگر بوده باشد نزد او چارمی پس تمام میشود براو نعمت دردنیا وآخرت وآن ایمان است (مرادظاهراً ایمانی است که بااو عمل بهارکان باشد نه مجرد اعتقاد

کسی کو صبح خودرا بردتاشام — سه چیزش گر بودنعمت شدش تام
بدن در عافیت امنش زاشرار — بقوت روز نا مانده گرفتار
اگر ایمان شد اورا قسمت چار — بروید از گلستانش گل از خار
شده تکمیل در دنیا وعقبا — براو نعمت چه درسرا چه ضرا

۶۸۹- مروتنا اهل البیت العفو عمن ظلمنا واعطاء من حرمنا
مروت ما اهل بیت گذشتن است از کسی که بماستم کرده وعطا کردن است بکسی که مارا از اعطای خود محروم سا خته

مروت بهر ماشد اندر این دار | گذشتن زآنکه شد بر ما ستمکار
عطا بر آنکه مارا کرد محروم | که بر او نیز مال ماست مقسوم

۶۹۰- من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه والی نوح فی تقویه والی ابراهیم فی خلته والی موسی فی هیبته والی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابیطالب(۱)- کسی که خو است نظر نماید بسوی آدم در علمش وبسوی نوح در پرهیزکاریش وبسوی ابراهیم درخلت او وبسوی موسی در هیبتش وبسوی عیسی درعبادتش پس نظر کند بسوی علی بن ابیطالب علیه السلام

نبی اعظم باری تعالی | که قدرش ز آفرینش هست بالا
بامر کرد گار حی معبود | چنین درحق صهر خویش فرمود
هر آنکس خواست اندر علم آدم | به بیند یا به تقوی نوح اکرم
ویا بیند به ابراهیم والا | در آن خلت که بد اورا محلی
ویا در هیبت اندر سوی موسی | ویا اندر عبادت سوی عیسی
نظر سوی علی سازد که در او | همه جمع است این اوصاف نیکو

۶۹۱- ما اصاب المؤمن من نصب ولا وصب ولا حزن حتی الهم یهمه الا کفر الله عنه من سیئاته- نمیرسد مؤمن را مرضی و نه اندوهی و نه تعبی و نه همی که اورا مهموم سازد مگر اینکه خداوند بر میدارد از او از گناهانش

زبیماری به مؤمن گر رسد غم | ویا مکروه دیگر ور بود هم

(۱) این روایت درعدهٔ از کتب خاصهٔ وعامه نقل شده ونظیر او اخبار بسیاری است در بحار وغیر آن درباب (انه یه خصال الانبیاء

از آن سازد گناهش رامکفر روزی مهربانی حی داور

٦٩٣- من اکل مایشتهی ولبس مایشتهی ورکب مایشتهی لم ینظر الله الیه حتی ینزع او یترك- کسی که بخورد هر چه را اشتها دارد و بپوشد هرچه‌را میل دارد وسوار شود هرچه‌را نفسش مایل شود ودر بند حلال بودن آنها نباشد خداوند بسوی او نظر نمیکند تا بکند از خود آن آن لباس رایا رها کند وترك نماید عمل ناشایست خودرا

هر آنکس هرچه خواهد خورد و پوشید بمیل نفس در اعمال کوشید
نظر بر او نیارد حی بیچون مگر آید زدام نفس بیرون

٦٩٣- من اعطی اربعالم یحرم اربعاً من اعطی الاستغفار لم یحرم المغفرة ومن اعطی الشکر لم یحرم الزیادة ومن اعطی التوبة لم یحرم القبول ومن اعطی الدعاء لم یحرم الاجابة- کسیکه عطا شود چهارچیز محروم از چهار چیز نیست کسی که عطا شود استغفار محروم نمی‌شود مغفرت راو کسی که عطا شود شکررا محروم نمی شود زیادتی نعمت را و کسیکه عطاشود توبه‌را محروم نمی‌شود ازقبول و کسیکه عطا شوداورا دعا محروم ازاجابت نیست

کسی‌را چارگر میباشد از چار نشد محروم و بیند حظ بسیار
گر استغفار باشد هست غفران زدرگاه خدای فرد سبحان
وگراورا عطا شد شکر نعمت نخواهد گشت محروم اززیادت
اگر درتوبه توفیقش عطا شد پذیرفتن زحق او سزا شد
دعاگر باشدش باشد اجابت کند حقش روا مقصود وحاجت

٦٩٤- من وعده الله عزوجل ثواباً فهو منجزه ومن وعده عقاباً فهو فیه با لخیار- کسیکه خدای عزوجل باووعدهٔ ثواب و پاداش نیکو داد بوعدهٔ خود وفامیکند و کسی‌را که وعدهٔ عقاب داد دراو مختار است خواست عقابش میکند و خواست نمیکند

وفا سازد بو عدش حی معبود　　بکاری کر ثوابی وعده فرمود
عقاب ار کردوعده حی دادار　　بهفعل وترك در آن هست مختار

۶۹۵- ما احسن العبد الصدقة الا احسن الله له الخلافة علی برکته نیکو نکرد بنده صدقه را مگر این که خدا نیکو کرد برای او عوض و جانشین را با برکت

تصدق کرد هر کس با صداقت　　نکو اجرش نماید حق عنایت

۶۹۶- ما استودع الله عبدا عقلا الا استنقذه به یوماً- خداوند در بندۀ ودیعه نگذاشت عقلی را مگر اینکه نجات داد اورا به آن روزی

خدا ننهاد اندر بندۀ عقل　　مگر روزی کند زو مشکلی سهل

۶۹۷- من خاف ادلج ومن ادلج بلغ المنزل- کسیکه از خدا ترسید سود بردو کسی که سود برد به منزل رسید

چونرسید آدمی از حی معبود　　برد اندر دو گیتی بیگمان سود
رسدزین سود آخر خوش بمنزل　　نگردد در ره اورا کارمشکل

۶۹۸- ما اعز بجهل قط وما اذل بعلم قط- عزیز نگر دیده بنا دانی کسی هرگز نخوار نشده بدانائی کسی هرگز

زنادانی کسی نا دیده عزت　　نه از دانش کسی دیده است ذلت

۶۹۹- من تنفعه ینفعك- کسی را که باو نفع رسانی بتو نفع میرساند

بهر کس میرسانی نفع واحسان　　بتو خواهد رسیدن نفع از آن

۷۰۰- من کنت ولیه فعلی ولیه- کسی را که من ولی او هستم علی ولی او است

بهر کس من ولی هستم بهدوران　　علی باشد ولی امر و سلطان

۷۰۱- من حق الولد علی والده ثلاثة یحسن اسمه ویعلمه الکتابه و یزوجه اذا بلغ- از حق فرزند بر پدرش سه چیز است نیکو گذارد نام او

راو کتابت راتعلیم اونمایدوزمانیکه بالغ شدبرای او زن بگیرد

بود بر والد خود حق فرزند که از نام نکو سازدش خورسند
بیاموزد ورا صنع کتابت کند تزویج بهرش گاه رغبت

۷۰۲- من نعمة الله علی الرجل ان یشبهه ولده- از نعمت خدا است برمرد این که فرزند او شبیه او باشد

بود بر مرد نعمت از خداوند که فرزندش شود اورا همانند

۷۰۳- من افتی الناس بغیر علم لعنه ملائکة السماء والارض
کسیکه فتوی دهد مرد مان را بدون علم لعنت میکند او را ملائکه آسمان و زمین

بدون دانش آنکو داد فتوی تجری کرد بر خلاق یکتا
ملکهای زمین و هم سماوات کنندش لعن از بهر مکافات

۷۰۴- من قرع بابا ولج ولج ومن طلب شیئاً وجد وجد -
کسیکه کوبید دری را واصرار کرد براو باز میشود و کسیکه طلب کند چیزی راو کوشش نماید مییابد

کسی کو کوفت بابی را به اصرار شود باز و گلش میروید از خار
طلب گر کرد چیزی شخص از جد بیابد آن نگردد راه منسد

۷۰۵- من عمل علی غیر علم کان مایفسده اکثر مما یصلح-
کسیکه عمل کند بدون علم آنچه را فاسد میکند بیشتر است از آنچه را اصلاح میکند

اگر نبود زروی علم کردار چنین کر دار را صالح مپندار
که افسادش ز اصلاحست افزون نباشد قابل درگاه بیچون

۷۰۶- من اذاع فاحشة لان کمبتدیها ومن عیر مؤمناً بشیئی لم یمت حتی یرتکبه- کسیکه شهرت دهد کار بدی را مانند کسی است که

به‌آن ابتدا کرده و کسیکه سرزنش نماید مؤمنی را به چیزی نمیمیرد تا خود مرتکب آن شود

زمردم هر که شهرت داد فحشا | بودچون عامل آن روز عقبا
هر آنکس مومنی راکرد تعییر | به‌عیبی از پی تذلیل و تحقیر
نمیرد تا به بیند درخود آن عار | شود زان‌عار نزد مردمان خوار

۷۰۷- من فارق علیاً فقد فارقنی- هر کس ازعلی جدا گردید پس به تحقیق ازمن جدا گردیده است

جداهر کس زشاه لافتی شد | زختم انبیا احمد جدا شد
بلی آن‌را که‌مهر مرتضی نیست | رهی دیگر بسوی مصطفی نیست

۷۰۸- ماجائکم عنی مالایوافق القرآن فلم اقله- هر چه نقل کنند ازمن که‌موافق قرآن نیست من اورا نگفته‌ام

زمن گر نقل‌شد چیزی به‌دوران | که باشد آن خلاف نص قرآن
نگفتم من ورا و نیست از من | نگویم غیر وحی حی ذوالمن

۷۰۹- ماکان الرفق فی‌شیئی الازانه وماکان الخرق فی‌شیئی الاشانه نمیباشد مدارا در چیزی مگرآنکه زینت میدهد آن را و نمیباشد خرق ودرشتی درچیزی مگرانکه اورانکوهیده مینما زد

بهرچیزی که‌باشد رفق‌زین است | بهر چیزیکه باشد خرق‌شین است

۷۱۰- من اتی الیکم معروفاً فکافئوه فان لم تجدوا فاثنوا فان الثناء جزاء- کسیکه آورد بسوی شما معروفی را چون هدیه و نحو آن پس مکافات کنید اورا ودر مقابل به‌او احسانی کنید واگر ندارید پس ثنای اورا بگوئید که مدح وثناهم پاداش است

هرآنکس بر تومعروفی نماید | در نیکی بر ویت بر گشاید
جزایش گر توانی ده باحسان | وگرنه باش مراورا ثنا خوان

۷۱۱- **من بدء بالكلام قبل السلام فلاتجيبوه**- کسیکه ابتدا کند به سخن پیش از آنکه سلام گوید اورا جواب مدهید

سلام آنکو نکرد و گفت چیزی جوابشرا مده گر با تمیزی

۷۱۲- **من وقع حوالی الحمی یوشك ان یواقعه**- کسیکه در اطراف قرق‌زار واقع شود نزدیك است که در آن واقع شود

هرآنکس رفت اطراف قرق‌زار سافتد اندر آن روزی بنا چار

۷۱۳- **من عرف فضل كبیر سنه فوقره آمنه الله من فزع یوم القیامة** کسیکه فضل بزرگتر ازخود راشناخت وتوقیر واحترام کند اوراخدااورا ازفزع و بیم روز قیامت ایمن میسازد

هرآنکس راکه باشد ازتو اکبر نگهداری گر ازاو حرمت وفر

خداوند بزرك دادگستر نماید ایمنت از بیم محشر

۷۱۴- **من عرض لاخیه المسلم فی حدیثه فكانما خدش وجهه**- کسیکه تعریض و اعتراض کند در حدیث و خبر برادر مسلمانش پس گویا صورت اورا زخمی کرده وخراش رسانیده

اگر اندر حدیث اهل ایمان کند تعریض بیجا مرد نادان

غبار اندهش بر قلب باشد چنان باشد که رویش راخراشد

۷۱۵- **من عرض نفسه للتهمة فلایلومن من اساء به الظن ومن كتم سره كان الخیرة بیده**- کسی که خودرا درمعرض تهمت درآورد پس ملامت نکند کسی راکه باو گمان بد میبرد و کسیکه کتمان سر خود را نمود اختیار بدست خود او است

اگر در معرض تهمت نشینی زغیرت جز گمان بد نه‌بینی

نخواهی کرد جزخودراملامت نمی یابی از آن راه سلامت

کسی کوسرخودراکرد کتمان بود مختار از هر باب در آن

۷۱۶- ماطال العبدالامل الا اساء العمل- طولانی نکرد بنده آرزو وعمل خودرا مگراینکه بد کرد عمل خودرا

نکرده بنده طولانی امل را   مگر با او نموده بدعمل را

۷۱۷- ماترك عبدشيئاًلله تعالیفندم - رها نکر بنده چیزی را از بدیها برای خداوند که نادم بشود

نکرده بنده ترکی بهر یزدان   که گردد زان پشیمان نزد وجدان

۷۱۸- من تمنی شيئا هولله رضی لم يخرج می الدنيا حتی يناله
هر که تمنا و آرزو کند چیزی، راکه در آن خوشنودی خدااست از دنیا نمیرود تا به آن برسد

هر آنکس میکند چیزی تمنا   که در او شد رضای فرد دانا
رسدازفیض حق روزی به مقصود   نخواهد ازدر او گشت مردود

۷۱۹- مجالسة اهل الدين شرف الدنيا والاخرةومشاورةالعاقل من الرجال توفيق من الله تعالى واذااشار اليك العاقل فاياك والخلاف فان فی ذلك الهلاك- هم نشینی بااهل دین شرف دنیا وآخرت است ومشاورت بامرد عاقل توفیق است ازخدا وزمانی که اشاره کرد بتوعاقل برائی وکاری پس به پرهیز ازمخالفت زیرا که درآن هلاك است

نشستن با خواص اهل ایمان   شرف شد دردو گیتی بهرانسان
نمودن مشورت با مرد عاقل   بود توفیق حق بروجه کامل
بکاری گرتورا اوداد دستور   ز دستورش مباداخود کنی دور

۷۲۰- من سره ان يستجاب دعوته فليطب كسبه- کسیکه شاد میشود باین که دعای اومستجاب گردد بایدپا کیزه کند کسب خودرا ازحرام

اگرخواهی دعایت نزد معبود   اجابت یابد و یابی تو مقصود
نماپاکیزه کسب خویشتن را   کز آن پاکیزه یابی جان وتن را

۷۲۱- من اکثر الاستغفار جعل الله له من کل هم فرجاً ومن کل ضیق مخرجاً ورزقه من حیث لایحتسب- کسی که استغفار بسیار کند خدا قرار میدهد برای او از هر همی فرج واز هر تنگی مخرج وروزی میدهد اورا از جائی که گمان ندارد

هر آنکس کرد استغفار بسیار　　به هم وغم ورا نبود سروکار
زهر تنگی وهر عسری برون است　　زسوی حق ورا روزی فزون است

۷۲۲- من رزق الله وبذل معروفه وکف اذاه فهو السید- کسیکه خدا اورا روزی دهد وبذل احسان ومعروف نماید واذیت خود را از مردم بازدارد پس او سید و آقا ست

هر آنکسرا که روزی داد یزدان　　نمود اندرره او فضل و احسان
به کس ننمود هرگز ظلم و ایذا　　چنین کس شد علی التحقیق آقا

۷۲۳- من حرم الرفق فقد حرم الخیر کله- کسیکه از رفق و مدارا محروم شد از هر خیری محروم است

هر آنکس را نمیباشد مدارا　　نباشد هیچ خیر و نیکی او را

۷۲۴- ملعون من القی کله علی الناس- ملعون است کسیکه سنگینی وزحمت خرج و کارهای خودرا بگردن مردم بیندازد

بود در درگه خلاق بیچون　　هر آنکس کل مردم گشت ملعون

۷۲۵ من طلب رضا مخلوق بسخط الخالق سلط الله عزوجل علیه ذلك المخلوق- کسیکه طلب کند خوشنودی مخلوقی را به خشم خالق مسلط میسازد خدای عزوجل براو این مخلوقرا

بچیزی کاندراو خشم خدائیست　　رضاء خلق جستن ناروا نیست
بوی گردد مسلط آنکه خوشنود　　نمودش برخلاف حکم معبود

من سعادة ابن آدم استخارته الله ورضاه بما قضی الله ومن شقاوة ابن آدم ترکه استخارة الله وسخطه بماقضی الله - از سعادت پسر

آدم است طلب خیر نمودنش از خدا و رضای او به آن چه خدا حکم فرموده وقضا را و جاری شده واز شقاوت پسر آدم است ترك او جستن خیر را از خدا و خشم او به آنچه خدا حکم فرموده است

سعادت خواهی از اهل صفا باش | زحق جو خیر وراضی برقضا باش
بود در ترك این هر دو مسلم | شقاوت بهر فرزندان آدم

٧٢٧- ما آمن بالقرآن من استحل حرامه- ایمان بقرآن نیاورده است کسیکه حلال بداند حرام آنرا

نیاورده است کس ایمان بقرآن | حرامش را اگر شد مستحل آن

٧٢٨- ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء وانما تنقلون من دار الی دار آفریده نشدید برای نابود شدن بلکه خلق شدید برای باقی بودن واینست وجزاین نیست که شما نقل میکنید (یا نقل کرده میشوید) از خانه بخانهٔ

خدا خلق شما بهر بقا کرد | نه این که خلق از بهر فنا کرد
همانا نقل میگردید زین دار | سوی دار دیگر در آخر کار

٧٢٩- من عامل الناس فلم یظلمهم وحدثهم فلم یکذبهم ووعدهم فلم یخلفهم فهو ممن کملت مروته وظهرت عدالته ووجبت اخوته و حرمت غیبته- کسیکه عامل مردم گردد پس بر ایشان ستم ننماید ودرحدیثی وسخنی که با ایشان گوید راه دروغ نپوید ودر وعدهٔ که به ایشان دهد خلف ننماید پس آن از کسانی است که مروتشان کامل شده و برادری با ایشان واجب گشته وحرام است غیبت ایشان

اگر والی نشد مرد ستمکار | نباشد درحدیثش کذب را بار
نه چون وعده نماید خلف سازد | نه برجاه وریاست دین ببازد
شود کامل ورا عدل و مروت | چنین کس را بود واجب اخوت
سزاوار است نیکی را به رغبت | حرام است ار کنندش خلق غیبت

٧٣٠- من ارضى سلطانا بما اسخط الله خرج من دين الله- کسیکه خوشنود کند سلطانی را به چیزی که خدارا بغضب درمی آورد از دین خدا خارج شده است

کسی کو کرده از خویش خورسند | بچیزی کو است مبغوض خداوند
شده ازدین حق خارج به تحقیق | براو گر دیده سد ابواب توفیق

٧٣١- من فسر القرآن بالرای فلیتبوء مقعده من النار- کسیکه تفسیر نماید قرآن را به رأی خود باید بگیرد جایگاه خودرا از آتش

کسی کو میکند تفسیر قرآن | برای خود جزایش هست نیران

٧٣٢ من اعان ظالماً سلطه الله علیه- کسیکه یاری کند ستمکاری را خدا آن ظالم را براو مسلط میسازد

بظالم آنکه شد یار ومددکار | شریك اواست نزد حی دادار
مسلط سازدش بروی خداوند | بدست او نهد بر پای او بند

٧٣٣- ماقل وکفی خیر مما کثر والهی- چیزی که اندك باشد و کافی بهتر است از آنچه بسیار است وبه لهو اندازنده

اگر مال قلیلی گشت کافی | بسی بهتر زبسیار ملاهی

٧٣٤- من سائته سیئة وسرته حسنة فهو مؤمن- کسی که بدآید اورا بدی و کارزشت ومسرور کند اورا نیکی وحسنه پس آن مؤمن است

کسی کز بد بدش آید بعالم | شود از کار نیکو شادوخرم
بود بی شبهه آن ازاهل ایمان | دلش پرباشد ازانوار عرفان

٧٣٥- من اجلال الله اجلال ذی الشیبة المسلم- از اجلال خداوند است اجلال آدم پیری که مسلمان باشد

زاجلال خداوند است اجلال | زشخص پیر مسلم درهمه حال
کنی تکریم گر پیر مسلمان | بلا شك کردهٔ خوشنود یزدان

۷۳٦- من باع فضل مائه منع الله فضله یوم القیامة- کسی که بفروشد زیادی آب خودرا منع میکند فضل خودرا ازاو خداونددر روزقیامت

هرآنکس زائد از آبش فروشد بمنع این و آن از بخل کوشد
زفضل خود خدا روز قیامت کند منع و نه بیند او کرامت

۷۳۷- من رد عن عرض اخیه المسلم وجبت له الجنة البتة- کسی که ازعرض برادر مسلمان خود دفع ورد نماید واجب است برای او بهشت البته

گراز عرض مسلمانی کندرد کسی درخلد میگردد مخلد

۷۳۸- من یکظم الغیظ یاجره الله- کسی که خشم خودرا فرو خورد خدااورا مزد میدهد

فروخورد آنکه خشمش را بدوران شود ماجور از درگاه یزدان

۷۳۹- من کظم غیظاً وعفی عن اخیه المسلم اعطاه الله اجر شهید کسیکه خشم خودرا فرو خوردوعفو نماید از برادر مسلمانش عطافرماید اورا خداوند اجر شهید

فروخورد آنکه خشم وعفو بنمود دهد اجر شهیدش حی معبود

۷٤۰- من سال الشهادة بصدق بلغه منازل الشهداء وان مات علی فراشه کسیکه بخواهد ازخدا شهادت راازروی راستی خدا اورا می رساند به منزلهای شهداء هرچند بمیرد برفراش خود

شهادترا هرآنکس کرددرخواست بودهمچون شهیدان بی کم وکاست
وگر اندر فراش خود بمیرد سلاح جنگ برتن بر نگیرد

۷٤۱- من لم ینفعه علمه ضره جهله- کسیکه دانائیش اورا سود ندهد نادانیش اورا ضرر میزند

کسی کز علم خود سودی نگیرد زجهل خود ضرر برخود پذیرد

۷٤۲- من ابطاء به عمله لم یسرع الیه نسبه- کسیکه عمل براودرنك

گیرد نسب او به او سرعت نخواهد گرفت (یعنی انسانی که عمل صالح ندارد یا اندك است نسب او برایش فایده نخواهد شد

درنك ارکس نمود اندر عبادت　　نسب او را نسازد با سعادت

٧٤٣- من جعل قاضیاً ذبح بغیر سکین. کسی که قاضی شد بدون کارد ذبح شده.

هر آنکس شد میان خلق قاضی　　به این منصب خودش را کرد راضی
بغیر کارد گردیده است مذبوح　　برایش باب شر گردیده مفتوح

٧٤٤- من حمل سلعته فقد برء من الکبر. کسیکه متاعی را که از بازار خریده است خودش حمل نماید از کبر بری گشته است

متاع خویش آوردن ز بازار　　بود عین تواضع نزد هشیار

٧٤٥- من کذب بالشفاعة لم ینلها. کسیکه تکذیب شفاعت نماید به او نمیرسد

هر آنکس کرد تکذیب شفاعت　　نگردد قسمتش روز قیامت

٧٤٦- من یشته کرامة الاخرة یدع زینة الدنیا. کسیکه دوست دارد کرامت آخرت را وامیگذارد زینت دنیارا

کرامت هر که میجوید به عقبا　　رها باید نماید زیب دنیا

٧٤٧- من احب دنیاه اضره بآخرته ومن احب آخرته اضره بدنیاه کسیکه دوست دارد دنیای خودرا به آخرت او ضرر میزند و کسیکه دوست دارد آخرت خودرا به دنیای او ضرر میزند

هر آنکس را بعالم حب دنیا است　　ضرر از آن یقین در امر عقبا است
دگر او را بسر شد شور عقبا ش　　ضرر خواهد رسید از او به دنیاش

٧٤٨- من اهان سلطان الله اهانه الله ومن اکرم سلطان الله اکرمه الله هر که اهانت نماید و سست گیرد سلطنت خدا را خدا او را خوار و سبك

سازد و کسی که اکرام نماید سلطان خدا راخدا اورا گرامی میدارد

هر آنکس سست گیرد امر یزدان — کند اورا اهانت حی سبحان
وگر سلطان حق اکرام دارد — خدا یش مورد الطاف دارد

٧٤٩- من احب عمل قوم خیراً کان او شراً کان کمن عمله کسیکه دوست دارد کردار قومی را خواه خیر باشد خواه شر مثل کسی است که آن عمل راکرده است

هر آنکس کار قومی دوستداراست — زاهل آن عمل اندر شما راست
چه آن کردار باشد خیر یاشر — برد مانند عامل نیز او بر

٧٥٠- من استعاذکم بالله فاعیذوه ومن سئلکم بالله فاعطوه ومن دعاکم فاجیبوه- کسیکه پناه برد شمارا بخدا پس پناه دهید اورا و کسیکه سؤال کرد شمارا بخدا پس به او اعطا کنید و کسیکه شما را خواند اورا اجابت کنید

بحق هر کس نماید استعاذه — شما باید دهید او را اعاذه
وگر کرد از شما شخصی سؤالی — کنید او را عطا گر شد مجالی
شما را گر کسی خواند اجابت — نمائیدش زروی مهر و رغبت

٧٥١- من نقله الله من ذل المعاصی الی عز الطاعة اغناه بلا مال و اعزه بلا عشیرة و آنسه بلا انیس ومن خاف الله اخاف منه کل شیئی ومن لم یخف الله اخافه الله من کل شیئی- کسیکه خدا او را از ذلت معصیت بسوی عزت طاعت بواسطهٔ توفیق نقل نماید اورا بی نیاز فرموده بغیر مال و عزیز کرده بدون عشیرت و طائفه و مانوس ساخته است اورا بدون انیس و کسیکه بترسد ازخدا میترساند خدا از او هر چیزی راو کسیکه نترسد ازخدا اورا میترساند خدا ازهر چیزی

هر آنکس را کشاند پاک یزدان — بسوی طاعتش از ذل عصیان

نموده بی نیازش نی زاموال عزیزش ساخته برقوم و امثال
نباشد گر انیسش درجهان کس انیس او خد اوند جهان بس
هر آنکس خائف است از حی دانا بترساند خدا زو جمله اشیا
نباشد گر کسی راخوف داور شود خائف ز خلق او سراسر

۷۵۲- من اصبح من امتی وهمته غیرالله فلیس من الله ومن لم یهتم بامور المؤمنین فلیس منهم ومن اقر بالذل فلیس منا اهل البیت
کسی که صبح کند از امت من وهم او بغیر خدا و رضای او باشد پس از خدا نیست و بحضرتش قربی ندارد و کسی که اهتمام به امور مؤمنین نداشته باشد از ایشان نیست و کسی که اقرار بخواری خود نماید پس از ما اهل بیت نیست.

پی اندرز از این امت سر اسر مفاد این سخن گفتا پیمبر
کسی کو صبح کرد از امت من که باشد همتش جز فرد ذوالمن
نباشد از خدا این مرد نادان بود اندر شمار حزب شیطان
به امر مؤمنین گر اهتمامش نباشد نیست در ایشان مقامش
بخواری خود آنکو کرد اقرار بسوی درگه ما نیستش بار

۷۵۳- من ذرفت عیناه من خشیة الله کان له بکل قطرة قطرت من دموعه قصر فی الجنة مکلل بالدر والجوهر فیه مالا عین رات ولااذن سمعت ولاخطر علی قلب بشر - هر که چشمش اشك آلود شود از ترس خدا میباشد برای او بهر قطرهٔ که بریزد از اشك قصری در بهشت که مکلل است به در و گوهر و در او است چیزی که نه چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه خطور کرده است در دل بشری

هر آنکس چشم او شد اشك آلود زخوف حضرت بی چون معبود
بهر قطره که میریزد ز رهبت بود قصری ورا در باغ جنت

که از در و گهر باشد مکلل — چنان در وی بود زینت مکمل
که چشم هیچکس چون وی ندیده — نه گوشی وصف او از کس شنیده
نه برقلب کسی گردیده اخطار — شده چون لطف حق او را سزاوار

۷۵٤- من صمت نجی- کسیکه خواموشی گزید نجات یافت

نجات آدمی ای مرد دیندار — بود اندر سکوت او پدیدار

۷۵۵- من اصبح واکبر همه غیرالله فلیس من الله - کسی که صبح کند و بزرگتر همش غیرخدا باشد پس از خدا نیست

کسی کو صبح کردو غیریزدان — بود همش نباشد ز اهل ایمان

۷۵٦- من یردالله به خیرا یفقهه الله فی الدین- کسی را که خدا برایش خیری بخواهد دانا میگرداند او را در امور دین

بهر کس کرده حق خیری مقدر — دلش از علم دین سازد منور

۷۵۷- من امر بالمعروف ونهی عن المنکر ودل علی خیراو اشاربه فهو شریك- کسی که امر بمعروف و نهی از منکر نماید و دلالت برخیر کند یا اشارة به آن نماید پس شریك است باعامل دراجر

کسی کو داد برمعروف فرمان — نماید نهی از منکر به دوران
اشارت کرد برکار نکو غیر — ویاشد رهنمای غیر بر خیر
شریك عامل است و فاعل آن — رسد پاداش او از یا ك یزدان

۷۵۸- من قتل دون عیاله فهو شهید- کسیکه برای عیال خود و حفظ ناموسش کشته گشت پس او شهید است

کسی کو کشته شد بهر عیالش — شهیداست و نخواهد شد و بالش

۷۵۹- من اشراط الساعة کثرة القراء وقلة الفقهاء وکثرة الامراء و قلة الامناء وکثرة المطر وقلة النبات- از علامات قیامت بسیاری قراء و کمی فقها و کثرة فرماندهان و کمی مردان باامانت وزیادتی باران و کمی

گیاه است

بود بی شبهه ازاشراط ساعت | زقر اکثرت و از علم قلت
وفور و کثرت فرمان روایان | امین بس اندك وخائن فراوان
وفور بارش و کسر نباتات | بدی حاصل و نقص زراعات

۷۶۰- من احسن فیمابقی من عمره لم یؤاخذ بمامضی من ذنبه و من اساء فیمابقی من عمره اخذبالاول والاخر- کسی که کار نیکو بجا آورد در آنچه ازعمرش باقی مانده مؤاخذه نمی‌شود به گناهان گذشته خود و کسیکه دربقیهٔ عمر بدکار باشد مأخوذ میشود به گناهان اول و آخر

در آنچه هست باقی عمر انسان | اگر فرمان برداز پاك یزدان
گناهان گذشته‌زواست مغفور | برافعال حمیده هست مشکور
وگر در مابقی گردد گنه کار | گناه پیش‌هم گردد بر او بار

۷۶۱- من اطعم لقمة مؤمنا اطعمه‌الله من ثمار الجنة ومن سقاه شربة من الماء سقاه‌الله من الرحیق المختوم ومن کساه ثوباً کساه‌الله من الاستبرق والحریر وصلی‌الله‌علیه والملئکة مابقی فی ذلك الثوب سلك- کسیکه اطعام کند مؤمنی رابه‌لقمهٔ از طعام خداوند اورا از میوه های بهشت اطعام میکند و کسیکه شربتی آب باو بنوشاند خداوند او را ازرحیق مختوم سیراب فرماید و کسیکه بپوشاند بهاو جامهٔ خدا به‌اواز استبرق وحریر میپوشاند وبراوخدا وملئکه صلوات میفرستند مادامی که‌در آنجامه تاری باقی باشد

رسول اعظم یکتا خداوند | چنین فرمود با خلق از درپند
که‌هرکس مؤمنی راکرداطعام | وگر از لقمهٔ بنمودش اکرام
خدا از میوه های باغ رضوان | کنداطعام اواز لطف‌واحسان
وگر سیراب کرد او را ز آبی | پی تحصیل پاداش و ثوابی
سقایت حق‌نماید از رحیقش | بلطف خویشتن سازدحقیقش

کسی کورا بپوشاند کسائی دهد او را قبائی یا ردائی
بپوشاند مر او را پاک داور زدیبا و حریرش روز محشر
بود تاباقی از آنجامه تاری براو رحمت فرستد حی باری
ملک هم بهراین مرد خردمند طلب رحمت نماید ازخداوند

۷۶۲- من کثر همه سقم بدنه ومن ساء خلقه عذب نفسه ومن لاحی الرجال سقطت مروته وذهب کرامته- کسیکه هم وغم او بسیار باشد بدن او بیمار میشود وکسی که خلق او بد باشد خود را در عذاب انداخته وکسی که بامردم مجادله ومخاصمه نماید مروت اوساقط میشود وکرامت او ازمیان میرود

هر آنکس هم اوبسیار باشد بدن دائم سقیم و زار باشد
کند تعذیب خود مرد بد اخلاق شود مبغوض خلق جمله آفاق
مروت میشود ساقط از آن مرد که خصمی بی جهة بااین وآن کرد

۷۶۳- مطل الغنی ظلم- مماطله توانگر دراداء قرضی که دارد ستم است

تسامح در اداء دین مردم کند وصف عدالت زآدمی گم
فکندن حق مردم را بتعویق زداراهست خودظلمی به تحقیق

۷۶۴- ملاک الدین الورع- ملاک ومیزان دین داشتن پارسائی است

ملاک دین ورع باشد به تحقیق پی تحصیلش ازحق جوی توفیق

۷۶۵- من کذب علی متعمداً فلیتبوء مقعده من النار- کسی که عمداً برمن دروغ بندد باید جایگاه خود را از آتش بگیرد

کسی کش نیستش دردل فروغی بمن بربست گر عمدا دروغی
بگیرد اندرآتش بهر خود جای نهاده چون برون ازراه حق پای

۷۶۶- من کنز البر کتمان المصائب والامراض والصدقة- از گنج های برونیکی کتمان کردن مصیبت ها وبیماری ها ودادن صدقه است

ز گنج نیك کتمان مصائب — بودچون کتم امراض و نوائب
دیگر دادن تصدق را به پنهان — چو بهتر اندراو هم هست کتمان

۷۶۷- ماملق تاجر صدوق- تاجر راستگو تملق و چاپلوسی نمیکند

هر آن تاجر که باشد راست گفتار — ندارد با تملق هیچ که کار

۷۶۸- من قدر رزقه الله ومن بذر حرمه الله- کسی که باندازه خرج کند خدا روزی میدهد اورا و کسیکه تبذیر کند و بی اندازه خرج نماید خدا اورا محروم میسازد

باندازه کند گر خرج انسان — خدایش میدهد روزی فراوان
وگر تبذیر در مالش بود کار — شود محروم از درگاه جبار

۷۶۹- مصیرکم الی اربع اذرع- نهایت سیر شما جائی است که طول آن چهار ذراع است (یعنی پس از این دنیا قبر است که منزل شما است

تورا اکنون چنین کبر و نفیر است — ذراعی چار از خاکت مصیر است
چو باشد جای هر کس (صافیا) گور — برای چیست آخر این همه شور
چو اندر خاك آخر مسکن ماست — چرا بایکدیگر این جنك وغوغاست
برادر جان چو در این دیر فانی — نخواهی ماند هرگز جاودانی
چرا با این و آن اندر خروشی — پی ایذاء مردم چند کوشی
تورا کاین کبر و نخوت وین غرور است — یقین میدان که آخر جا بگور است
ز دنیا میروی در آخر کار — فتی در تنگنای قبر ناچار

۷۷۰- من اعان تارك الصلوة بلقمة او کسوة فکانما قتل سبعین نبیا اولهم آدم وآخرهم محمد(۱)- کسی که اعانت ومدد نماید تارك نماز را بلقمهٔ یا جامهٔ مثل اینست که هفتاد پیغمبر را کشته است که اول ایشان آدم و آخر ایشان محمد صلی الله علیه و آله وسلم است

(۱) بر تقدیر صحت سند روایت ممکن است مراد از اعانت تارك الصلوة اعانت باو در ترك نماز باشد یا اعانت او چون تارك الصلوة است والله اعلم

نمازی راکه حق داداست فرمان هر آنکس شد بدنیا تارك آن
اعانت کردنش چون قتل هفتاد نبی، باشد بروز حشرو میعاد

۷۷۱- من اقترب من ابواب السلطان افتتن- کسیکه نزدیکی جست بدرگاه سلطان بفتنه می افتد

هر آنکس شد قریب باب سلطان فتد در فتنه از اوضاع دوران

۷۷۲- من قتل دون دینه فهو شهید- هر کس برای دینش کشته شد شهید است

چو کس درراه دینش کشته گردید برای حق بخون آغشته گردید
شهیداست وخدا ازلطف واحسان دهد اورا جزا همچون شهیدان

۷۷۳- من اثنی کفی- کسیکه دیگری را برای احسان او ثنا گفت کافی است درپاداش او

بود اندر جزای نیك کافی ثناء صاحبش بروجه وافی

۷۷٤ من لم یحسب کلامه من عمله کثرت خطایاه و حضر عذابه- کسیکه کلام وسخن خودرا جزو عمل خود محسوب ندارد خطاهای او بسیار وعذاب او حاضر گردد

چه خوب ونیك وزشت وبد تکلم بود محسوب از اعمال مردم
هر آنکسرا که جزاین شد حسابش خطا بسیار وحاضر شد عذابش

۷۷۵ من اشتاق الی الجنة سارع فی الخیرات- کسیکه مشتاق شد بسوی بهشت مسارعت میجوید درانجام کارهای خیر

بسوی جنت آنکو هست مشتاق کند سرعت سوی مرضات خلاق

۷۷٦- من اشفق من النار لهی عن الشهوات- کسیکه از آتش می ترسد خودراازشهوات باز میدارد

ازآتش آنکه میترسد زشهوت بشوید دست از روی حقیقت

۷۷۷- من یصبر علی الرزیة یعوضه الله- هر کس بر مصیبتی صبر نماید.
خدا اورا عوض میدهد

هر آنکس صبر آرد بر رزایا　　　دهد او را عوض باریتعالی.

۷۷۸- من ترقب الموت لهی من اللذات- کسیکه منتظر مرگ است
از لذات دنیا خودرا منع مینماید

کسی کو مرگ را درانتظار است　　　به لذات جهان اوراچه کاراست

۷۷۹- ماوقی به المرء عرضه کتبت له به صدقة- چیزی که نگهدارد
مرد به آن آبروی خود را نوشته میشود از برای او صدقه (یعنی مانند
اینست که آنرا درراه خدا صدقه دهد

در آنچیزی که عرض خویشتن را　　　نگهدارد کسی چون جان وتن را
بود همچون تصدق پیش یزدان　　　که در راهش دهد ازصدق انسان

۷۸۰- من نظر الی مؤمن نظرة لیخیفه بها اخافه الله عزوجل یوم
لاظل الاظله- کسی که بمؤمنی بنظر خشم آلود نظر کند برای اینکه
بترساند اورا به آن میترساند خدا اورا روزی که سایهٔ جز سایهٔ او نیست

بسوی مؤمنی آنکو نظر کرد　　　بطوری کاندراو خوفش اثر کرد
بترساند خدایش در قیامت　　　ببجز خودرا نسازد پس ملامت

۷۸۱- من اغتر بالعبید اذله الله- کسیکه به بندگان مغرور گردد
خداوند اورا خوار فرماید

هر آن بنده که شد بر بنده مغرور　　　خداوندش کند خوار وزخود دور
جنابش را بلی داریم تصدیق　　　که قولش قول حق باشد به تحقیق
چو مالك نیست بنده خیر وشری　　　نه اورا بهر خود نفعی و ضری
کجا کس را تواند داشت محفوظ　　　کجا کس زو تواند گشت محفوظ

۷۸۲- من زرع خیرا یحصد رغبة ومن یزرع شرا یحصد ندامة.

کسیکه کشت نماید تخم خیری را درو میکند لذت ورغبت را و کسیکه کشت شری درو میکند پشیمانی را

بکارد خیر گر انسان زهمت　　درو از آن نماید نور رغبت
زراعت کرد ور شری به دوران　　پشیمانی درو می سازد از آن

۷۸۳- من تواضع لله رفعه الله - کسیکه برای خدا تواضع کند خداورا بلند میسازد

تواضع هر که از بهر خدا کرد　　خداوندش بلند اندر ملا کرد

۷۸۴- من تکبر وضعه الله - کسیکه تکبر نماید بخود بزرگی بندد خدااو را پست سازد

تکبر هر که راشد پیشه و کار　　خداوندش نماید پست و بس خوار

۷۸۵- من انزلت الیه نعمة فلیشکرها - کسیکه نازل شد بسویش نعمتی پس باید شکر آن نعمت را بنماید

کسی کو نعمتی را گشت دارا　　باید کردنش شکر خدا را

۷۸۶- من رفق بامتی رفق الله به - کسیکه به امت من مدارا نماید خداوند بااو مدارا فرماید

کسی کو رفق میورزد به امت　　رسد از حق به رفق اورا کرامت

۷۸۷- من ترك معصیة الله مخافة الله تبارك وتعالی ارضاه الله یوم القیامة - کسیکه ترك نماید معصیت خدارا از جهة ترس از خدا خدااو رااندر روز قیامت خوشنود گرداند

نما ترك گنه از خوف داور　　که ناراضیت سازد روز محشر

۷۸۸- ما آمن بی من بات شبعان وجاره جائع وما من قریة یبیت فیهم جائع فینظر الله الیهم یوم القیامة - ایمان نیاورده است بمن کسی شب‌را بروز آورد سیر وحال آنکه همسایهٔ او گرسنه باشد و نیست از

اهل قریهٔ که درایشان گرسنهٔ شب را روز کند وخدا در روز قیامت به ایشان نظر فرماید (واین درصورت علم واطلاع است)

کسی کوشب نماید سیر وشبعان ولی همسایهٔ او هست جوعان

بمن ایمان چنین شخصی ندارد چه تخم مردمی دردل نکارد

وگر یک تن گرسنه مرد یازن بود در قریهٔ او را نشیمن

بسوی اهل آن حق ازکرامت نیندازد نظر روز قیامت

۷۸۹- من عاد مریضاً لم یزل فی خرفة الجنة- کسیکه مریضی راعیادت کند پیوسته درمیوه‌های چیده شده بهشت متنعم خواهد بود

هرآنکس کرد بیماری عیادت بود در باغ رضوان از سعادت

خورد از میوه های چیده آن زلطف خالق بیچون سبحان

۷۹۰- من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ممایحتاجون الیه فی امر دینهم بعثه الله عزوجل یوم القیامة فقیهاعالماً- کسیکه برای امت من حفظ نماید چهل حدیث را از چیزهائی که به آنها درامر دینشان محتاجند خداوند عزوجل برمی‌انگیزد اورا روز قیامت فقیه وعالم

نبی هاشمی سلطان دوران چنین گفتا زلعل گوهرافشان

کند گر حفظ کس ازامت من چهل گفته حدیث ازسنت من

کند پس نشر نزد اهل ایمان پی تنظیم امر دین ایشان

فقیه وعالم او را حی داور کند مبعوث اندر روز محشر

۷۹۱- من مشی مع ظالم فقد اجرم- کسیکه باظالمی راه رود مجرم و گناهکار است (برای اعانت او یامماشاة و مدارای با او با قدرتش بر جلوگیری و منعش از ظلم

کسی کوره سپرشد باستمکار بود او نیز مجرم نزد جبار

۷۹۲- موت الغریب شهادة- مردن غریب شهادت است

غریب ار مرد درغربت شهیداست　　سزایش لطف یزدان مجیداست

۷۹۳- من تشبه بقوم فهو منهم - کسیکه خودراشبیه بقومی نماید پس اواز ایشان است

بقومی گر کسی جوید شباهت　　ازایشان است دردل و نباهت

۷۹۴- من طلب العلم تکفل الله برزقه - کسیکه طلب دانش نماید خداوند متکفل روزی او است

هرآنکس طالب علم است وعرفان　　کفیل روزی او هست یزدان

۷۹۵- من اصبح لاینوی ظلم احد غفر له ماجنی - کسیکه صبح کند وقصدستم براحدی نکند آمرزیده شود برای او آنچه جنایت کرده

هرآنکس صبح کرد و نیست قاصد　　که ظلم خود کند برخلق وارد

بیامرزد خدا از او جنایت　　شود سوی بهشت او هدایت

۷۹۶- من اصبح ولایهم بظلم احد غفر له ماجترم - کسیکه صبح کند وهم او بظلم احدی نباشد آمرزیده میشود برای او آنچه را جرم وگناه کرده است

کنی گر صبح و نبود همت ایجان　　بظلم کس شوی مغفور یزدان

۷۹۷- من سائته خطیئة غفر له وان لم تستغفر - کسیکه بدآید اورا گناه آمرزیده میشود اگرچه استغفار نکرده باشد (چه که همان پشیمانی در توبه کافی است که فرمود الندم توبة

هرآنکس رابد آمد از گناهی　　شود شایستهٔ عفو الهی

بجوید سوی درگاه خدا راه　　نگوید گرچه او استغفر الله

۷۹۸- من سئل عن علم یعلمه فکتمه الجم بلجام النار - کسیکه سوال شود از مطلب علمی ومسئله دینی که میداند پس کتمان نماید او را الجام میشود بلجام آتشین درروز قیامت

زعلمی گرشود مسئول انسان　　　که میداند ورا و کرد کتمان
لجا م آتشینش هست کیفر　　　شود مبعوث چون درروز محشر

۷۹۹- من فتح له باب خیرفاینتهزه فانه لایدری متی یغلق علیه
کسیکه گشوده شد برای او درخیری پس باید فرصت را غنیمت شمارد زیرا که نمیداند چه زمانی آن در براو بسته خواهد شد

پیمبر آفتاب برج دانش　　　یگانه مقصد حق زآفرینش
از این گفتار به از در منضود　　　در خیری بروی خلق بگشود
که باب خیری ار بگشود یزدان　　　بروبت فرصت خود مغتنم دان
چه گاه بستن آن را ندانی　　　چه شد اندر پشیما نی بمانی

۸۰۰- من سره ان یسکن بحبوحة الجنة فیلزم الجماعة - کسیکه مسرور میسازد او را سکون در وسط بهشت پس ملازم جماعت با شد یعنی نماز جماعت یا جماعت مسلما نان

هر آنکس دوست میدارد که او جای　　　نماید در بهشت فرد یکتای
ملازم بایدش شد با جماعت　　　که شد از بهترین انواع طاعت

۸۰۱- من فرق بین والدة وولدها فرق الله بینه و بین احبته
کسیکه جدائی افکند میان مادر وفرزند خداوند جدائی افکند میان او ودوستانش

دراین عالم جدائی هر که افکند　　　بجور اندر میان مام و فرزند
بپاداش افکند قهر خدائی　　　میان دوستان واو جدائی

۸۰۲- من یسر علی معسر یسر الله علیه فی الدنیا والاخرة -
کسیکه آسان بگیرد بر کسیکه درعسرت وسختی زندگی است خدا براو آسان میگیرد دردنیا و آخرت

گرفت آسان اگر ازحسن فطرت　　　کسی بر آنکه شد در ضیق وعسرت

براو آسان بگیرد پاك داور چه در دنیا وچه در روز محشر
۸۰۳ـ من انظر معسرا اووضع له مظلة اظله الله تحت ظل عرشه يوم لاظل الاظلهـ کسیکه مهلت دهد دست تنگی را که در عسرت است یابنهد برای او زمان مماطله رادراداء دین خداوند اوراسایه میدهد درزیر عرش خودش درروزی که سایهٔ جزسایهٔ او نیست

هر آنکس مهلتی برمعسری داد ویابرسهل گیری سازدش شاد
بزیر سایه عرش از کرامت خدا یش جا دهد روز قیامت
۸۰۴ـ من کان یؤمن با لله والیوم الاخر فیلکرم جارهـ کسیکه ایمان بخدا وروزجزادارد باید اکرام کند همسایهٔ خودرا (وممکن است که مراد از جار پنا هنده باشد

پیمبر آفتاب عالم آرای چنین فرمود از نطق شکر زای
که هر کس رابود اذعان وایمان بروز آخر و بر پاك یزدان
کند پس جار خود از مهر اکرام بحق او کند پیو سته انعام
(۸۰۵) **من اسلم علی یدیه رجل وجبت له الجنة**ـ کسیکه اسلام بیاورد بردست او مردی واجب میشود برای او بهشت

هر آنکس کرد مردی را مسلمان بهشتش حتم شداز فیض یزدان
(۸۰۶) **من نصر اخاه بظهر الغیب نصره الله فی الدنیا والاخرة**ـ کسیکه یاری کرد برادر خودرا در پشت سراو نصرت میکند اورا خدا در دنیا و آخرت

برادر را هر آنکس کرد یاری بگاه غیبت و هنگام خواری
نماید نصرت او حی یکتا ز لطف خویش در دنیاو عقبا
(۸۰۷) **من طلب علما فادرکه له کفلان من الاجر**ـ کسی که طلب علمی نماید پس بیابد او رااز برای اواست دوبرابر ازاجروثواب

هر آنکس کرد علمی را به دوران　　طلب پس گشت حاصل مقصد آن
دو چندان اجر او بدهد خداوند　　شود زاکرام او بی شبهه خورسند

-۸۰۸- من طلب علماً فلم یدرکه کتب له کفل من الاجر - کسیکه طلب کند علمی را و به آن نرسد نوشته میشود برای او یك اجر

اگر شخصی طلب علمی نماید　　که اندر عاقبت او را نیابد
برای او بود یك اجر ز آنرو　　که حق ضایع نسازد زحمت او

-۸۰۹- من اوتی معروفا فلم یجد جزاء الا الثناء فقد شکره ومن کتمه فقد کفره - اگر بکسی معروفی دادند و احسانی نمودند و پاداش آنرا جز ثنا وشکر ندارد ثنا گوید او را تا شکر اورا کرده باشد و اگر کتمان نیکی اورا نمود پس کفران انعام اورا نموده

هر آنکس بر شما سازد عطائی　　ندارید ار بکف بهرش جزائی
در حمد و ثنا بروی گشائید　　مکافات از ثنا او را نمائید
که شکر او به نشر اوست پنهان　　به کتمان عطایش هست کفران

-۸۱۰- من اعان غارما فی غرمه اظله الله عزوجل یوم القیامة لاظل الا ظله کسیکه اعانت کرد مقروضی را در قرض او خداوند سایه افکند اورا درروز قیامت که سایهٔ جز سایه او نیست

اعانت گر کند کس قرض داری　　به قرضش در رضای کرد گاری
خدا از سایهٔ خود سایبانی　　دهد او را ز روی مهربانی

-۸۱۱- من اصاب مالا من مهاوش اذهبه الله فی نهابر - کسی که مالی از راه نامشروع و حرام بدست آورد خدا او را می برد در مهالك

زبد هر کس نماید جمع اموال　　فتد اندر مهالك آخر حال
اگر مال تو نز راه حلال است　　مگو مالش همه وزر و وبال است
زراه بد اگر گرد آوری مال　　بیفتی در هلاکت آخر حال

-۸۱۲- من اعطی الذل فی نفسه فلیس منی کسیکه روا دارد در خود خواری را از من نیست

هر آنکس کرد نفس خویشتن خوار　　ز من نبود مرا از وی بود عار

-۸۱۳- من کان آمرا بمعروف فلیکن امره ذلك بمعروف - کسی که امر بمعروف مینماید باید امر او معروف باشد (یعنی برای رضای خدا وامتثال امر او باشد نه ریا و نحو آن

هر آن کس میدهد فرمان بمعروف　　به آن باید کند این امر موصوف

-۸۱۴- من نظر فی کتاب الغیر بغیر اذنه فکانما ینظر الی النار- کسیکه نظر کند در کتاب و نوشته غیر بی اذن او گویا نظر در آتش مینماید (یعنی مستحق آنست.

نظر سازد هر آنکس در کتابی　　بدون اذن و از راه صوابی
چنان باشد که سوی نار بیند　　ز نادانی جهنم را گزیند

-۸۱۵- من طلب الدنیا بعمل الاخرة فماله فی الاخرة من نصیب- کسی که طلب کند دنیارا بعمل آخرت از برای او در آخرت نصیبی نیست

هر آن شخصی که دنیا کرد در خواست　　بکار آخرت از آخرت کاست
بروز حشر محزون و کئیب است　　زکار خود در آنجا بی نصیب است

-۸۱۶- من مشی مع ظالم لیعینه وهو یعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام کسیکه راه رود باظالمی برای اینکه اعانت کند اورا و بداند که او ظالم است از اسلام بیرون رفته است

رود راهی اگر کس باستمکار　　که تا در کار او گردد ورا یار
شود خارج ز دین پاك اسلام　　اگر داند که آن مرد است ظلام

-۸۱۷- من کانت نیته الاخرة جعل الله تبارك و تعالی غناه فی قلبه واتته الدنیا و هی راغمة - کسی که نیت او آخرت است در کارهای خود

قرارمیدهد خدا بی‌نیازی اورا در دل او ومی آید او را دنیا در حالیکه ذلیل وخوار است

هر آنکس آخرت منظور دارد | دلش حق از غنا پر نور دارد
بسوی او کند اقبال دنیا | ذلیلانه چه در سرا چه ضرا

-۸۱۸- من طلب محامد الناس بمعاصی الله عاد حامده ذاماً- کسیکه خواست محامد وتمجید خودرا ازمردم بسبب معصیت و نافرمانی خدا حامد او مذمت کنندهٔ اوخواهد شد .

هر آنکس حمد مردم را به‌دوران | بجوید از خلاف حکم یزدان
زمنظور خودش محروم گردد | بجای حمدشان مذموم گردد

-۸۱۹- من رای عورة فسترها کان کمن احیی موئودة- کسیکه به بینداز کسی آنچه راکه از آشکا ر شدن آن حیا میکند آنکس پس بپوشاند آنرا مانند کسی است که موئودة را زنده کند (مراد از موئوده دختریست که درجاهلیة زنده بگورمیکردند

اگر مستور شخصی عورتی کرد | چه‌احیائی است کزموئودتی کرد

-۸۲۰- مالایدرك کله لایترك کله- چیزی که بتمامی ادراك نمیشود ترك نشود تمام او (یعنی هرچه ازآنرا متمکن است بجا آورد

هر آنچیزی که کلش درك نتوان | نباید ترك سازد کلش انسان

-۸۲۱- من سمع الناس بعمله سمع الله به‌اسامع خلقه

کسیکه اهل سمعه باشد یعنی بشنواند بمردم و بگوش ایشان رساند عمل خیرخودرا تاازاو تمجید کنند خداوندمیشنواند بنقص او گوشهای خلق خودرا

بگوش این و آن گرخیرش انسان | رساند تا شود محمود ایشان
بگوش خلق عالم حی داور | رساند عیب و نقصش راسراسر

-۸۲۲- من احسن صلوته حین یریه الناس ثم اسائها حین یخلو فتلك استهانة استهان بهاربه - کسیکه نماز کند زمانی که

اورا مردم می‌بینند بطور خوبی پس‌در خلوت بد سازد و به آن قسم بجا
نیاورد پس این اهانتی است که پروردگارخود کرده است

کند آنکو نماز خود بجلوت | نکو اما کند بدشدچوخلوت
نموده کرد گارشرا اهانت | بحق کرده است‌درواقع‌خیانت

-۸۲۳- من کان‌یومن بالله والیوم الاخر فلیکرم ضیفه ومن کان یومن بالله والیوم‌الآخر فلیقل خیراً او یسکت- کسیکه ایمان بخدا وروزجزادارد پس‌بایداکرام کندمهمان خودرا وکسیکه‌ایمان‌بخدا وروزجزا دارد پس‌باید خیر بگوید یاساکت‌شود

هر آنکسرا بود روزی زعرفان | به یزدان و به‌روز آخرایمان
کند پس‌میهمان خویش اکرام | بکردار و به گفتار وبه انعام
نمیبایست غیر از خیر گوید | وگرنه‌راه صمت‌ازصدق پوید

-۸۲٤- من کظم غیظا وهویقدران ینفذه‌دعاه‌الله یوم‌القیامةعلی رؤس‌الخلایق حتی‌تخیر من‌ای حور شاء - هرکس خشمی رافرو خورد وحال اینکه قادر برانفاذ اوباشد میخواند خدااورا درروز قیامت برسرخلایق تااختیار کند هرحوری‌راکه‌خواهد

هر آنکس کظم‌غیظی کردوقادر | بر انفاذش بود بر وجه ظاهر
خدا خواند ورا روز قیامت | به پیش خلق از راه کرامت
که‌هرحوریکه‌میخواهدزحوران | نماید اختیار آن‌پاك وجدان

-۸۲۵- من‌اغتاب مسلما او مسلمة لم یتقبل الله تعالی صلوته ولاصیامه اربعین لیلة الاان یغفرله صاحبه- کسی که‌غیبت کندمرد مسلمانی یازن‌مسلمانی رانمی‌پذیرد خدانمازوروزه اورا تاچهل شب‌مگر اینکه بیامرزد اورا صاحبش (یعنی‌غیبت کرده‌شده

کند غیبت کسی گرزاهل‌ایمان | نمازوروزه اش درپیش یزدان

پند پرفته نگردد تا چهل شام		مگر یابد زعفو صاحبش کام

-۸۲۶-من التمس رضا الله بسخط الناس رضی الله عنه و ارضی عنه الناس ومن التمس رضی الناس بسخط الله سخط الله علیه واسخط علیه الناس - کسی که درخواست کند خوشنودی خدا را از خشم مردم خدا ازاو خوشنود میشود وازاو مردم راخوشنود می‌سازدو کسی که اختیار کرد خوشنودی مردم‌را بسخط خداوندخدا براوغضب‌میکند ومردم را براو خشمناك سازد

شه پیغمبران پاك معبود		بگفت‌این‌وخدارا کردخوشنود
رضای حق بخشم خلق آنکو		مقدم دارد از افعال نیکو
نه‌تنها زو شود راضی خداوند		که‌سازدخلق‌رازان‌نیزخورسند
وگر برعکس باشد ایزد پاك		کند هم خلق را بر او غضبناك

-۸۲۷- من یعظم فی نفسه واختال فی مشیه لقی الله وهو علیه غضبان کسیکه خودرا بزرك نمارد ودرراه‌رفتن بطور تکبر رود ملاقات کندخدا را وحال‌اینکه خداوند براوغضبناك‌است

هر آنکس خویشرا معظم شمارد		طریق کبر در مشیش سپارد
خدای خویشرا سازد ملاقات		غضبناك‌ازخودش‌روز مکافات

-۸۲۸- من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام - کسی که اراده دارد خدااورا هدایت کند می گشاید وباز می‌سازد سینه‌اورا برای‌اسلام

هر آنکسرا که‌حق‌خواهدهدایت		نماید شرح صدر اورا عنایت

-۸۲۹- من لم تنه صلوته عن الفحشاء والمنکر لم تزدده من الله الا بعدا کسی که‌باز ندارد نمازاورااز فحشاءومنکر زیادنکنداز خداوندمگر دوری‌را

نماز هر که از اعلی واحقر		نسازد منعش از فحشا ومنکر
نمی سازد زیاد اورا به دوران		بغیر از دوری در گاه یزدان

-۸۳۰- من مشی الی طعام لم یدع الیه دخل سارقا وخرج مغیرا

کسی که رفت بسوی طعامی که براو دعوت نشده داخل شده است درحالی که دزد است وخارج شده است سرزنش شده

کسی ناخوانده گر سوی طعامی رود هرگز نخواهد شد گرامی
دخول او بود ما نند دزدان شود خارج ملوم خلق دوران

-۸۳۱- من کان وصلة لاخیه المسلم الی ذی سلطان بمنهج براو تیسر عسر اعانه الله علی اجارة الصراط یوم تدحض فیه الاقدام-

کسی که برساند به برادر مسلمانش از طرف صاحب سلطنتی نیکی را یاآسانی مشکلی را اعانت کند خدااو رابر گذشتن از صراط روزی که میلغزد وزائل میشود دراو قدمها

رساند آنکه خیری بر مسلمان ز صا حب قدرتی درراه یزدان
کند یاریش حق روز قیا مت عبور از پل نماید باسلامت

- ۸۳۲ - من نزل علی قوم فلا تصو من تطوعا الا با ذنهم

کسی که فرود آمد برقومی روزه مستحبی نگیرد مگر بااذن ایشان

نمیباشد زمهمان صوم مندوب بدون اذن صاحبخانه مطلوب

- ۸۳۳ - من انتهر صاحب بدعة امنه الله یوم الفزع الاکبر-

کسی که طرد ومنع نماید صا حب بدعتی را خدا او را ایمن سازد روز فزع اکبر

هر آنکس مبدعی را منع ومطرود نماید در رضای حی معبود
نماید ایمنش ازهول محشر خداوند کریم فرد اکبر

- ۸۳۴ ـ مثل الاخوین مثل الیدین تغسل احدیهما الاخری

مثل دو برادر دینی مثل دو دست است که یکدیگر را شست وشو مینمایند وهریك دیگری راغسل میدهد

صفی ایزد منان پیمبر چنین بگشود دراز درج گوهر

دویار یکدله همچون دو دستند | که گاه کار ازهم طرف بستند
بشوید هر یکی آندیگری را | بجا آرند رسم یاوری را
بلی چون متفق گشتند یاران | کجا بینند زحمت های دوران
نظام هر دوعالم بر وفاق است | خرابی‌ها تمامی از نفاق است
گرت هوشست بگذار ایندوئیت | زیکرنگی نما نیکو طویت

۸۳۵- من اراد الله به خیر ارزقه الله خلیلا صالحا ان نسی ذکره وان ذکر اعانه - کسی که خداوند به او اراده خیری کرد روزی میکند اورا دوست صالح که اگر فراموش شد اورا یادنماید واگر یادشد او را اعانت کند

اگر خواهد خدا خیری بانسان | کند روزیش یاری زاهل ایمان
که گر منسی شود اورا کند یاد | کند ازیاریش گرید شد شاد

۸۳٦- من تعلم حدیثین ینتفع بهما کان له خیرا من عبادة سبعین سنة
کسیکه فرا گیرد دوحدیث راکه بآن دوسودمند گردد (یا بآنها بمردم سودرساند اگر (ینفع) باشد) میباشد برای او بهتر از عبادت هفتاد سال

فرا گیرد اگر در راه معبود | حدیثی دو کسی کز آن بردسود
بود بهتر که آن صاحب سعادت | کند هفتاد سال ازجد عبادت

۸۳۷- من ذب عن لحم اخیه بظهر الغیب کان حقا علی الله عزوجل ان یحرم لحمه علی النار- کسیکه برطرف نماید از گوشت برادرش در پشت سراو (یعنی منع نماید ازغیبت او) میباشد برخدا سزاوار که گوشت اورا بر آتش حرام سازد

هر آنکس غیبتی را ازمسلمان | نماید دفع اندر راه یزدان
بود برایزد باری سز اوار | که سازدلحم او ممنوع بر نار

۸۳۸ - من احب ان یسمع الله دعوته وان یفرج کربته فی الدنیا

والاخرة فلینظر معسرا کسیکه دوست دارد خدا بشنود دعوت او را (یعنی مستجاب کند) وفرج دهد کربت اورا دردنیا و آخرت پس باید مهلت دهد معسر وتنك دست را

اگرخواهد کسی سازد اجابت دعایش راچه دررهبت چه رغبت
به معسر پس دهد مهلت زیاری روابروی ندارد ذل و خواری

-۸۳۹- ما نلت من دنیا کم هذه الا النساء والطیب - نرسیدم از این دنیای شما مگر زن وبوی خوش را

زدنیای شما این پر خطر دهر بجز ازطیب وزن نابرده ام بهر

-۸۴۰- ما انفقت فی الطیب فلیس بسرف - هرچه رادربوی خوش خرج کنی اسراف نیست

کنی درطیب هر مقدار انفاق نشد اسراف نزد پاك خلاق

-۸۴۱- من کان یؤمن بالله والیوم الاخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر کسیکه ایمان بخدا وروز جزا دارد داخل حمام نمیشود مگر با فوط وساتر عورت

گرت ایمان بود برروز آخر مرو حمام جز با ستر ومئزر

-۸۴۲- من قلم اظفاره یوم الجمعة خرج الله من انامله داء وادخل فیها شفاء - هر کس ناخن خودرادرروز جمعه بگیرد خارج میکند خدا ازسرانگشتان اودرداو داخل میسازد دراو شفارا

هرآنکس ناخن خود کرد تقلیم بروز جمعه شد شایان تکریم
شفا داخل شود زین کار برمرد برون گردد زانگشتان اودرد

-۸۴۳- من لم یاخذ شاربه فلیس منا - کسیکه شارب خود را نگیرد از ما نیست

زمانبود هر آنکس شارب خویش نگیرد تاشود ازحد خود بیش

۸٤٤- مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر لم ینفع طنب ولا وتد ولا غشاء - مثل نماز مثل ستون خیمه است زمانیکه ستون برقرار باشد طنابها ومیخها و پردهٔ خیمه نفع میدهد و وقتیکه ستون شکست طناب و میخ و پرده سودی نمیدهد

نماز از دین بریکتا خدا ئند ستون خیمه را مثل است و مانند

ستون خیمه گر بشکست و افتاد ندارد منفعت اطنا ب و اوتاد

۸٤٥- من مشی علی الارض اختیالا لعنته الارض من تحته - کسیکه از روی کبر و منیت بروی زمین راه رود زمین او را در زیر قدمش لعنت کند

رود گرره کسی با کبر و نخوت زمین اورا کند زین کار لعنت

۸٤٦- مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر وبقی علیهم الجهاد الاکبر آفرین بقومیکه بجا آوردند جهاد اصغر و برایشان باقی است جهاد اکبر عرض شد یارسول الله جهاد اکبر کدام است فرمود جهاد نفس (ثم قال افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه) افضل جهاد جهاد کسی استکه جهاد کند بانفسی که میان دو پهلوی او است

چو برگشتند جیش خسرو دین زجنگ مشرکین فرمودشان این

بقومی مرحبا کز امر یزدان جها د اصغرش را برد پایان

برایشان است باقی لیك اکبر که زان اصغر بود درفضل برتر

یکی پرسید زان سلطا ن والا که چون باشد جهاد اکبر ما

بفرمود آن جهاد نفس دون است که در رنج و محن زان یك فزون است

جها د نفس آری هست دشوار چو حرب قوم کفارش مپندار

که کافر دشمن و خصم برونی است ولیکن نفس خود خصم درونیست

برای مرد این خصمی است محبوب | نباشد آن یکی مطلوب و مرغوب
کسی کو دشمن نفس و هوا شد | بهشتش در جزا ماوا و جا شد
زشهوت نفس دون خود بمیران | که شد ترك هوا کار بزرگان
بیا (صافی) چوعمرت گشت فانی | خلاف نفس دون کن تا توانی

۸۴۷- من ازداد فی العلم رشداً ولم یزد فی الدنیا زهداً لم یزدد من الله الا بعداً - کسیکه زیاد کند درعلم رشد و پیشرفتی را وزیاد نکند دردنیا زهدی رازیاد نکرده است مگر دوری ازخدا را

هرآنشخصیکه دردانش رشیداست | ولی درزهد خودنی برمزید است
بجز دوری زدرگاه خدائی | زکسب دانشش نبود جزائی

۷۴۸- ما رایت مثل الجنة نام طالبها ومارایت مثل النار نام هاربها ندیدم مانند بهشت که طالب آن بخوابد و مانند آتش که خائف از او بخوابد (یعنی اگر کس طالب بهشت وخائف از دوزخ باشد شبهارا نمی خوابد وبعبادت بسر میبرد

چه خوش فرمود سلطان مؤید | حبیب اکرم یزدان محمد
ندیدم چون جنان چیزی زاشیا | که خوابد طالبش زان بهردنیا
ندیدم نیزچیزی را که چون نار | بخوابد هاربش اندر شب تار

۸٤۹- من اکل فی الیوم مرة لم یکن جائعا ومن اکل مرتین لم یکن عابداً ومن اکل ثلاث مرات اربطوه مع الدواب - کسیکه طعام خورد درروز یکمرتبه گرسنه نیست وکسیکه دومرتبه بخوردعابدنیست وکسیکه سه مرتبه بخورداورا باحیوانات به بندید یعنی درشمار آنهااست

بروزی گرخوردیك دفعه انسان | نشاید گفتن اورا هست جوعان
دودفعه گرخورد او نیست عابد | نه اندر زمرهٔ زهاد وارد
سه دفعه گر خورد باشد چو حیوان | که اورامی نباید گفت انسان

۸۵۰- ما انفق الناس من نفقة احب من قول الخير- انفاق نکردند مردم نفقهٔ که محبوب‌تر ازقول خیر باشد

زهر انفاق نزد حی داور	بود بی‌شبهه قول خیر بهتر

۸۵۱- من بنی مسجداً ولو مثل مفحص قطاة بنی له بیت فی الجنة کسیکه بنا کند مسجدی را اگرچه در کوچکی مانند آشیانه مرغ قطا وجای سینهٔ او که نرم میسازد باشد بنامیشود برای او خانهٔ در بهشت

برغبت مسجدی هر کس بپا کرد	وگرچون آشیانی ازقطا کرد
بفردوس برین از امر ایزد	برایش خانهٔ گردد مشید

۸۵۲- من اشرب قلبه حب الدنیا ورکن الیها التاط منها بشغل لا یبلغ غناه وامل لا یبلغ منتهاه وحرص لا یدرک مداه- کسیکه آشامانید بدل خود دوستی دنیارا و به او اعتماد کرد مییابد ازاو شغلی که بی‌نیازی دراو نیست وآرزوئی که به منتهای او نخواهد رسید وحرصیکه در نمییابد آخر آنرا

هر آنکس گشت دار احب دنیا	از آن سودش بود خسران عقبا
بشغلی مبتلا گردد که ازوی	غنایش نیست تا عمرش شود طی
نباشد آرزویش را نهایت	بحرص او نباشد هیچ غایت

۸۵۳- من طول شاربه عوقب باربعة مواطن الاول لا یجد شفاعتی و الثانی لا یشرب من حوضی والثالث یعذب فی قبره والرابع یبعث الیه منکر ونکیر بالغضب - کسیکه طولانی ودراز کند شارب خود را بچهار چیز معذب میشود اول اینکه شفاعت مرا نمی‌یابد دویم اینکه از حوض من نمیآشامد سیم معذب میشود درقبرش چهارم بر انگیخته می شوند بسوی او منکر و نکیر بغضب

هر آنکس شارب خود برنگیرد	به بیند چهار پاداش ار بمیرد

نگردم من شفیعش در قیامت | نیاشامد ز حوضم از کرامت
معذب میشود چون رفت درخاك | نکیر ومنکرش آید غضبناك

۸۵۴- من سلم من رجال امتی من اربع خصال فله الجنة من الدخول فی الدنیا واتباع الهوی وشهوة البطن والفرج ومن سلم من نساء امتی من اربع خصال فلها الجنة اذا حفظت مابین رجلیها واطاعت زوجها وصلت خمساً وصامت شهرها- کسیکه ازمردان امت من سالم باشد ازچهار خصلت برای اواست بهشت ازدخول دردنیا ومتابعت هوا وشهوت شکم وشهوت فرج و کسیکه از زنان امت من بسلامت ماند از مرتکب شدن چهار چیز برای او است بهشت وقتیکه حفظ نماید دامان خودرا واطاعت کند شوهر خودرا ونماز پنج گانه‌را بجا آوردو روزهٔ یکماههٔ خود را بگیرد

کند تا امت خودرا مسدد | مفاد این سخن فرمود احمد
بجنت میرود مردی زامت | که‌ماندازچارچیزاندرسلامت
دخول از جاهلی در کاردنیا | اطاعت کردن از فرمان اهوا
سه‌دیگرشهوت بطن است ایجان | چهارم میل بی مورد به نسوان
ازاین امت زنی گرچار خصلت | بجا آرد برایش هست جنت
نماید حفظ مابین دوپایش | مطیع زوج باشد درسرایش
بجا آرد نماز پنج گانه | بگیرد روزه اش‌را بی بهانه

۸۵۵- من قال علی مالم اقل فلیتبوء مقعده من النار - کسیکه بگوید برمن آنچه‌را نگفته‌ام پس مکان خودرا بگیرد از آتش

دروغ برمن ارکس را بود کار | بگیرد جایگاه خویش ازنار

۸۵۶- مدمن الخمر یلقاه الله حین یلقاه کافرا - کسیکه مدمن خمر است (یعنی هروقت شراب رایافت می نوشد) ملاقات میکند خدارا کافر

بشرب خمر آنکو هست پابند . کند کافر ملاقات خداوند

۸۵۷-من شرب الخمر لم یحسب صلوته اربعین صباحاً - کسیکه شراب بیاشامد حساب نمیشود نماز او چهل روز

بدا بر حال آن مغرور اهوا که نوشد می نهان یا آشکارا
نمازش تا چهل صبح است مردود پذیرفته نگردد نزد معبود

۸۵۸- من نفس عن غریمه او محی عنه کان فی ظل العرش - کسیکه هم وغم مدیون خودرا بمهلت دادن اورفع نماید یا آنکه ازاو محو نماید میباشد روز قیامت درسایهٔ عرش

غریم خویش را آنکس که امهال دهد یا بخشدش ازحسن احوال
بود در سایهٔ عرش خداوند شود زین موهبت دلشادو خورسند

۸۵۹- من اهان خمسا خسر خمسا من استخف بالعلماء خسر الدین ومن استخف بالامراء خسر الدنیا ومن استخف بالمیزان خسر المنافع ومن استخف بالاقرباء خسر المروة ومن استخف باهله خسر طیب عیشه - کسیکه سست گیرد وسبك سازد پنج چیزرا زیان می بیند به پنج چیز کسیکه استخفاف نماید به علما زیان کرده است دردین خودو کسیکه سبك سازد میزان خودرا درمنافع خود زیان برده است و کسیکه استخفاف بخویشان واقربای خود نماید درمروت خود زیان بیند و کسیکه استخفاف به اهل خود نماید خوشی عیش او را زیان است

سرخیل رسل شاهنشه دین پی ارشاد گفتا حاصل این
که هر کس پنج کسرا در حقارت به بیند هست در پنجش خسارت
زاستخفاف اهل علم خسران بود بی شبهه اندر دین وایمان
وراستخفاف سازد با امیران بدنیایش رسد البته خسران
سبك میزان خودرا هر که بنمود نیابد جز خسارت زین عمل سود

هر آنکس اقربا را داد خفت | زیان او بود اندر مروت
ور استخفاف بااهلش کند مرد | نماید عیش گرم خویشرا سرد

۸۶۰- من شرب الخمر لم یرضی الله عنه فان تاب تاب الله علیه فان عاد کان حقا علی الله ان یسقیه من طینة الخبال یوم القیامه-

کسیکه خمر بیاشامد خدااز اوراضی نمیشود پس اگر توبه نمود خدابه او بازگشت خواهد کرد پس اگر عود کرد و آشامید سزاواراست برخدا اینکه سیراب کند اورا روزقیامت ازچرك وخونی که ازفرج زنان زناکار درچاه خبال جمع شود

کسی کوشارب خمراست میدان | کرو راضی نخواهد گشت یزدان
وگر توبه نماید حی ذوالمن | پذیرد توبه اش بروجه احسن
سپس گرعود بنماید براین کار | بروز حشر میباشد سزاوار
که سیرابش نماید فرد قهار | زچرك و خون زنهای زناکار

۸۶۱- من سعادة ابن آدم رضاه بماقسمه الله- از نیکبختی آدمیزاد رضای او است بآنچه خداقسمت او نموده است

بود از نیکبختی آنکه انسان | شود راضی بقسم پاك یزدان
که دل زان راحت وآرام گیرد | ز دنیا همچو عیسی کام گیرد

۸۶۲- من تزوج فقد احرز نصف دینه فلیتق الله فی الباقی (۱)

کسیکه تزویج کرد به تحقیق نصف دین خود را احراز کرده پس باید بپرهیزد ازسخط خداوند درباقی

کند تزویج گراندر جهان مرد | همانا نصف دینش درکف آورد
براوحتم است کاندرنصف دیگر | بپرهیزد ز خشم حی داور

۸۶۳- ماآمن بی من امسی شبعان وجاره جائعاً- ایمان نیاورده است بمن کسیکه شب کند سیروشام کند همسایه اش گرسنه

(۱) درکافی است بجای فی الباقی (فی النصف الاخر

بمن هرگز نیاورد است ایمان　　کسی کوشب نمایدسیروشبعان،
ولی همسایه‌اش شب راکندروز　　گرسنه باعیال ووضع جانسوز

۸۶٤- مداراة الناس نصف الایمان والرفق بهم العیش - مدارا کردن بامردم نصف ایمان است ولطف ومهربانی باایشان باعث عیش است.

مدارا هست بیشك نصف ایمان　　بمردم رفق باشد عیش انسان.

۸٦٥- مابنی فی الاسلام احب الی الله من التزویج - بنا گذارده نشده است دراسلام بنائی محبوبتر بسوی خدا از تزویج

دراین دین گفت احمد سرذوالمن　　بنائی نیست به از زن گرفتن.

۸٦٦- ماعال من اقتصد(۱)- کسیکه به اقتصاد ومیانه روی رفتار نماید فقیر و پریشان نمیشود

هرآنکس اقتصادش رسم وکاراست　　زفقر و فاقه دائم بر کنار است.
بقدر دخل باید خرج کردن　　نه در افراط یا تفریط مردن.

۸٦۷- مروا بالخیروان لم تفعلوه - فرمان دهید بکار خیر اگرچه خودآن کاررا نکنید. (زیراکه خودامر بخیر خیر است)

بکارخیر باید داد فرمان　　وگر آمر نشد خود فاعل آن.

۸٦۸- مروا بالمعروف وان لم تفعلوا به ونهوا عن المنکر وان لم تنتهوا به- امر کنید بمعروف اگرچه خود بجا نیاورید ونهی از منکر نمائید هرچند خود پذیرای نهی ازاو نباشید

دهید ای خلق برمعروف فرمان　　اگرچه خود نمیسازیدش اتیان
زمنکر نهی باید گرچه ناهی　　نباشد منتهی ازاو کماهی

۸٦۹- من سره ان یمثل له عبادالله قیاما فلیتبوء مقعده من النار- هرکه شاد میشود که بندگان خدا در مقابل او با ستند باید بگیرد

۱- درجامع الاحادیث است (ماعال امرء اقتصد)

جایگاه خودرا از آتش

هر آنکس میشود خرم بدنیا　　که مردم نزد او باشند برپا
بگیرد جای بهر خویش از نار　　که‌جویدخلق‌رانزدخودش‌خوار

۸۷۰- **من ذب عن عرض اخیه کان ذلك حجابا له من النار** -
کسیکه از عرض و آبروی برادر دینی خود دفاع کند دفاع او حجابی شود برای او از آتش

دفاع ار کرد کس ازعرض یاران　　حجاب او شود از نار نیران

۸۷۱- **مامن احد من المسلمین ولی امرافاراد الله به خیراً الاجعل معه وزیراً صالحاًان نسی ذکره وان ذکره اعانه** - نیست احدی از مسلمانان که متولی امری گردد پس خدا باو ارادهٔ خیری فرماید مگر اینکه قرارمیدهد از برای اووزیر و مشاور صالحی را که اگر فراموش کرد چیزی‌را بیادآورد واگر بیاد دارد اورا اعانت کند

اگر خیری بخواهد پاك یزدان　　بر آن‌مردیکه برامر بست‌سلطان
دهد اورا وزیری نیك رفتار　　که اورا باشد اندر کار هایار

۸۷۲- **من بکی علی ذنبه حتی یسیل دموعه علی لحیته حرم الله دیباجة وجهه علی النار** - هر که گریه کند بر گناه خود تا حدی که اشکش برروی وریشش جاری شود وسیلان نماید خدا حرام می سازد روی اورا بر آتش

هر آنکس بر گناهش گشت گریان　　که‌اشك او بریشش گشت ریزان
خدا بر روی او سازد محرم　　بلطف خویشتن نار جهنم

۸۷۳- **ماینبغی لامرء مسلم ان یبیت لیلة الاووصیته تحت راسه**
سزاوار نیست برای مرد مسلمان که‌شبی رابروز آورد مگر اینکه‌وصیت اوزیر سر اوباشد

سزاوار است بر مسلم وصیت　　به غیر خویشتن باصدق نیت

وصیت هست برمردم سزاوار　　خصوصاً بر کسی کو هست بیمار

۸۷٤- من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة (۱)

کسیکه بمیرد وامام زمان‌خودرا نشناخته باشد مرده است مانند مردن جاهلیت (یعنی کافر مرده)

کسی نشناخت گر اندر حیاتش　　امام خویش دردات و صفاتش
بود مرگش چومرك جا هلیت　　چه کفار است‌درفعل وسجیت

۸۷۵- موتوا قبل ان‌تموتوا - بمیرید پیش از آنیکه بمیرید (یعنی نفس خوررا بکشید پیش از آنیکه ازاین‌دار فانی رحلت نمائید

شه ملك بقا سلطان مسعود　　به‌اصحاب‌این کلام‌ازمهرفرمود
که‌پیش‌ازمردن ایمردم بمیرید　　وزاین مردن حیات‌تازه گیرید
بمیرید ازهوای نفس وشهوت　　که این مر دن بود عین فتوت
مپندارید کاین مردن ممات است　　که‌این مردن‌حیات‌اندرحیات‌است

۸۷۶- من کان موسراً ولم‌ینکح فلیس‌منی - کسیکه دارا با شد و نکاح نکند ازمن نیست

نگیرد موسر دارا اگر زن　　بدون عذر روشن نیست ازمن

۸۷۷- من کف غضبه وبسط رضاه وبذل معروفه ووصل رحمه وادی امانته ادخله الله عزوجل یوم‌القیامة فی‌نوره الاعظم

کسیکه باز دارد غضب خود را و کسیکه بگستراند رضای خود را بر مردم و بذل نماید معروف واحسان خودرا ووصل نماید بارحم‌وخویشان خود و ادا نماید امانت خدا را (یعنی باحکام و قوانین مقدسهٔ او رفتار نماید) داخل میسازد خداوند عزوجل اوراروز قیامت درنوراعظم خود

---

(۱) ودرکافی است (من‌مات لایعرف امامه مات میتة جاهلیة (ودر همان‌کتاب است‌باز (من‌مات‌ولیس علیه‌امام‌فمیتة جاهلیة) وباز نقل شده (من‌مات‌ولیس له‌امام‌مات‌میتة‌جاهلیة)

کسی کوخشم خودرا باز دارد | بدل تخم رضا از خلق کارد
نماید بذل معروف و به پیوند | کند پیوند در راه خداوند
ادا سازد امانات الهی | به‌احکامش عمل سازد کماهی
خدا در نور اعظم از کرامت | کند داخل ورا روز قیامت

۸۷۸- من غدافی طلب العلم صلت علیه الملائکة و بورك له فی معاشه ولم ینتقص من عمره- کسیکه صبح کند درطلب علم رحمت میفرستند براو ملائکه ومبارك میشود معاش او وناقص نمیشود از عمر او

نبی آنکو ندارددرشرف جفت | مفاد این سخن با مردمان گفت
پی دانش هر آنکس صبح بنمود | بروی خود درخیرات بگشود
ملك پیوسته‌اش باشد ثناخوان | کند عیشش مبارك پاك یزدان
زعمر او نخواهد گشت محسوب | بود نزد خدا و خلق محبوب

۸۷۹- مایکب الناس علی مناخرهم الاحصائد السنتهم- رو برو در آتش نمی‌اندازد مردم رامگر آنچه درویده است زبان‌های ایشان (یعنی گفتار وسخنان آنها

نیندازد درآتش روبرو مرد | مگر آنچه زبان او درو کرد

۸۸۰- من شهد شهادة زور علی احد من الناس علق بلسانه مع المنافقین فی الدرك الاسفل من النار- کسیکه شهادتی بدروغ داد بریکی ازمردم آویخته میشود بزبانش بامنافقین دردرك اسفل از آتش

شهادت داد هرکس بر دروغی | نمییابد از این کذبش فروغی
معلق از زبان در نار گردد | بمانند منافق خوار گردد

۸۸۱- من احتاج الیه اخوه المسلم فی قرض وهو یقدر علیه فلم یفعل حرم الله علیه ریح الجنة- کسیکه برادرمسلمانش باومحتاج شد درقرضی وحال اینکه بتواند باوبدهد پس قرض ندهد حرام میکند خدا براو بوی بهشت را

هر آنکس قرض خواهدز و مسلمان   که باشد قادر اندر دادن آن
کند پس ردو را از نقص همت   مشام او نیاید بوی جنت

۸۸۲- من خالف سریرته علانیته فهو منافق کائنا ما کان وحیث کان وفی ای زمان کان وعلی ای رتبة کان- کسیکه پنهان او مخالف آشکارش باشد منافق است هر کس باشد وهر کجا باشد وهر زمان باشد وبر هر رتبه باشد

هر آنکس باطنش با آشکارش   مخالف شد منافق میشمارش
بهر حال و بهر جا و مکانش   بهر رتبه بهر وقت وزمانش

۸۸۳- من زار قبری بعد موتی کمن هاجر الی فی حیوتی فان لم تستطیعوا فابعثوا الی بالسلام فانه یبلغنی- کسیکه قبر مرا زیارت کند بعد از مرك من مانند کسی استکه بسوی من هجرت کرده باشد درزندگی من پس اگر استطاعت زیارت قبر مرا ندارید بسوی من سلام بفرستید که بمن خواهدرسید

هر آنکس بعد مرك من زیارت   کند قبرم بود چون اهل هجرت
وگر بر آن ندارید استطاعت   رسا نیدم سلام از روی طاعت

۸۸٤- ما بین قبری ومنبری روضة من ریاض الجنة ومنبری علی ترعة من ترع الجنة- میان قبر من ومنبر من باغی است از باغهای بهشت ومنبر من بردر کوچکی است ازدر های کوچك بهشت

میان منبر وقبرم به رحمت   بود باغی زبستا نهای جنت
ببابی شد زجنت منبرمن   بحکم کرد گار فرد ذوالمن

۸۸۵- من احب ان یعلم ماله عندالله فلیعلم ماللهعنده - هر که دوست دارد که بداند چه از برای او پیش خدااست باید بداند چه از برای خدا نزد اواست از نعمتها واحکام

اگر خواهی بدانی ای خردمند　　چه داری اجر در نزد خداوند
همی باید بدانی آنچه از او　　بود نزد تو از افضال نیکو

۸۸۶- من هجر اخاه فوق ثلاث دخل النار- هر که از برادرش زیادتر ازسه روز بی جهة جدائی جوید داخل آتش میشود

سه روز ار بیشترشد هجر اخوان　　سزای فاعل آن هست نیران

۸۸۷- مجالس العلم بالامانة- مجالس علم به امانت است

بود در مجلس علمی امانت　　ملازم پس مکن در آن خیانت

۸۸۸- من التحیة تمام المصافحة- از تمام تحیت مصافحه کردن است

تحیت را تصافح کرد اتمام　　نما ازوی رفیق خویش اکرام

۸۸۹- من اسدی الی مؤمن معروفا ثم اذاه بالکلام اومن علیه فقد ابطل الله صدقته- کسیکه هدیه کند بمؤمنی معروفی را پس اذیت کند اورا به کلام یامنت گذارد براو پس به تحقیق باطل میکند خدا صدقه او را

هر آنکس هدیه کرد احسان ومعروف　　اگر با من وایذا ساخت موصوف
شود مردود از درگاه یزدان　　کشد بر آن زقهرش خط بطلان

۸۹۰- من قال لااله الاالله مخلصاً دخل الجنة واخلاصه ان یحجزه لااله الاالله عما حرم الله- کسیکه بگوید لااله الاالله ازروی اخلاص داخل بهشت میشود واخلاص او اینستکه لااله الاالله حاجز ومانع او گردد ازارتکاب آنچه خدا حرام کرده است.

کسی کو ازسر اخلاص تهلیل　　بگوید نی بسان اهل تعطیل
شود در جنت فردوس داخل　　خلوصش میکند مقصود حاصل
نماید منع او را از مناهی　　برد او را سوی قرب الهی

۸۹۱- ما جمع شیئی الی شیئی افضل من حلم الی علم (۱)

---

(۱) ودرروایت دیگر بزیادی (والذی نفسی بیده) وارداست

جمع نشد چیزی باچیزی که افضل از جمع بردباری با دانش باشد

بنا برگفتهٔ پاك پیمبر — زهرچه جمع شد باچیز دیگر
برتبه نیست چیزی برتر از حلم — که اندر شخص توام گشته باعلم

۸۹۲- من واسی الفقیر وانصف الناس علی نفسه فذلك المؤمن حقا
کسیکه بافقیر مواسات نماید وانصاف دهد، مردم را از خودش وباایشان بطریق عدالت رفتار نماید پس این مؤمن است از روی حقیقت

مواسات آنکه سازد بافقیران — دهد انصاف خلق از خود به دوران
بود مؤمن به پیش شرع و وجدان — دراو کامل بود بی شبهه ایمان

۸۹۳- من کان فی قلبه حبة من خردل من عصبیة بعثه الله یوم القیامة مع اعراب الجاهلیة- کسیکه دردل او بکوچکی مقدار خردلی از عصبیت باشد مبعوث میکنداورا روزقیامت خداوند بااعراب جاهلیت (ومقصود تعصب است باینکه اعانت قوم خود نماید درظلم وستم نه تعصب درغیر آن چنان که دروسائل روایت از امام علیه السلام نموده

تعصب بهر مظلومان کشیدن — بود مردان حق راداب ودیدن
تعصب بهر مردان ستمکار — بود مذموم نزد مرد هشیار
کسی را کاین تعصب دردل استی — وگر چون حبهٔ ازخردل استی
چو قوم جاهلیت درقیامت — شود مبعوث و بیند بس وخامت

۸۹۴-من احب دنیاه اضر باخرته- کسیکه دنیا را دوست دارد ضرر باخرت خودزده

کسی کو دوستی دارد بدنیاش — رسانیده زیان در امر عقباش

۸۹۵- من اکرم عالما اومتعلما فکانما اکرم سبعین نبیا- کسی که اکرام نماید عالم یافرا گیرنده علم را گویا اکرام کرده است هفتاد پیغمبر را

بعالم هر که کرد اکرام واحسان ویابر آنکه جوید علم ازایشان
بوددر فضل آنسان کاندر ایام کند هفتاد تن پیغمبر اکرام

۸۹۶- من انقطع الی الله کفاه الله کل مؤنة ورزقه من حیث لا یحتسب ومن انقطع الی الدنیا وکله الله الیها - کسیکه منقطع شد از خلق بسوی خدا کفایت میکنداورا خداوند ازهر مؤنه وزحمتی وروزی میدهد اورا ازجائیکه گمان نداود وکسیکه منقطع شد بسوی دنیاخدا اورا بهدنیا وامیگذارد

هرآنکس منقطع شد سوی یزدان بود کافیش در حاجات دوران
دهد از لطف رزق بی حسابش نخواهد از گرفتاری خرابش
بدنیا گر رکونش هست برآن کند موکول اورا حی سبحان

۸۹۷- مدمن الخمر یلقی الله کعا بدوثن- کسیکه مدمن خمراست (یعنی هرزمانی او را یافت می آشامد چنانکه از حضرت مولی الموالی علی علیه السلام در تفسیر این عبارت وارد است که فرمود (الذی اذا وجدها شربها) ملاقات میکند خدا را مانند بت پرست

بود چون عابد بت آنکه وادار کند بر میگساری نفس مکار
بیاشامد بهر جائی که یابد از آن تا میتواند سر نتابد

۸۹۸- من شرب مسکرا لم یقبل منه صلوته اربعین لیلة - کسیکه بیاشامد چیزی را که مست کننده است پذیرفته نمیشود نمازی ازاو تاچهل روز

کسی کو عقل خود از نفس دون خست بیاشامید چیزی کان کند مست
نمازش تا چهل شب نزد یزدان پذیرفته نخواهد شد یقین دان

۸۹۹- من تزوج امرئة لمالها وکله الله الیه ومن تزوجها لجمالها رای فیها مایکره و من تزوجها لدینها جمع الله له ذلك - کسیکه زنی را بگیرد برای مالش خدا او را به او موکول فرماید و

کسیکه تزویج کند زنی را برای جمال او می بیند دراو چیزی را که ناخوش میدارد و کسیکه تزویج کند او را برای دینش خداوند همه را برای او جمع فرماید

بگیرد زن اگر کس بهر مالش ویا گیرد زنی بهر جمالش
از آن محروم وزین مغموم گردد زوضع ناخوشش مهموم گردد
وگر گیرد برای دین اوزن دهد جمله ورا خلاق ذوالمن

۹۰۰- من سعادة المرء الزوجة الصالحة- از سعادت مرد زن صالحه است

زن نیکوی صالح بخت واقبال بود از بهر انسان درهمه حال
زن نیکوست گراندر سرائی مخوانش زن بگو لطف خدائی
زن خوشروی خوشخوی نکو بخت برای مرد به از تاج واز تخت
خوشا آنکو زن او پارسا شد برغبت تابع امر خدا شد

۹۰۱- من خاف الناس لسانه فهو فی النار- کسیکه مردم از زبان او او بترسند در آتش است

از آنکو اززبانش خلق ترسند نخواهد حقتعالی گشت خورسند
هر آنکس اززبان سازد مشوش خلایق را بود جایش در آتش

۹۰۲- من رضی سلطانا جائرا بسخط الله خرج من دین الله- کسیکه خوشنود کند سلطان ستمکاری را به آنچه خشم خدا در آن است ازدین خدا خارج شده

شود خارج زدین پاك یزدان بخشمش آنکه راضی کرد سلطان

۹۰۳- مافتح الله علی عبد باب شکره فخزن الیه باب الزیادة نگشود خداوند بربندهٔ در شکرش را که پس در زیادتی نعمت را براو بندد (کنایه ازاینکه شکر خدا باعث زیادتی نعمت است

خدا برهرکه باب شکر بگشود براو باب زیادت نیست مسدود

۹۰۴- من موجبات مغفرة الرب عزوجل اطعام الطعام- از موجبات

آمرزش خداوند اطعام طعام است

به اطعام طعام انسان تواند — که فضل حق بسوی خود کشاند
بود اطعام چون زاسباب غفران — کنید اطعام پس ای اهل ایمان

-۹۰۵- من اصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس منهم ومن سمع رجلا ینادی یاللمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم - کسی که صبح کند و اهتمام در اصلاح امور مسلمانان نداشته باشد از ایشان نیست و کسیکه بشنود مردی استغاثه میکند و ندامیکند ای مسلمانان بفریاد من رسید پس اورا اجابت نکند مسلمان نیست

به امر مسلمین آنکو به دنیا — نماید اهتمام از بهر عقبا
بود محسوب درواقع از ایشان — وگر نبود چنین نبود مسلمان
زمرد مسلم آنکو استعانت — شنید اما نکرد اورا اجابت
نباشد اینچنین کس نیز زایشان — نباید خوانده اورا کس مسلمان

-۹۰۶- من صنع الی اهل بیتی یداکافیته به یوم القیامة - کسیکه نیکی کند بیکی از اهل بیت من ودست احسان بسوی آنها بگشاید مکافات میکنم وپاداش میدهم اورا به او درروز قیامت

هر آنکس اهل بیتم را باحسان — برای خاطر من کرد سادان
مکافاتش دهم روز قیامت — شود شایسته فضل و کرامت

-۹۰۷- من قضی لمؤمن حاجة قضی الله له حوائج کثیرة - کسی که بجا آورد برای مؤمنی حاجتی را خداوند برمیآورد برای او حوائج بسیاری را

اگر کس حاجتی از اهل ایمان — برآرد در رضای حی سبحان
روا سازد ازاو حاجات بسیار — خداوند جهان بخش جهاندار

-۹۰۸- من اکرم عالماً فقد اکرمنی ومن اکرمنی فقد اکرم الله

کسیکه گرامی دارد عالمی را پس به تحقیق مرا گرامی داشته وهرکه مرا گرامی دارد خدارا اکرام نموده

غرض ازخلقت گیتی پیمبر | یلب بگشود در ازدرج گوهر
که هرکس عالمی را کرد تکریم | نموده مر مرا تکریم و تعظیم
وگر برمن کسی نمود اکرام | خداراکرده او اکرام واعظام

-۹۰۹- مثل المؤمن کمثل الارض منافعهم منها واذاهم علیها من لم یصبر علی جفاء الخلق لا یصل الی رضی الله تعالی لان رضی الله تعالی مشوب بجفاء الخلق - مثل مؤمن مثل زمین است که منافع مردم ازاواست واذیتهای ایشان براواست وکسیکه صبر بر جفای خلق ننماید برضای خدا نمیرسد بجهت اینکه رضای خدا مشوب بهجفا و آزار خلق است

بود همچون زمین مؤمن بدوران | که سود از آن وایذاهست بر آن
کسی کو برجفای خلق عالم | نسازد صبر خواه آن بیش یا کم
خدا ازوی نخواهد گشت خورسند | که دارد با رضایش صبر پیوند

-۹۱۰- من عزی حزینا کسی فی الموقف حلة یحزبها - کسیکه تعزیت گوید محزونی را پوشانیده شود در موقف حلهٔ را که به او داده میشود

کسی کو تعزیت گوید حزینی | مصیبت دیده زار غمینی
بموقف حلهٔ پوشد که از آن | شود پاداشش ازالطاف یزدان

-۹۱۱- من عد غدا من اجله فقد اساء صحبة الموت - کسیکه فردارا که معلوم نیست درك میکند یانه ازاجل ومدت عمر خود محسوب دارد پس صحبهٔ مرك اورا بدآید وازآن متنفر گردد

چو فردارا شمارد مرد جاهل | زعمر و مدتش چون هست غافل
نماید بهر طاعت فرصتش فوت | بود ناخوش مر اورا صحبت موت

-۹۱۲- من ترك الصلوة لایرجو ثوابها ولایخاف عقابها فلاابالی ان یموت یهودیاًاو نصرانیا اومجوسیا -هر که ترك نماز نماید در حالیکه امید به ثواب آن نداشته باشد و نترسد ازعقاب بر ترك آن باك ندارم که بمیرد یهودی یانصرانی یامجوسی

هر آن تارك نمازی کز عقابش ندارد بیم و بی جوید ثوابش
ندارم باك گر میرد یهودی ویانصرانی و یا چون مجوسی

-۹۱۳- من سر مؤمنا فقد سرنی و من سرنی فقد سرالله (۱) کسی که شاد سازد مؤمنی را پس به تحقیق مرا شاد کرده و کسیکه مرا شاد کند پس به تحقیق خدارا شاد کرده است

هر آنکس مؤمنی را کرد مسرور مرا مسرور کرد وهست مبرور
ورم مسرور سازد کس خداوند شود بیشك ازاو مسرور وخورسند

-۹۱٤- من لقی اخاه بمایسره سره الله یوم القیامة ومن لقی اخاه بما یسوئه سائه الله یوم القیامة- کسیکه ملاقات کند برادرخودرا بطوریکه اورا شاد سازد شادمیسازد اورا خداوند درروزقیامت و کسیکه ملاقات کند برادر دینی خودرا به نحویکه بد آید اورا خداوند اورا به بدی افکند درروز قیامت

ملاقات ار کند کس با برادر وزآن شادی کند درقلبش اندر
خدا مسرور اورا در قیامت نماید ازدر فضل وکرامت
بطور بد گرش سازد ملاقات بدی بیند جزا روز مکافات

-۹۱۵- من قضی لاخیه المؤمن حاجة کان کمن عبدالله دهره

۱- ودرجای دیگر فرماید (افضل الاعمال بعدالصلوة ادخال السرور فی قلب المؤمن بمالااثم فیه) پس واضح است که مقصود مطلق ادخال سرور نیست بلکه فقط درمواردی است که شرعاً جایز باشد.

کسیکه بر آورد برای برادر مؤمن خودحاجتی را میباشد مثل کسیکه عبادت کند خدارا درروزگار خود (یعنی مثل اینست که خدارا درتمام عمر عبادت کرده باشد

روا کرد آنکه مقصودی زیارش	بود چون عابد حق روزگارش

-۹۱۶- ملعون ملعون من یضیع من یعول - ملعون است ملعون است کسیکه ضایع میگذارد عیال خود را

هر آنکس میکند ضایع عیالش	بسوی لعن و نفرین شد مآلش

-۹۱۷- مااصطحب اثنان الاکان اعظمهما اجرا واحبهما الی الله عزوجل ارفقهما لصاحبه - مصاحبت نکردند دو نفر مگر اینکه بزرگتر آنها بحسب اجر و محبوب ترین آنها بسوی خدای عزوجل ارفق و بامدارا تر آنهااست بصاحب ورفیق خود

زدو هم صحبت اندر پیش داور	هر آنکس هست ارفق شد نکوتر

-۹۱۸- من تولی خصومة ظالم او اعان علیها ثم نزل ملك الموت قال له ابشر بلعنة الله و نار جهنم و بئس المصیر - کسیکه متولی شود خصومة وظلم ظالمی را (یعنی ازطرف او مصدر ظلم وستم شد) یااعانت کند بر آن اورا پس زمانیکه ملك الموت براو نازل شد به او میگوید بشارت بادتورا بهلعنت خدا وآتش جهنم

کسی کز ظالمی کاری پذیرفت	که در آن ثالثی شد باالم جفت
رسول مرك هرگه گشت نازل	به او گوید بخشم وصوت هایل
بشارت برتو ای مردود نادان	بهلعن ایزدی ونار نیران

-۹۱۹- من لم یرض بماقسم الله وبث شکویه ولم یصبر ولم یحتسب لم ترفع له حسنة ویلقی الله عزوجل وهو علیه غضبان الاان یتوب کسیکه خوشنود نباشد بهآنچه خداوند قسمت او کرده وشکایت خودرا

پراکنده سازد وصبر نکند رفع نمیشودازبرای‌او کارنیکی وملاقات‌میکنند
خدارا درحالتی که براو غضبناك‌است مگر اینکه توبه نماید.

بقسم‌حق‌هرآنکس‌نیست‌خوشنود شکایت دارد از کردار معبود
ملاقاتش نماید حق غضبناك مگر توبه نماید از دل پاك

۹۲۰ـ من آذی جاره حرم‌الله علیه ریح‌الجنة وماویه جهنم‌و بئس المصیر ـ کسیکه اذیت کند همسایهٔ خودراخدا حرام کرده است براو بوی بهشت‌را وجای‌او جهنم‌است وبدجای انقلابی است

کندهمسایه‌را هر کس اذیت زسوء نیت وقبح سجیت
براوبوی‌جنان‌بیشك‌حرام‌است جهنم مرور اجا ومقام است

۹۲۱ـ مامن‌قوم اجتمعوافی مجلس‌فلم یذکروالله عزوجل‌ولم یصلوا علی‌نبیهم الاکان ذلك المجلس حسرة و وبالا علیهم ـ قومی اجتماعی درمجلسی‌نکردندکه درآن ذکرخدارا نکنند و صلوات برپیغمبرشان نفرستند مگرآن‌که آن‌مجلس حسرةوو بال است‌برایشان

هرآنمجلس که‌دروی‌ذکر واجلال نباشد از حق و پیغمبر وآل
سراسر اهل آن اندر نکالند قرین حسرت وو زر و وبالند

۹۲۲ـ من‌رضی من‌الله بالیسیر من‌الرزق رضی‌منه‌بالیسیرمن‌العمل کسیکه خوشنود شد ازخدا به‌اندکی ازروزی خدا ازوی‌خوشنودشود باندکی ازعمل‌خیر

به‌اندك‌روزی آنکوازخداوند دراین‌دنیای‌فانی گشت‌خورسند
به اندك کار خیری حی داور از اوراضی شود درروزمحشر

۹۲۳ـ من‌خزن‌لسانه رفع‌الله شانه ـ کسیکه‌زبان خودرامخزون‌داشت وبه بیهوده بازنکرد وبه‌محرمات ومکروهات نیالود خدابلند میفرماید شان ومقام اورا

زبد هر کس نگهدارد زبانش　　　کندحق مرتفع ازلطف شأنش

-۹۲٤- من شرب الخمر بعدما حرمها الله علی لسانی فلیس باهل ان یزوج اذا خطب - کسیکه می نوشد بعدازاینکه خداان را حرام فرموده برزبان من پس اهلیت ندارد که تزویج کرده شود و به اوزن بدهند زمانی که خطبه کرد

به آنکس نیست زن دادن سزاوار　　　که شرب خمر باشد مروراکار

-۹۲٥- من سره ان یکثر خیر بیته فلیتوضا عند حضور طعامه کسیکه خوش دارد که خیر خانهٔ او بسیار باشد پس باید وضو بگیرد نزد حضور طعام خود.

شود بسیار خیر خانه آندم　　　که گاه چیز خوردن بیش یاکم

خورنده بهر تحصیل سعادت　　　وضو بگرفت و باشد باطهارت

-۹۲٦- من منعه الصیام من طعام یشتهیه کان حقا علی الله ان یطعمه من طعام الجنة ویسقیه من شرابها - کسیکه جلوگیری کند اورا روزه ازطعامی که اشتها به آن دارد میباشد سزاوار برخدا که اطعام فرماید اورا ازطعام بهشت و بیاشاماند اورا از شراب آن

هر آنکس منع میسازد صیامش　　　ازآنچه میل دارد ازطعامش

خداوندش زراه لطف واکرام　　　نمایدش از طعام جنت اطعام

کند سیراب اورا از شرابش　　　دهد اینگونه باداش وثوابش

-۹۲۷- من دخل المقابر وقرء سورة یس خفف عنهم یومئذ وکان له بعدد من فیها حسنات - کسیکه در مقابر مسلمانان داخل شود سورهٔ یس را بخواند خداوند درآن زمان وروز سبك میسازد ازایشان عذاب را ومیباشد بعدد کسیکه درآن مقابر است برای خواننده حسنات

هرآنکس سوره یس قرائت　　　کند اندر مقابر بی کراهت

سبك گردد عذاب ازامر یزدان　　　درآنوقت ودرآنساعت ازایشان

شمار آنچه مدفونند آنجا   دهد نیکی ور اخلاق یکتا

۹۲۸- من قرء الفتح فکانما شهد مع محمد فتح مکة - کسیکه قرائت کند سورهٔ فتح را پس گویا حضور یافته با محمد صلی اله علیه و آله در فتح مکه

نماید سورهٔ فتح ارقرائت   کسی از روی میل و شوق و رغبت

بود مانند آنکو باپیمبر   بفتح مکه بد حاضر سراسر

۹۲۹- من قرء سورة الفتح فکانما مع من بایع محمداتحت الشجرة کسیکه قرائت کند و بخواند سورهٔ فتح را گویا با کسانی است که بیعت کردند با محمد در تحت شجره (بیعت تحت شجره معروف ودر کتب تواریخ مسطور واین مقام مناسب شرحش نیست)

کند گر فتح را انسان قرائت   بود مانند آنکو کرد بیعت

بزیر آندرخت ازروی ایمان   به احمد پادشاه کشور جان

۹۳۰- من صلی الفجر ثم جلس فی مجلسه یذکر الله تعالی حتی یطلع الشمس ستره الله من النار ستره الله من النار ستره الله من النار هر کس بجا آورد نماز صبح را ودر جای خود بنشیند وخدا را یاد کند تا آفتاب طلوع نماید خدا اورا از آتش ستر فرماید خدا اورا از آتش ستر فرماید خدا اورا از آتش ستر فرماید

نبی مصطفی فرمود گر کس   نماز صبح خود راخواند و زان پس

نشیند در همان مجلس چو عباد   کند تا مطلع شمس از خدا یاد

نماید ستر اورا ایزد از نار   نمود این گفته را ازمهر تکرار

۹۳۱- من تفاقر افتقر - کسی که بخود فقر واحتیاج بندد فقیر ومحتاج خواهد شد

هر آنکس بست برخود حاجت و فقر   برد از فقر آخر قسمت و بهر

۹۳۲- من القی جلباب الحیا فلاغیبة له- کسیکه پردهٔ حیاراازروی برداشت ومرتکب فسق وفجور گشت غیبت ندارد (یعنی غیبت اوحرام نیست.

ز آنکس پردهٔ شرم ازجهالت ... زرخ افکنده بتوان کرد غیبت.

۹۳۳- مالابلیس جند اعظم من النساء- نیست برای شیطان لشکری بزرگتر از زنان

نباشد بهر شیطان هیچ لشکر ... بدنیا اعظم اززن های بی سر

زن بد بهر شیطان شد نکو یار ... خدایا زین دو بد مارا نگه دار

۹۳۴- من ادی مافترض الله علیه فهو اسخی الناس- کسیکه ادا کند آنچه را براو واجب کرده خدا ازمال اوسخی ترین مردم است

هر آنکس آنچه باشد فرض یزدان ... ادا بنمود ار مالش بدوران

زمردم جمله میباشد سخی تر ... چنین شد نقل از قول پیمبر

۹۳۵- من سعادة المرء ان یشبه اباه- از نیکبختی مرد است که شباهت به پدر خود داشته باشد

شبیه باب بودن بهر انسان ... بود از نیك بختی نزد وجدان

۹۳۶- من سعادة المرء حسن الخلق- ازسعادت مرد است حسن خلق

چوخوش خلقی بود ازنیکبختی ... فرا گیرو رها کن خودزسختی.

۹۳۷- من لایرحم لایرحم - کسیکه رحم نکند رحم کرده نمیشود

کسی کورا نباشد رحم دردل ... نیابد رحم ازکس نزد عاقل

۹۳۸- ماجبل ولی الله الاعلی السخاء- مجبول نشده است دوست خدا مگر بر سخاوت

محب حقتعالی نفس حشمت ... نشد مجبول الا بر سخاوت

۹۳۹- من شرف المرء ان یطیب زاده اذاخرج فی سفر - از شرف مرد است اینکه پاکیزه کند توشهٔ خودرا زمانیکه به سفری خارج میشود

مسافر توشه گر نیکو نماید   درمجد و شرف بر خود گشاید

۹۴۰- مامن صلوة تحضر وقتها الا نادی ملك بین ایدی الناس یاایها الناس قوموا الی نیرانکم التی او قدتموها فاطفئوها بصلوتکم- هر زمان که وقت نماز حاضر شد ملکی ندا میکند درمقابل مردم ایمردم بپاخیزید بسوی نیران وآتشی که اورا افروخته اید از گناهان پس خواموش سازید اورا به نماز خودتان

بهنگامیکه آن وقت نماز است   دررحمت بسوی خلق باز است
منادی گوید ای مخلوق دوران   نمائید از نماز اطفاء نیران

۹۴۱ مامن نفقة احب الی الله عزوجل من نفقة قصد وان الله یبغض الاسراف الافی الحج والعمرة- نیست نفقه و خرجی محبوبتر بسوی خدا از نفقه قصد ومیانه روی بدرستیکه خدا دشمن میدارد زیاده روی درخرج را مگر درحج وعمره

بود انفاق قصد انفاق محبوب   که در انفاق هم عدل است مطلوب
بجز درحج وعمره راه اسراف   مپیما تاشوی محسوب زاشراف

۹۴۲ من عاد مریضا نادی مناد من السماء باسمه یافلان طبت و طاب ممشاك وتبوت من الجنة- هر که عیادت کند بیماری را ندامی کند اورا منادی از آسمان بنامش ای فلان پاکیزه شدی و پاکیزه شد محل راه رفتن تو وجای گرفتی در بهشت

عیادت ازمریضی چون کند مرد   منادی زآسمان اورا ندا کرد
بنامش ای فلان پاکیزه گشتی   خود و راه تو و زاهل بهشتی

۹۴۳- من عاد مریضاً فی الله لم یسئل المریض للعائد الا استجاب له کسیکه عیادت کند بیماری را درراه خدا سؤال نمیکند بیمار برای عیادت کننده چیزی را مگر مستجاب میشود برای او

زبیماری عیادت آنکه بنمود　　پی خوشنودی خلاق معبود

مریض از حق برایش هرچه درخواست　　نماید میدهد حق بی کم و کاست

۹۴۴- من لم یحسن وصیته عند الموت کان نقصا فی مروته وعقله

کسیکه نیکو نکند وصیت خود را نزد مرگ می باشد نقص در مروت و عقل او

نکرد آنکو دم مرگش وصیت　　بود از نقص در عقل و مروت

۹۴۵- من تاب قبل موته بسنة قبل الله توبته ثم قال(ص) ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان الیوم لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله توبته- کسیکه بیکسال پیش از مرگ خود توبه کند خدا توبهٔ اورا میپذیرد پس فرمود سال بسیار است کسی که پیش از مرگ خود به یکماه توبه کند پذیرفته میشود پس فرمود ماه بسیار است کسیکه یك جمعه قبل از مرگ خود توبه کند خدا توبهٔ او را قبول می فرماید پس فرمود جمعه زیاد است کسیکه بیك روز پیش ازمرگ خود توبه کند خدا توبهٔ اورا می پذیرد پس فرمود روز زیاد است کسیکه پیش از معاینهٔ مرگ توبه کند خدا اورا می پذیرد

بسالی پیشتر از مرگ انسان　　اگر توبه نماید از گناهان

شود مقبول اما این کثیر است　　بماهی هم اگر شد دلپذیر است

اگر از پیش مرگ خود بهفته　　کند توبه بجهر او یا نهفته

وگر باشد بروزی باز تائب　　شود ازروی فکر و عقل صائب

پذیرد توبه اش حق از کرامت　　وراین بسیار شد درحد وغایت

به پیش ازمرگ دیدن شد محقق　　شود مقبول وسازد عفو ازاو حق

۹۴٦- من امر بمعروف او نهی عن المنکر اودل علی خیر او اشار

به فهو شریك ومن امر بسوء اودل علیه او اشار به فهو شریكـ کسیکه امر بمعروف کند یانهی ازمنکر نماید یادلالت برخیری کند یااشاره باو نماید پس او شریك است دراجر فاعل وکسیکه امر به بدی ومنکر نماید یابر او دلالت کند یااشاره به آن نماید پس شریك است در عقاب فاعل

هر آنکس میدهد فرمان بمعروف ویابر نهی منکر گشته موصوف
ویا برخیر میسازد دلالت ویا بر آن زمهر آرد اشارت
باجر هر کدامین شد شریکست بنزد آنکه عالم را ملیك است
و یا کس داد فرمان بر گناهی کند عصیان بدرگاه الهی
وگر بر آن اشارت یادلالت کند باشد شریك اندر ضلالت

۹٤۷ـ من قبل ولده کتب الله له حسنةـ کسیکه ببوسد فرزند خود را خدا برای او حسنه مینویسد

ببوسد هر کسی از مهر فرزند دهد نیکی جوابش را خداوند

۹٤۸ـ من سئلنا اعطیناه ومن استغنی اغناه اللهـ کسیکه ازما سئوال کند باوعطا می کنیم وکسیکه بی نیازی کرد خدااورا بی نیاز میکند

سئوالی هر کسی بنمود از ما کنیمش آنچه باشد بدل واعطا
وگر بی مسئلت جوید غنارا کفیل رزق چون داند خدا را
نماید بی نیازش حی سبحان بلطف خویشتن ازاین واز آن

۹٤۹ـ من ایقن بالخلف سخت نفسه بالنفقةـ کسیکه یقین به خلف در نفقه داشته باشد خودرا به آن بازمیدارد یعنی کسیکه بداند خدا عوض میدهد به انفاق کننده خودرا بازمیدارد به انفاق کردن

یقین هر کس کند در دار دنیا باعطاء خلف از فرد دانا
نگیرد سخت برخود گاه انفاق کند خرج وعوض خواهد زخلاق

۹۵۰ـ من اقتصد فی معیشته رزقه الله ومن بذر حرمه اللهـ کسی که

اقتصاد کند درمعیشة خودروزی میدهد اورا خدا وکسیکه تبذیر کند محروم میسازد او را خدا

شود بر اقتصاد ار مرد پابند		دهد روزی ورا یکتا خداوند
ولی هرکس کند درمال تبذیر		بمنع روزی ازخود کرده تقصیر

۹۵۱ـ من اجل الله ان یحلف به اعطاه الله خیرا مما ذهب منه ـ کسیکه بزرك شمارد خدارادرموقع مخاصمه قسم به اویاد ننماید وهرچه طرف ادعا نماید بدهد خداوند بهتر آنچه ازاو رفته به او عطا میفرماید

برای خصم آنکو ز اهل تهلیل		قسم ناخورد وازحق کردتبجیل
از آنچیز یکه رفت از اوخداوند		دهد بهتر که گرددشادوخورسند

۹۵۲ـ من سمع فاحشة فافشاها کان کمن اتاها ومن سمع خیرآفافشاه کان کمن عمله ـ کسیکه کار زشتی راشنید ازکسی وآنرا فاش نماید مانند کسی است که آنرا بجا آورده است وکسیکه بشنود نیکی وخیری راوفاش کند آن رامانند کسی است که آن خیررا بجاآورده است

شنید ازکس اگرکس کار بیجا		پس آنکه سازدش برخلق افشا
بود چون آنکه آنراکرد اتیان		چه اینهم معصیت شد نزد یزدان
وگر خیری شنید وفاش بنمود		بودچون عامل آن نزد معبود

باب النون

۹۵۳ نظرالولد الی والدیه حبالهما عبادة ـ نظر فرزند بسوی پدر ومادر ازروی دوستی آنها عبادت است

نظر ازدوستی برباب ومادر		عبادت باشد اندر راه داور

۹۵٤ـ نعمت النعمة الصوت الحسن للمرء المسلم ـ خوب نعمتی است صدای خوب برای مرد مسلمان(وصدای خوب غیراز غناء حرام است

بود صوت حسن بهر مسلمان		ز نعمتهای خوب پاك یزدان

۹۵۵- نية المؤمن خير من عمله و نية الكافر شرمن عمله - نيت مؤمن بهتراست ازعمل او ونيت كافر بدتر است از كاراو(۱)

اگر نيت بود از اهل ايمان　　زكارش هست بهتر نزد يزدان
بتراز كار كافر نيت اوا ست　　كه نيت همچو مغزاست وعمل پوست

۹۵۶- نعم العون على تقوى الله الغنى- نيكو ياورى است بر تقوى و پرهيزكارى بى نيازى

معينى نيك بر تقوى بود مال　　كه ازمال است اغلب كسب احوال
چو باشد بى نيازى مرد كمتر　　رود ازحرص وشهوت درپى شر

۹۵۷- نعم الهدية الكلام من كلام الحكمة- خوب هديهٔ ايست كلمه از كلام حكمت

چه نيكو هديه باشد آن كلامى　　كه از حكمت بود اورا قوامى

۹۵۸- نعم المال الصالح للرجل الصالح- نيكو است مال صالح از براى مرد صالح

براى مرد راه نيك احوال　　بود مال نكو نيكو بهر حال

۱- درتوجيه روايت حاجتى بحمل نيه را برعقيده واعتقاد نيست كه در حسن وقبح ازعمل بالاتراست ونه اشكال معروف كه چگونه ميشود نيت خير بهتراز عمل آن باشد زيرا كه درخيرهم قصدو نيت لازم است پس بايد امر بعكس باشد وهمين طور درطرف شر وقعى نيست زيرا كه نفس عمل هم قطع نظر ازقصد قربت راجح است والامر به او تعلق نميگرفت ولازم ميشود ترجيح بلامرجح ونية قصد امتثال امرشرط وجزء عبادت نتواند بود واين بنا براينكه اصل در واجبات توصليه باشد وقصد تقرب محتاج بدليل ازخارج باشد خيلى واضح است و بنا براينكه اصل تعبدية باشد نيز جارى است گرچه به آن وضوح نباشد ودر دفع اشكال مذكور وجوه ديگرى هم گفته شده كه بعضى از آنها مستفاد از اخبار است وقسمتى از آن را دركتاب مصباح الفلاح ذكر كرده ام

٩٥٩- نوم الصائم عبادة ونفسه تسبيح - خواب روزه دار عبادت
است ونفس کشیدن او تسبیح
نفس تسبیح و خواب او عبادت
بود پیوسته صائم در سعادت

٩٦٠- نظفوا طريق القرآن- پاکیزه کنید راه قرآن راعرض کردند
بچه پاکیزه کنیم فرمود بمسواك
دهن را ده ز مسواکی نظافت
ره قرآن نما پاك از کثافت

٩٦١- نورالحكمة بالجوع والتباعدمن الله الشبع والقربة الى الله
حب المساكين والدنو منهم- نور حکمت به گرسنگی و دوری ازخدا
بسیری است و نزدیکی بسوی خدادوستی مسکینان و نزدیکی به ایشان است
زجوع است آدمی رادل پرازنور
بهسیری مرد گرددازخدا دور
به نزدیکی و حب مستمندان
توان تحصیل کردن قرب یزدان

٩٦٢- نحن معاشر الانبياء لحميون(١)- ماگروه انبیاء گوشت خور
می باشیم
گروه انبیار را داب دیدن
پیمبر گفت باشد گوشت خوردن

٩٦٣- نظر المؤمن الى وجه اخيه حباله عبادة- نظر مومن بصورت
برادر دینی خود عبادت است اگر ازجهة دوستی باأو باشد
زمهر اربندهٔ از اهل ایمان
بروی مومنی از اهل قرآن
نظر سازد بود بهتر سعادت
به نزد حق تعالی شد عبادت

٩٦٤ نعم الشيئى الهدية بين الحاجة ونعم الشيئى القصد عندالجده و
نعم الشيئى العفو عندالقدرة- خوب چیزی است هدیه در موردحاجت
وخوب چیزی است میانه روی باداراِئی وتوانگری نزد قدرت برانتقام
بود هدیه گه حاجت بسی خوب
به نزد قدرت آمد عفومرغوب

(١) دربعض نسخ است (قوم لحميون)

دیگر نزد جده قصداست کانسان　　　نسازد خویش ازاخوان شیطان

٩٦٥- نوم العاقل افضل من عبادة الجاهل- خواب عاقل افضل است از عبادت جاهل

بر باریتعالی خواب عاقل　　　بود به از عبادتهای جاهل

٩٦٦- نصر المظلوم والامر بالمعروف والنهی عن المنکر جهاد- یاری کردن ستمدیده وامر بمعروف ونهی از منکر جهاداست

نمودن یاری مظلوم و فرمان　　　بامر خیر اندر راه یزدان

بسان نهی ازمنکر جهاداست　　　که هریك پیشهٔ اهل سداداست

٩٦٧- نظفوا اساحاتکم فان الیهود انتن الناس ساحة - پاکیزه و نظیف کنید ساحات خانهٔ خودتان رازیراکه یهود بدبوترین و کثیف ترین مردمند ازجهة ساحت

نظافت شد شعار اهل ایمان　　　بود پاکیزگی محبوب یزدان

نظیف و پاکروی و پاك جانباش　　　زناپاکی بری اندر جهان باش

زهر آلایشی خودرا نگهدار　　　نظافت را رعایت کن بهرکار

به بین سرخیل پاکان شاه ابرار　　　برای موعظه فرمود اظهار

نمای مرد ساحت رانظافت　　　مباشی چون یهود اندر کثافت

٩٦٨- نبات الشعر فی الانف امان من الجذام - روئیدن مو در بینی امان است از جذام

به بینی موی مانع ازجذام است　　　چنین منقول ازخیر الانام است

باب الواو

٩٦٩- ویل للمخدوم من الخادم یوم القیامة- وای برای مخدوم ازخادم در روز قیامت

زخادم وای برمخدوم جانی　　　ستم براو اگر کرداست آنی

٩٧٠- وقی احدهم وجهه النار ولو بشق تمرة فان لم تجدوا فکلمة طیبة - نگاه دارد هریك ازشما صورت خودرا از آتش اگر چه بدادن پاره ونیمی ازخرما باشد واگر نمی یابید پس به کلمه و سخن پاکیزه نگاه دارید

به احسان روی خود ز آتش نگهدار وگر با نصف خرما باشد این کار
بکف چیزی اگر وقتی ندارید سخن را طیب وپاکیزه آرید

٩٧١- ویل لمن علم ولا ینفعه علمه سبع مرات وویل لمن لم یعلم ولوشاء لعلم ثلاث مرات- وای بر کسیکه علم دارد اما علم او برای او سودی ندارد هفت مرتبه ووای ازبرای کسیکه نمیداند وحال انکه اگر میخواست میدانست سه مرتبه (وشاید بلکه ظاهر اینست که مراد از(سبع مرات) درفقرهٔ اولی و (ثلاث مرات) درفقرهٔ دویم اینست که آن حضرت فقرهٔ اولی راهفت مرتبه وفقرهٔ دویم را سه مرتبه تکرار فرموده

به دانا وای گر داناییش سود ندارد بهراو در نزد معبود
بر آنکس وای کز فرط جهالت به بیند کسب دانش راضلالت
تواند کسب علم و ترك سازد بجهلش دین و دنیا را ببازد

٩٧٢- ویل لتجار امتی من لاوالله وبلی والله- وای بر تجار امت من از گفتن لاوالله وبلی والله نه قسم بخدا بلی قسم بخدا گفتن

زلا والله بلی والله تجار برایشان وای پس کن ترك این کار

٩٧٣- ویل لصناع امتی من الیوم وغدا - وای بر صنعت پیشه گان امت من ازامروز وفردا کردن

به صنعت پیشه گان امت ازوای بود زامروز وفرداهست برجای

٩٧٤- ودقوم یوم القیامة انهم سقطوا من الثریا ولم یؤمروا اعلی شیئی- دوست دارند گروهی روز قیامت که ازثریا ساقط شده باشند و

امیر نشده بودند

گروهی زاهل عصیان درقیامت نمی‌بینند چون روی کرامت
کنند این آرزو از هول آنجا که کاش افتاده بودیم ازثریا
ولی مارا نبد حکم وامارت نصیب ما نمیگشتی ریاست

۹۷۵- والذی بعثنی بالحق ان العاق لوالدیه لایجد ریح الجنة
قسم به آن که مرا بحق مبعوث کرده عاق پدر ومادر بوی بهشت را نمی‌یابد

سرخیل رسل سلطان خوبان امین اعظم درگاه یزدان
چنین فرمود ویکدنیا گهر ریخت قسم بر آنکه برحقم برانگیخت
نیابد عاق بوی باغ رضوان نگردد مورد الطاف یزدان

۹۷٦- وجبت محبة الله علی من اغضب فحلم - واجب است دوستی خدا بر آنکه خشم کند پس بردباری نماید

بگاه خشم آنکو برد باراست خداوند جهانش دوستداراست

۹۷۷- ود المؤمن فی الله من اعظم شعب الایمان ومن احب فی الله وابغض فی الله واعطی فی الله ومنع فی الله فهو من اصفیاء الله(۱)
مودت ودوستی مومن برای مومن درراه خدا ازبزرگتر شعبهای ایمان است آگاه باشید هر که دوست دارد درراه خدا ودشمن دارد در راه خدا وعطا کند در راه خدا ومنع کند درراه خدا پس او از برگزیدگان خدا است

رسول امجد محمود مختار به امر حق چنین آورد گفتار
که حب مومن اندر راه یزدان بود از اعظم اقسام ایمان
هر آنکس حب وبغض اوسراسر بود اندر ره فیاض داور
کند اندر ره او منع و اعطا بود از اصفیاء حی یکتا

باب الهاء

۹۷۸- هدیة الله للمؤمن السائل علی بابه - هدیه خدا از برای مومن سائلی است که بدر خانه او آید

(۱) ودراصول کافی بعد از کلمه (المؤمن) بزیادتی (للمؤمن) ضبط شده

نما درحق سائل مهر و احسان — که باشد تحفهٔ او از سوی یزدان
هدیه باشد آن از حضرت دوست — که بر ما منعم و روزی رسان او است.

۹۷۹- هجر الرجل اخاه سنة کسفك دمه - مهجور ساختن مرد برادر دینی خود را دریکسال مانند ریختن خون او است

جدائی تا بیکسال از برادر — بود با زسفك خون او برابر

۹۸۰- هیبة الرجل لزوجته تزید فی عفتها - هیبة مرد از برای زن خود زیاد میکند در عفت آن زن

چو بیند زن ز مرد خویش هیبت — شود زائد و را نیکی و عفت

۹۸۱- هذا رجل عندی انه من اهل النار - کسی عرض کرد حضور آن حضرت من بچه خود را نمیبوسم (یعنی دارای عاطفه و مهربانی نسبت بفرزند نیستم) پس وقتی که آن پشت کرد فرمود نزد من این مردی است از اهل آتش.

کسی گفتا مر آن شاه زمن را — نبوسم هیچ طفل خویشتن را
چو رفت از محضرش گفتا به یاران — که اینمرد است از اصحاب نیران

باب الیاء

۹۸۲- ینزل المعونة علی قدر المؤنة وینزل الصبر علی قدر المصیبة
نازل میشود معونه و کمك خرج بقدر خرج و نازل میشود صبر برقدر مصیبت

بقدر خرج می آید معونت — بیاید صبر بر قدر مصیبت

۹۸۳- یبعث الناس یوم القیامة علی نیاتهم برانگیخته میشوند مردم روز قیامت بر نیات خودشان.

به نیت‌های خود مردم سراسر — شوند انگیخته درروز محشر

۹۸٤- یدالله فوق رؤس المکفرین ترفرف بالرحمة - دست قدرت خدا بالای سرهای مجاهدین وسر بازان مسلح است و گردش وحرکت

میکنند به رحمت

هر آن مردم که از اهل جهادند — بسر بازی ز غیرت دل نهادند
حمایت میکنند از دین و ایمان — جلو گیری کنند از جور و عدوان
واز آنها پرچم توحید برپااست — همه آئین و عدل وداد برجااست
بیا لای سر آنان ز یزدان — بود گسترده دست رحم واحسان

۹۸۵- یوتی بالاخلاص واهله ویدخلون الجنة ویوتی بالشرک واهله ویدخلون النار- آورده میشود در قیامت به اخلاص واهل آن (یعنی دارندگان اخلاص) داخل میشوند بهشت را و آورده میشود به شرک واهلش (یعنی مشرکین) وداخل میشوند آتش را

بروز حشر درجنت مکانش — بود اخلاص مانند کسانش
ولیکن شرک واهل آن در آن دار — مکان بی شبهه میگیرند در نار

۹۸۶- یبعث شاهدالزور یوم القیامة یدلع لسانه کما ادلع الکلب لسانه فی الندر - برانگیخته شود شهادت دهندهٔ بدروغ در روز قیامت که زبان خود را از دهن بیرون کرده باشد و آویخته باشد چنانکه سگ زبان خود را در دیگ میکند

چوسگ باشد زبان شاهد زور — برون از حلق چون آرد سر از گور

۹۸۷- یکتب انین المریض فان کان صابرا یکتب انینه حسنات وشکرا وان کان جزعاً کتب انینه هلوعاً لااجر له - نوشته میشود نالهٔ بیمار پس اگر صابر باشد نوشته میشود نالهٔ او حسنات و شکر و اگر جزع کننده وبی شکیب باشد نوشته میشود نالهٔ او جزع که اجری برای او نیست

انین و آه روز و شب ز بیمار — شود مکتوب ز امر حی دادار
اگر صابر بود نیکی است مکتوب — جزع گر بند نه خیر است و نه مرغوب

۹۸۸- یوجر الرجل فی کل نفقة ینفقها الا النفقة فی التراب والبنیان اجر ومزد داده میشود مرد در هر نفقهٔ که انفاق می کند جز در خرج خاک و بنیان

بهر انفاق یابد اجر انسان بجز انفاق اندر خاك وبنیان

۹۸۹- یدالله فوق ایدی المشترکین مالم یخن احدهما صاحبه فاذا خان احدهما رفع الله یده عن ایدیهما وذهبت البرکة عنهما-

دست رحمت خدا بالای دستهای دو کسی است که باهم شریکند مادامی که خیانت نکند یکی از آن دو صاحب و شریك خود را پس اگر خیانت کرد یکی از ایشان خدا دست رحمت خود را از دستهای آنها بر میدارد و میرود برکت از هردو

دو تن باهم اگر کردند شرکت نکرده تا یکی زایشان خیانت
بود تا بذل سازد فضل واحسان بروی دست آنها دست یزدان
خیانت گشت گر صادر از ایشان نماید رفع دست خویش یزدان

۹۹۰- یحشر ابوطالب یوم القیامة فی زی الملوك وسیماء الانبیاء-

محشور میشود ابوطالب در روز قیامت بزی پادشاهان وسیماء پیغمبران

شود حشر ابوطالب بمحشر بزی پادشاه دادگستر
ولی سیماش چون پیغمبران است سوی خلد برین اینسان روان است.

۹۹۱- یکفیکم من الموعظة ذکر الموت- کفایت میکند شمارا از موعظه یاد مرگ

کند از وعظ واندرز وهدایت زمردن یاد بنمودن کفایت

۹۹۲- یاتی علی الناس زمان لایبالی الرجل ما تلف من دینه اذا سلمت دنیاه

بیاید بر مردم زمانی که مرد باك ندارد وقید ندارد بچیزی که تلف میشود از دین او وقتیکه سالم ماند دنیای او

رسول هاشمی سر خیل او تاد بما ازغیب این گونه خبر داد
زمانی خواهد آمد مردمان را که چون دیدند باخود این جهان را
بدین خویشتن قیدی ندارند برای آن جهان تخمی نکارند
مگر این دوره شد وقتیکه فرمود چه از مردم بود اینحال مشهود
همه هستیم ما ابناء دنیا یکی درفکر فردا نیست از ما
نه حس ونه شرف نی عقل و وجدان نه پاکی ازخدا نه دین وایمان
مگر بر ما نگیرد ایزد پاك که ره دور است ومنزل بس خطرناك

زلطف خویشتن مارا نوازد ازاین خواب گران بیدار سازد
بنه یکسو دیگر (صافی) عوائق دم‌مرگ است بگسل این علائق
چو پیوسته نباشد زندگانی بسزد گردست برعالم فشانی
خدای خویش راازخودرضا کن فقط دنیانه‌ترك ماسوی کن

۹۹۳ - یهرم ابن آدم و یشب فیه اثنتا ن الحرص والامل -

پیر میشود پسر آدم ودراو دوخصلت وصفت بجوان میشود حرص‌وامل

شود فرزند آدم پیرو دراو جوان گرددووصف غیر نیکو
یکی حرص است کانسد باعث نار دیگر باشد امل کاردخطر بار

۹۹۴- یاشاب تزوج وایاك والزنافانه ینزع الایمان من قلبك -

ای جوان تزویج کن وزن بگیر وبه پرهیز اززنا که‌ایمان‌را از دل‌تو می رباید

جوانا زن‌کن وزنهار زنهار که سازی درزنا خودرا گرفتار
که آن ازدل نمایدنزع ایمان نماید مرتورا ز اتباع شیطان

۹۹۵- یلزم الوالدین من عقوق الولد مایلزم الولد لهما من العقوق(۱)

لازم میشود پدر ومادر را ازعقوق فرزند آنچه لازم‌میشود اورا از عقوق پدرومادر (یعنی پدرومادر هم اگربوظائف پدری ومادری مطابق دستورشرع وعقل نسبت به‌فرزند رفتار ننماید، عاق‌او خواهند شد

شود گرعاق باب ومام فرزند نباشنداز وی وکارش‌چوخورسند
گهی گردند ایشان‌عاق فرزند از اوبرند چون بی‌وجه پیوند
بلی‌چون گه‌شودزاغوای‌شیطان دچار عاق باب ومامش انسان
گهی هم میشود کاین‌نفس‌شیاد کند مام وپدرراعاق اولاد

۹۹۶- یاعجبا کل العجب للمصدق بدارالخلود وهویسعی لدارالغرور

۱- درخبرمروی دروسائل است باضافهٔ (اذا کان الولد صالحا)

ای عجب تمام عجب برای کسیکه تصدیق میکند خانهٔ آخرت را که همیشگی است و آدمی در او مخلد است ولی سعی و کوشش او برای دار غرور و تحصیل دنیای فریبنده فانی است

عجب دارم از آن نادان احمق | که دار خلد را سازد مصدق
ولی معمور سازد دار دنیا | نباشد هیچ اندر خط عقبا

۹۹۷ - یا معشر التجار انتم الفجار الا من اتقی وبرو صدق

ای گروه تجار شما فساق وفجارید مگر کسی که از شما پرهیز کار و نیکوئی و وراستگوئی را پیشه خود سازد

رسول پاك حق گفتا به تجار | كه ای تجار می باشید فجار
مگر آن کز شما پرهیز کار است | مر او را صدق و نیکوئی شعار است.

۹۹۸ - یبصر احدکم القذی فی عین اخیه ویدع الجزع فی عینه -

می بیند یکی از شما برك كاه وچرك را درچشم برادر خود ورها میکند شاخ درختی را که درچشم خودش هست (یعنی بعض مردم عیب خود را هرچه بزرك هم باشد نمی بینند ولی عیب مردم را هر چه کوچك هم باشد اگرچه باندازهٔ پر کاهی است می بینند ومتعرض آن میشوند

زعیب خویش انسان نیست آگاه | که می بیند بچشم دیگران کاه
ولی در چشمش ار باشد نهالی | نخواهد دیدنش درهیچ حالی

۹۹۹ - یاتی علی الناس زمان یکون الناس فیه ذئاباً فمن لم یکن ذئباً اکلته الذئاب - می آید برمردمان زمانی که مردم دراو چون گرگانند که همه هم ایشان بردریدن وخوردن است پس هر که اینوقت گرگ نباشد اورا گرگان میخورند

رسول اعظم خلاق یکتا | چنین آورده از لعل گهر زا
رسد وقتی که مردم چون ذئابند | پی خوردن زهر سو در شتابند
هر آنکس گرگ نبود خیل گرگان | خورندش در دمی تا مغز ستخوان.

مگر امروز یارب آن زمان است	که مرد بی اذیت خسته جان است
نمانده ز آدمیت رسم وعنوان	همه گرگند اندر شکل انسان
ز هر سو حمله ور این خلق خونخوار	بهر کو آدمی باشد در آثار
خداوند امر از این خیل گرگان	نجا تم ده بحق شاه مردان
مرا فرما ز لطف خویش آدم	دلم از آدمیت ساز خرم
پس آنگاهم ز فیض خود نگهدار	از این گرگان زشت آدمی خوار

۱۰۰۰- یطبع المؤمن علی کل خصلة ولا یطبع علی الکذب ولا الخیانة- مؤمن بر هر خصلتی عادت میکند و مطبوع بر دروغ و خیانت نمیشود (یعنی چه بسا مؤمن بعض صفات بد رادارا میگردد اما دوصفت است که مؤمن نبایدداشته باشد و ندارد یکی دروغ گفتن و دیگری خیانت نمودن

بود ممکن ز مؤمن هر گناهی	که باشد موجب قهر الهی
بجز کذب و خیانت کاین دو عصیان	نگردد مجتمع باوصف ایمان

تمام شد آنچه را که این ناچیز از کلمات شریفه پیغمبر اکرم و نبی خاتم محمد صلی الله علیه و آله وسلم جمع نموده و اختیار کردم و بترجمه آن به نثر و نظم همت گماشتم در شهر شوال سال هزار وسیصد وپنجاه وشش قمری هجری -امیداست موردتوجه آن حضرت واقع و برادران ایمانی و طالبین ترقی و تعالی از این کتاب بهره مند گردند و بر لغزش وخطای این ذره بیمقدار نگیرند وراه اغماض بپویند والحمدلله اولا و آخرا-وانا العبد محمد جواد ابن عباس الصافی الگلپا یگانی

بر این توفیق (صافی) از دل و جان	نما حمد خدای فرد منان
ز شکرش کن دل تاریك روشن	له الحمد له المجد له المن

ز هجرت این در رچون گشت منضود
هزار و سیصد و پنجاه و شش بود

بعض مدارک اخبار و احادیث کتاب

گنجینه گهر

نام کتاب	نا م مؤلف
کافی	ثقة الاسلام کلینی رضوان الله علیه
بحار الانوار	علامه مجلسی علیه الرحمه
مستند وسائل الشیعه	محدث جلیل شیخ حر عاملی قدس سره
مکارم الاخلاق	شیخ جلیل حسن بن امین الدین طبرسی رحمهما الله تعالی
جامع الاحادیث	شیخ محدث ابو محمد جعفر بن احمد بن علی القمی نزیل الری قدس سره
نزهة الناظر فی تنبیه الخاطر	شیخ جلیل حسین بن محمد بن نصر حلوانی رضی الله عنه
مروج الذهب	مسعودی علیه الرحمة
ناسخ التواریخ	مرحوم سپهر کاشانی
الشهاب	شیخ یحیی البحرانی رحمه الله

غلطنامه

ص	س	غلط	صحیح
٤	٣	اتفاق	اتقان
٧	٦	آن	را
٨	٩	انبنا	انبیا
٩	٩	حاجت	حاجب
١١	٢	نغی	بغی
١٨	٩	یغیب	یغتب
١٩	٢٤	سلط	وسلط
٢٢	١٠	بس	پس
٢٦	٩	مهر	و مهر
٢٧	٧	دره	دره‌و
٢٧	١٦	پیشانی	به‌پیشانی
٢٨	١	من	مع من
٣٠	٦	غضب	غضب
٣١	١٥	را	او
٣٨	٢١	پیش	بیش
٤١	١٤	اتصدقة	الصدقة
٤٢	١٦	یتنظر	ینتظر
٤٤	١٢	الخزن	الحزن
٤٤	٢٠	لنساء	نساء
٤٦	٧	عزم	غرم
٤٨	١٥	برفع	یرفع

ص	س	غلط	صحیح
٤٩	٩	بد	از بد
٤٩	١٥	بد	ازبد
٥٢	١٩	لیك	لیك از
٥٥	١	إفصل	إفضل
٥٧	٤	مرعوب	مرغوب
٥٧	٥	٦٢٦	٢٢٦
٥٧	٥	من	نصیبه‌من
٦٢	١	واز	از
٦٧	١٠	پست	پست‌تر
٧٠	٢	تزهیب	ترهیب
٧١	٢٣	کبرو	کبر
٨٤	١٥	تجهیزوا	تجهزوا
٩٥	١٧	خیانت	جنایت
٩٨	٢	پس گفت	گفت‌پس
١٠١	١٢	بهاء	ببهاء
١٠٢	٢٣	تغنوا	تغنموا
١٠٩	٢١	صحبفة	صحیفة
١١٠	١٨	علیهم	علیه
١١٣	٣	باقی	باغی
١١٤	١٥	ستین	ستین‌سنة
١١٨	١	یکباره	یکپاره
١٢١	١٥	بالقبامة	بالقیامة

ص	س	غلط	صحيح
١٢٩	١	مصرع دويم اين است	
		كه اندراو بسى مشكل بود زيست	
١٣٣	١٨	شر	شو
١٣٤	١٧	لا يقيم	لا يستقيم
١٣٧	٨	المعروة	المعرفة من
١٣٨	٥	تنطروا	تنظروا
١٣٩	٤	زرق	رزق
١٤٠	١٥	العدواه	العداوة
١٣٤	٤	رؤساً	رؤساء
١٤٤	٨	بس	بس
١٤٦	١	باهر	با هر
١٥٤	١	روزى	زروى
١٥٦	٧	اعنه	لعنه
١٥٦	٢٢	لان	كان

ص	س	غلط	صحيح
١٦٠	٧	رزق	رزقه
١٧٢	٢٢	كهت	گشت
		محفوظ	محظوظ
١٨٥	١٣	فوط	فوطه
١٨٥	١٤	سائر	سانر
١٨٩	٥	فلها	فله
١٩٣	١٤	بار	يار
١٩٤	٢٣	فميتتة	فميتته ميتة
١٩٧	٨	التحية تمام	تمام التحية
٢٠٢	٧	من	ومن
٢٠٥	٥	٩٢٩	٩٢٠
٢١٤	١٤	داب	داب و
٢١٨	٥	باز	با
٢٢٠	٢٤	پاكى	با كى

صورت بعض تصنیفات و تالیفات مؤلف

اسم کتاب

۱ـ نفایس العرفان ـ درمعارف وتوحید و نبوة و امامة تاامامة امام زمان (ع) دو جلد

۲ـ مصباح الفلاح ـ درمعارف واخلاق چاپ‌شده

۳ـ اللئالی المکنونه ـ دورهٔ اصول منظوم باحاشیه

۴ـ حاشیه بر فرائد

۵ـ حاشیه بر فصول

۶ـ رسائل اربعه ـ درشبهه تحریمیه ـ شبههٔ محصوره ـ ظن مطلق ـ تعارض احکام واقعیهٔ و ظاهریة

۷ـ رسائل خمسه در فقه ـ خیار شرط ـ صلح ـ منجزات مریض خیار غبن ـ شروط

۸ـ اشعاری شیوا دررد باب و بها ـ چاپ‌شده

۹ـ بحراللئالی والدر مشتمل برمدایح امام ثانی عشر

۱۰ـ گنجینهٔ گهر یاسخنان پیمبر ۳ مرتبه چاپ‌شده

۱۱ـ گنج عرفان درترجمهٔ هزار کلمه از کلمات قصار امیر مؤمنان

۱۲ـ وصیة النبی درترجمه وصایای پیغمبر اکرم به علی علیه السلام

۱۳ـ وصیة پیغمبر درترجمهٔ وصایای آن‌حضرت به اباذر

۱۴ـ گنج دانش مشتمل برصدبند ۲ مرتبه چاپ شده

۱۵ـ کلمة الحق

۱۶ـ دیوان شعر درمدایح چهارده معصوم و معارف و مواعظ

۱۷ـ کتاب المراثی درمصائب

۱۸ـ صافی نامه یافیض ایزدی درپاسخ احمدی ـ چاپ‌شده

ف ۸۹۲،۷۵ ص ۱۱ گ

۵۳۸۱